

سه مقاله
در
اصل امامت

تألیف
هادی نجفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله ربّ العالمين و الصلاة و السلام على سيّدنا محمّد و على ابن عمّه و
خليفته و وصيّّه و وارثه علي بن أبي طالب و أولاده المعصومين حجج الله على
خلقه و لعنة الله على أعدائهم أجمعين.

وقالوا: عليّ علا، قلت: لا فإنّ العليّ بعليّ علا
ولكن أقول كقول النبيّ وقد جمع الخلق كلّ الملا
ألا إنّ من كنتُ مولىً له يوالي عليّاً وإلّا فلا^١

أنا وجميع من فوق التراب فداء تراب نعل أبي تراب^٢

١. ديوان الصحاب بن عباد / ٢٦٠؛ المناقب ٢٨٣. ٢. ديوان الصحاب بن عباد / ١٨٥.

فهرست

پیشگفتار	۷
مقاله اول: کلیاتی درباره امامت و مصداق آن در آیات قرآن و احادیث	
پیامبر ﷺ	۱۱
فصل اول: تعریف امامت و ولایت	۱۳
فصل دوم: دلایل نیاز به امام	۱۴
فصل سوم: امامت در قرآن	۱۷
فصل چهارم: ویژگی‌های امام	۱۹
فصل پنجم: برخی از ویژگی‌های امام در احادیث	۲۲
فصل ششم: مصداق امامت در قرآن	۲۵
فصل هفتم: مصداق امامت در احادیث پیامبر ﷺ	۴۵
مقاله دوم: برخی از سخنان شخصیت‌های اهل سنت درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام	
صادق (علیه السلام)	۶۵
به عنوان مقدمه	۶۷
فصل اول: سخن ابوبکر	۶۹
فصل دوم: سخن عمر	۷۰
فصل سوم: سخن عثمان	۷۲
فصل چهارم: سخن عایشه	۷۳

۷۵	فصل پنجم: سخن معاویه
۸۱	فصل ششم: سخن عمرو عاص
۸۴	فصل هفتم: سخن نعمان بن ثابت ابوحنیفه امام فرقه حنفی
۸۶	فصل هشتم: سخن مالک بن انس امام فرقه مالکی
۸۷	فصل نهم: سخن احمد بن حنبل امام فرقه حنبلی
۸۹	فصل دهم: سخن محمد بن ادريس شافعی امام فرقه شافعی
۹۳	مقاله سوم: قطره‌ای از دریای مظلومیت
۹۵	مقدمه
۹۷	فصل اول: ایمان ابوطالب - سلام الله علیه -
۱۰۰	فصل دوم: ليله المبيت
۱۰۲	فصل سوم: خلافت
۱۰۶	منابع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار:

﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾؛

آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند سزاوار است که پیروی شود یا کسی که خود هدایت نشود مگر اینکه هدایتش کنند؟ چه می‌شود شما را؟ چگونه داوری می‌کنید؟! رساله حاضر، فراهم آمده از سه مقاله و وجه اشتراک هر سه بحث، امامت است. این مقاله‌ها به‌طور پراکنده در فرصت‌های به دست آمده تحریر شده و نگارش هر یک نیز برای خود ماجرای دارد:

مقاله اول، مجموعه بحث‌هایی است که در پاییز سال ۱۳۶۳ش برای محصلان ایراد شده است؛ و چون به ناچار می‌بایست از ترتیب متن درسی همان سال استفاده شود، لذا ترتیب مطرح شدن ابیات عموماً ترتیب طرح در آن کتاب است ولی از حیث مطالب و موضوعاتی که طرح شده است تابع متن یاد شده نبوده‌ایم؛ از این رو خود به عنوان یک مقاله قابل طرح و بررسی است.

مقاله دوم، در تابستان سال ۱۳۶۲ش در بند قلم قرار گرفت، و در همان فصل نیز در یکی از مراکز تربیت معلم به تعداد دانشجویان چاپ شد تا در اختیار آنها قرار گیرد. البته متأسفانه با سوء تدبیر مدیریت مرکز، از پخش آن جلوگیری شد؛ چراکه گمان می‌رفت سبب اختلاف شود، حال آنکه به اعتقاد این بنده می‌توانست در امر وحدت بسیار مؤثر باشد و گامی استوار در وحدت میان فریقین باشد.

مقاله سوم، نیز در سال ۱۳۶۲ش نگارش یافته است و حافظه یاری نمی‌دهد تا تاریخ دقیق‌تری از نگارش آن بیان کنم، به درخواست یکی از برادران ایمانی به صورت مسوده در آمد، ولی به خاطر مصالحتی در اختیار او قرار نگرفت.

در این مقدمه می‌باید نکاتی را که در طی مقالات نیز بعضاً عنوان شده است تذکر دهم:

در این رساله موضوع بحث فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نیست؛ زیرا می‌دانیم که:

رَوَى ابْنُ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: لَوْ أَنَّ الرِّيَاضَ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرَ مِدَادٌ وَ الْجَنَّ حُسَابٌ وَ الْإِنْسَ كُتَّابٌ، مَا أَحْصَا فِضَائِلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۱

ابن عباس از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند که چنین فرمودند: اگر جنگل‌ها قلم و دریا مرکب و جنیان محاسبه‌کننده و آدمیان نویسنده شوند، نمی‌توانند فضائل امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را در شمار آورند.

و همچنین شافعی در پاسخ به پرسشی که درباره امام علی علیه السلام از او می‌کنند، چنین می‌گوید:

مَا أَقُولُ فِي رَجُلٍ كَتَمَ أَعْدَاؤُهُ فِضَائِلَهُ حَسَدًا وَ عَدَاوَةً، وَ كَتَمَ أَوْلِيَائِهِ فِضَائِلَهُ خَوْفًا وَ تَقِيَّةً، ثُمَّ ظَهَرَ مِنْ بَيْنِ الْكُتْمَانِينَ فِضَائِلُ طَبَقَتِ الْخَافِقِينَ.^۲

چه می‌توانم بگویم درباره مردی که دشمنانش از روی حسد و دشمنی فضائل او را پنهان کردند؛ و دوستانش از ترس و تقیه، آنگاه از میان این دو پنهان کردن، فضائلی آشکار شد و سراسر عالم را گرفت.

اگرچه این جملات به خلیل بن احمد، نحوی بزرگ، واضع علم عروض، استاد سبویه مولود سال ۱۰۰ق در بصره و متوفی حدود سال ۱۷۰ق (در همان جا) نیز

۱. المحجة البيضاء، ۲۴۵/۱ و مانند آن در كشف الغطاء ۱۰۵/۱.

۲. المحجة البيضاء، ۲۴۵/۱.

نسبت داده شده است.^۱

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

بدین خاطر از بحث فضائل که قله‌ای فتح‌ناشدنی است، به‌طور کلی صرف‌نظر شده

است.

نکته دیگر در این رساله آنکه در نقل آیات و روایات استقصاء تام صورت نگرفته و

آنچه آمده، تنها به عنوان نمونه ذکر شده است. در نقل روایات نیز عموماً از کتب اهل

سنت استفاده شده، تا به مقصود نزدیک‌تر باشد.

نیز نتیجه‌گیری بر عهده خواننده گذاشته شده است؛ چه، شاید چنین روشی بهتر

باشد.

به هر حال، آنچه جامع میان این سه مقاله است، همان بحث امامت می‌باشد؛ از این

رو نام این رساله را «سه مقاله در اصل امامت» گذاشتم، بدین امید که تلاشی باشد

صادقانه و خالصانه و مورد پذیرش صاحب رساله نیز واقع گردد، إن شاء الله تعالی.^۲

اللهم اجعلنا من شيعه مولانا أمير المؤمنين و إمام الموحدين عليّ

ابن أبي طالب عليه الصلاة و السلام في الدنيا و الآخرة.

۱۸ ذی‌الحجه سنه ۱۴۰۵ هجری قمری

روز عید غدیر خم، عید الله الأكبر و عید آل محمد

برابر با ۱۳ شهریور ۱۳۶۴ هجری شمسی

اصفهان - هادی نجفی

۱. الرواشح السماویة / ۲۰۳ از میرداماد؛ تنقیح المقال ۴۰۳/۱ از علامه مامقانی، چاپ سنگی.

۲. با سپاس فراوان از استاد علی زاهدپور - حفظه الله تعالی - که ویرایش نهایی این اثر را قبل از نشر برعهده گرفتند.

الكليني عن عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة بن أيوب عن أبي المغراء، عن محمد بن سالم، عن أبان بن تغلب قال: سمعتُ أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من أراد أن يحيى حياتي ويموتَ مميتي ويدخلَ جنةَ عدنٍ التي غرسها الله ربي بيده، فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بنَ أَبِي طَالِبٍ وَ لِيَتَوَلَّ وَلِيَّهُ وَ لِيُعَادِ عَدُوَّهُ وَ لِيَسَلِّمْ لِلأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ؛ فَإِنَّهُمْ عَتْرَتِي مِنْ لَحْمِي وَ دَمِي، أَعْطَاهُمْ اللهُ فَهْمِي وَ عِلْمِي. إِلَى اللهُ أَشْكُو [أمر] أُمَّتِي الْمُنْكَرِينَ لِفَضْلِهِمْ، الْقَاطِعِينَ فِيهِمْ صَلَاتِي؛ وَ أَيْمُ اللهُ لَيَقْتُلَنَّ ابْنِيَّ لَا أَنَالَهُمُ اللهُ شَفَاعَتِي.¹

امام صادق عليه السلام از قول رسول خدا صلى الله عليه وآله می فرماید: کسی که؛ خواهد چنان من زندگی کند و بمیرد و به بهشت برینی که پروردگارم به دست قدرت خود کاشته درآید، باید از علی بن ابی طالب عليه السلام پیروی کند؛ با دوستش دوستی و با دشمنش دشمنی نماید و در برابر جانشینان پس از وی تسلیم باشد؛ زیرا ایشان خاندان من از گوشت و خون من هستند و خدا فهم و علم مرا به ایشان عطا فرموده است. به خدا شکایت می کنم از [حال] امتم که فضیلت ایشان را منکر گشته، پیوند مرا با ایشان قطع کنند (به دوستی با آنها که اجر رسالت من است توجه نکنند). به خدا سوگند! که دو فرزندم [امام حسن و امام حسین عليهما السلام] را می کشند. خدا شفاعتم را به آنها نرساند!

۱. الكافي ۲۰۹/۱، ح ۵، كتاب الحجّة، باب ما فرض الله عزّوجلّ و رسوله صلى الله عليه وآله من الكون مع الأئمة عليهم السلام.

مقاله اول

کلیّاتی درباره امامت
و مصداق آن در آیات قرآن
و احادیث پیامبر ﷺ

فصل اول: تعریف امامت و ولایت

پیش از اینکه سخن را آغاز کنیم، سزاوار است بدانیم درباره چه بحث می‌کنیم و قصد ما از به کار بردن پاره‌ای از الفاظ چیست. بدین جهت شایسته است. نخست دو واژه امامت و ولایت را تعریف کنیم.

امامت را چنین تعریف کرده‌اند:

الإمامة: «رياسة عامة في أمور الدين والدنيا لشخص من الأشخاص نيابة عن النبي ﷺ».^۱

امامت عبارت است از: «رهبری همگانی و همه‌جانبه در امور دینی و دنیایی مردم برای یکی از

انسان‌ها به نیابت از رسول الله ﷺ».

و ولایت در لغت به معنای قرار گرفتن دو شیء کنار هم و در اصطلاح به معنای

سرپرستی، هدایت و رهبری، تدبیر امور و اولی بودن به تصرف و حکومت و خلافت

به کار می‌رود.

۱. باب حادی عشر / ۴۳، از علامه حلی.

فصل دوم: دلایل نیاز به امام

(۱) **برهان لطف:** قبل از اینکه برهان لطف را بیان کنیم می‌باید مقصود از لطف را توضیح دهیم.

متکلمان، لطف را چنین معنا می‌کنند:

«اللطف ما يقرب العبد إلى الطاعة و يُبعده عن المعصية»^۱.

لطف آن چیزی است که بنده خدا را به عبادت نزدیک و از معصیت دور می‌کند.

پس از این که مقصود از اصطلاح لطف معلوم شد، به اصل برهان می‌پردازیم:

وجود و نصب امام لطف است؛ زیرا امام می‌تواند بندگان خدا را به عبادت او نزدیک و از معصیت او دور کند. لطف نیز بر خدا واجب است؛ زیرا خدا می‌باید بندگان خود را به عبادت خود نزدیک و از معصیتش دور کند. این دو مقدمه که صغری و کبری قیاس شکل اول منطقی و بدیهی الانتاج است چنین نتیجه می‌دهد: وجود و نصب امام بر خدا واجب است.

(۲) **رهبری امت:** جامعه نیازمند رهبر است و رهبر جامعه اسلامی در زمان رسول خدا ﷺ شخص پیامبر ﷺ است. با توجه به اینکه پیامبر عمر جاودان ندارد و از دنیا خواهد رفت، بعد از پیامبر ﷺ چه کسی می‌باید رهبری امت را بر عهده گیرد؟ بدون شک او جز امام نخواهد بود.

(۳) **نیاز به امام فطری است:** در درون همه انسان‌ها گرایش و کششی به تقلید وجود

۱. نافع یوم الحشر فی شرح الباب الحادی عشر ۷۵/ از فاضل مقداد، چاپ دارالأضواء، بیروت، ۱۴۱۷ق.

دارد؛ و بر اساس قانون کلی «هر نیازی که در وجود انسان هست در جهان خارج برابری دارد»، برای این نیاز نیز می‌باید برابری وجود داشته باشد؛ که آن جز امام نمی‌تواند باشد.

۴) **قانون هدایت عمومی:** هدایت عمومی، هدایت و راهنمایی موجودات به سوی کمال وجودیشان است که بر دو قسم است:

الف) هدایت تکوینی: ایجاد و آفرینش قوا و نیروها برای رسیدن به استعدادها، این نوع هدایت همه موجودات را در بر می‌گیرد.

ب) هدایت تشریحی: هدایتی است به وسیله قانون‌گذاری و وضع شریعت. این نوع هدایت فقط برای موجودی قابل اجراست که اولاً صاحب اختیار باشد؛ و ثانیاً خود به خود از دستیابی به کمال وجودی خود ناتوان باشد.

اما اصل برهان: هدایت تشریحی که یکی از موارد قانون هدایت عمومی است باید به وسیله پیامبران به مردم ابلاغ شود. پس از پیامبر ﷺ این کار باید به وسیله شخصی دیگر - یعنی: امام - ادامه یابد. حال اگر چنین نباشد، قانون هدایت تشریحی نقض می‌گردد و در نتیجه قانون هدایت عمومی نیز به اختلال دچار می‌شود، در حالی که چنین قانونی قابل نقض نیست.

۵) **واسطه فیض:** موجودات نمی‌توانند خود مستقیماً با ذات باری تعالی ارتباط پیدا کرده، از او فیض (هستی) را دریافت کنند؛ از این رو باید واسطه‌ای میان آنها باشد تا او، فیض را از خداوند بگیرد و به موجودات عنایت کند؛ که این واسطه، امام است. حاج ملا هادی سبزواری نیز در بیت زیر اشاره به همین مطلب دارد:

و الکامل للفیض کان واسطه للحادثات بالقدم رابطه^۱

رفع یک توهم

بعد از بیان دلایل نیاز به امام، این سؤال پیش می‌آید که آیا قرآن، به تنهایی کافی نیست؟

در پاسخ به این پرسش، می‌گوییم:

اولاً: قرآن خود به سوی اهل بیت علیهم‌السلام هدایت و راهنمایی می‌کند؛ از این رو اگر بخواهیم قرآن را به عنوان هادی و راهنما برگزینیم، می‌باید به سراغ اهل بیت علیهم‌السلام برویم.^۱

ثانیاً: قرآن دارای کلیاتی است. این کلیات می‌باید تفسیر و تحلیل بشود و جزئیاتش به تفصیل بیان گردد؛ و این وظیفه، بر عهده امام است.

ثالثاً: مسلم است که در تفسیر قرآن و یا نقل روایت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، با گذشت زمان اختلاف پیش خواهد آمد. چه کسی می‌باید، این اختلافات را حل کند؟ او جز امام نخواهد بود.

براین اساس و بر پایه ادله دیگری که اینجا محل ذکر آنها نیست، شعار «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» شعاری است عقیم و بی‌بهره و بی‌نتیجه.

بدین ترتیب، قرآن صامت می‌باید در کنار قرآن ناطقی مطرح گردد.

۱. به بحث‌های بعدی خصوصاً دو بحث «امامت در قرآن» و «مصدق امامت در قرآن» مراجعه شود.

فصل سوم: امامت در قرآن

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا، قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱

و یاد کن آنگاه که خداوند ابراهیم را با کلماتی آزمود و او آنها را به انجام رساند، خداوند به وی گفت: من تو را پیشوای مردم قرار می‌دهم، ابراهیم گفت: از فرزندانم چه؟ فرمود: عهد من (امامت) به ستمکاران [= گناهکاران] نمی‌رسد.

از این آیه شریف نتیجه می‌گیریم:

۱. در احراز مقام امامت، استعداد و آمادگی ذاتی امام شرط است.

۲. مقام امامت از رسالت و نبوت، برتر است.

علاوه بر آیه مذکور، احادیثی نیز بیانگر این موضوع است که به عنوان نمونه یک حدیث نقل می‌شود:

قال الإمام الباقر (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيًّا وَ اتَّخَذَهُ نَبِيًّا، قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا، وَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا، وَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ إِمَامًا. فَلَمَّا جُمِعَ لَهُ هَذِهِ الْأَشْيَاءُ - وَ قَبَضَ يَدَهُ - قَالَ لَهُ: يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾^۲.

امام باقر (علیه السلام) می‌فرمایند: همانا خداوند ابراهیم را به بندگی برگزید، پیش از آنکه او را به نبوت انتخاب کند؛ و او را به نبوت برگزید پیش از آنکه به رسالت انتخاب کند؛ و به رسالت برگزید، پیش از آنکه وی را به دوستی برگزید؛ و او را به دوستی برگزید، پیش از آنکه به امامت برگزیند. سپس هنگامی

۱. سوره بقره / ۱۲۴.

۲. الکافی، ۱/۱۷۵، ح ۴.

که تمام این مقام‌ها (عبودیت، نبوت، رسالت، دوستی) برای ابراهیم جمع شد. در اینجا حضرت دست خود را مشت کردند، خداوند خطاب به او گفت: ای ابراهیم «من تو را امام مردم قرار می‌دهم...».

نتایج دیگری که از آیه می‌توان گرفت:

۳. گاهی نبوت و امامت در یک نفر جمع می‌شود؛ مانند: ابراهیم و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

۴. یکی از شرایط امامت، عصمت از هرگونه گناه و اشتباه است.

۵. امامت عهد و پیمان الهی است که انتخاب آن از جانب خداوند است و مردم در آن هیچ‌گونه دخالتی ندارند.

۶. هدایت امام، نوعی هدایت خاص است که از آن به «هدایت به امر» تعبیر می‌شود.

آیه زیر اشاره به هدایت به امر دارد:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾^۱

و قرار دادیم از میان ایشان امامانی که به امر ما هدایت می‌کردند هنگامی که صبر کردند؛ و آنان به آیات ما یقین داشتند.

هدایت به امر، نوعی هدایت باطنی است و امام از راه باطن دستگیر انسان‌هایی می‌شود که آمادگی و شایستگی دارند تا آنان را به سوی کمال سوق دهد.^۲

۱. سوره سجده ۲۳/.

۲. جهت توضیح بیشتر رجوع کنید به کتاب ولایت و امامت / ۳۰، از صاحب این قلم.

فصل چهارم: ویژگی های امام

۱. **عصمت:** نخستین ویژگی امام، عصمت است که آن را چنین تعریف کرده اند: ملکه ای است که اگر فردی آن را داشته باشد، از هرگونه خطا و اشتباه مصون می ماند.

ابعاد عصمت: امام می باید در موارد زیر معصوم باشد:

الف) دریافت حقایق و درک واقعیات و؛

ب) در مقام انتقال و ابلاغ و اظهار آن به مردم و؛

ج) در عملکرد و رفتار.

دلایل عصمت:

الف) **نقض غرض:** اگر امام معصوم نباشد، نقض غرض در فعل خداوند حاصل می شود و نقض غرض بر خداوند محال است. به عبارت دیگر غرض از نصب امام این است که مردم را به سوی خدا هدایت کند، حال اگر امام در این هدایت دچار اشتباه شود، غرض اصلی خداوند از نصب او نقض می شود.

ب) **تسلسل:** اگر امام معصوم نباشد، می باید شخص دیگری باشد که اشتباهات او را تصحیح کند. او نیز اگر معصوم نباشد، فرد سومی باید اشتباهاتش را برطرف نماید؛ و همین گونه ادامه می یابد که به تسلسل می انجامد؛ و می دانیم تسلسل از نظر عقلی محال است.

ج) **دلیل نقلی:** در آیه ۱۲۴ از سوره بقره، خداوند چنین می فرماید:

﴿وَلَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾

امامت به ستمکاران نمی‌رسد.

و می‌دانیم که هر گناهی خود، به نوعی ظلم است؛ از این رو امام می‌باید معصوم باشد.

۲. **افضلیت:** دومین ویژگی امام، افضلیت است.

افضلیت، یعنی برتری و امام می‌باید از تمام افراد روزگارش - بدون استثنا - برتر و والاتر باشد.

ابعاد افضلیت:

کمالات نفسانی ابعاد افضلیت را تشکیل می‌دهد؛ مانند: علم، ایمان، یقین، خلوص، عبادت... که این کمالات باید به گونه‌ی زیر باشد:

الف) صفات کمالیّه در امام باید به سرحدّ ملکه (صفت راسخ) رسیده باشد و؛

ب) علوم و کمالات امام باید موهبتی باشد نه اکتسابی و؛

ج) امام باید نَسَبش پاک و حَسَبش شریف و از بیماری‌هایی که موجب تنفّر مردم

است مبرا باشد و؛

د) کردار و رفتاری که در نظر اهل زمانش پست است، نباید از او صادر شود.

دلایل افضلیت:

الف) **نقض غرض.** همان بیانی که در عصمت گذشت.

ب) **تسلسل.** به همان بیانی که در عصمت گذشت.

ج) اگر امام، افضل نباشد و خدا فرد افضل را برای امامت انتخاب نکند، یا این است

که از میان افراد مساوی در کمالات یکی را به عنوان امام برمی‌گزینند یا آن را که از نظر

کمالات پایین‌تر است، امام کسانی قرار می‌دهد که از نظر کمالات از او برترند؛ اولی

ترجیح بلا مُرَجِّح و دومی ترجیح مَرَجُّوح بر راجح است و هر دو از نظر عقلی، محال و قبیح است.

۳. داشتن دلیل قطعی: سومین ویژگی امام این است که برای ادعای خویش دلیل تردیدناپذیر اقامه کند. این دلیل قطعی به سه گونه زیر می‌تواند باشد:

الف) سخن پیامبر ﷺ درباره او که بر امامت وی دلالت داشته باشد؛

ب) سخن امام قبلی که بر امامت وی دلالت داشته باشد؛

ج) صدور معجزه از کسی که مدعی امامت است.

علاوه بر مطالب بالا، امام مقام دیگری به نام **ولایت** نیز دارد که این ولایت خود بر دو نوع است:

الف) ولایت تکوینی: یعنی امام می‌تواند در جهان خلقت به اذن خدا، دست به دخل و تصرف بزند. تمام معجزاتی که از ائمه علیهم‌السلام صادر شده است، با استفاده از همین مقام ولایت تکوینی بوده است.

ب) ولایت تشریحی: یعنی امام از طرف خدا مسئولیت قانون‌گذاری را بر عهده دارد؛ یا به عبارت دیگر امام، مسئولیت بیان قوانین الهی را بر عهده دارد.

فصل پنجم: برخی از ویژگی‌های امام در احادیث

ویژگی‌های متعددی برای امامان، در احادیث آمده است که به عنوان نمونه به چند مورد آن اشاره می‌کنم:

۱. الإمام علیؑ: لا يتحمل هذا الأمر إلا أهل الصبر والبصير والعلم بمواقع الأمر.^۱

امیرالمؤمنین علیؑ می‌فرماید: امر امامت را کسی نمی‌تواند بر دوش گیرد مگر اینکه دارای صبر و بینش و دانش به زیر و بم آن باشد.

۲. الإمام علیؑ: والإمام المستحق للإمامة له علامات. فمنها: أن يعلم أنه معصوم من الذنوب كلها صغيرها وكبيرها، لا يزل في الفتيا، ولا يخطئ في الجواب، ولا يسهو ولا ينسى، ولا يلهو بشيء من أمر الدنيا.

و الثاني. أن يكون أعلم الناس بحلال الله وحرامه و ضروب أحكامه و أمره و نهيه و جميع ما يحتاج إليه الناس. فيحتاج الناس إليه و يستغني عنهم.

و الثالث. يجب أن يكون أشجع الناس؛ لأنه فئة المؤمنين التي يرجعون إليها، إن انهزم من الزحف، انهزم الناس لانهزامة.

و الرابع. يجب أن يكون أسخى الناس، و إن بخل أهل الأرض كلهم؛ لأنه إن استولى الشُّحُّ عليه، شحَّ بما في يديه من أموال المسلمين.

الخامس. العصمة من جميع الذنوب؛ و بذلك يتميّز عن المأمومين الذين هم غير المعصومين؛ لأنه لو لم يكن معصوماً، لم يؤمن عليه أن يدخل فيما يدخل الناس فيه من موبقات الذنوب

۱. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ۳۶۷.

المهلکات و الشهوات و اللذات...^۱

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: امامی که شایسته امامت است نشانه‌هایی دارد. از جمله: **اول**. مشخص باشد که از همه گناهان چه کوچک و چه بزرگ معصوم است. در فتوا دچار لغزش نمی‌شود. در پاسخگویی خطا نمی‌کند. و اشتباه و فراموشی ندارد و به چیزی از امور دنیا سرگرم نباشد.

دوم. در حلال و حرام خدا، انواع احکام او اوامر و نواهی و همه آنچه مردم به آن نیاز دارند؛ داناترین باشد. در نتیجه مردم به او نیاز داشته باشند و او از آنها بی‌نیاز باشد. **سوم**. واجب است امام شجاع‌ترین مردم باشد؛ زیرا او مرجع اصلی مؤمنان است که به او مراجعه می‌کنند. اگر وی به خاطر پیشروی دشمن فرار کند، مردم نیز به دنبال او می‌گریزند. **چهارم**. واجب است امام بخشنده‌ترین مردم باشد، هرچند همه مردم بخیل باشند؛ زیرا اگر بخل توأم با آز بر او غلبه یابد، نسبت به اموال مسلمین که در دست اوست نیز بخل می‌ورزد [و نمی‌تواند آنها را در مصالح مسلمین خرج کند].

پنجم. از همه گناهان مبرا باشد و به همین خاطر از بقیه مردم متمایز می‌شود؛ زیرا اگر امام معصوم نباشد، اعتماد به او نیست که همچون دیگر مردم، گناهان بزرگ و مهلک را مرتکب نشود. **۳. الإمام الباقر علیه السلام: إن الإمامة لا تصلح إلا للرجل فيه ثلاث خصال: ورع يحجزه عن المحارم، و حلم يملك به غضبه، و حسن الخلافة على من ولي حتى يكون له كالوالد الرحيم.**^۲ امام باقر علیه السلام: امامت تنها شایسته کسی است که در او سه ویژگی باشد: خداترسی که او را از گناهان برکنار دارد. حلمی که به وسیله آن خشمش را مالک شود. سرپرستی خوب از کسانی که بر آنها ولایت یافته است؛ به طوری که بر ایشان مانند پدری مهربان باشد.

۴. الإمام الرضا علیه السلام: في صفة الإمام: مُضطَّعٌ بالإمامة، عالمٌ بالسياسة.^۳

امام رضا علیه السلام در مورد ویژگی‌های امام - در روایتی مفصل - فرمودند: امام، باید کارشناس امامت و

۱. بحار الأنوار ۱۶۴/۲۵، به نقل از تفسیر النعمانی، بنابر نقل مختصر آن در رسالة المحکم و المتشابه ۶۴ و ۶۵ تألیف

۲. الخصال ۱۱۶/ح ۹۷.

شریف مرتضی.

۳. الکافی ۲۰۲/۱.

آگاه از سیاست باشد.

۵. من كتاب الإمام الحسين بن علي عليه السلام إلى أهل الكوفة: ... فَلَعَمْرِي ما الإمام إلّا الحاكم بالكتاب، القائم بالقسط، الدائن بدين الحقّ، الحابس نفسه على ذلك لله.^۱

از نامهٔ امام حسین علیه السلام به اهل کوفه: سوگند به جان من! کسی امام نیست مگر آنکه بر اساس کتاب خدا حکم کند؛ به دادگری قیام نماید؛ به حق جزا دهد و به خاطر خدا خود را به این کارها وادار کند.

فصل ششم: مصداق امامت در قرآن

تا این فصل سخن درباره کلیاتی از بحث امامت بود که در آن، از تعریف امامت، دلایل نیاز به امام، ویژگی‌های امام و مطالب دیگر سخن گفتیم؛ در این فصل، سخن درباره مصداق امامت در آیات قرآن است.

اکنون که دانستیم وجود امام لازم و ضرور است، می‌خواهیم ببینیم امام کیست. بهترین جایی که می‌توانیم در آن به دنبال امام بگردیم، طبیعتاً قرآن خواهد بود که در بسیاری از آیات قرآن این مسئله به عناوین گوناگون و به طرق مختلف بیان شده است، و بسیاری از علمای اسلام درباره آیاتی که در شأن حضرت علی علیه السلام یا ائمه دیگر علیهم السلام یا در خصوص اهل بیت علیهم السلام یا امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نازل شده است، کتاب‌ها نوشته‌اند.

در این فصل نیز ما آیاتی محدود را برمی‌شماریم و این نکته را هم گوشزد می‌کنیم که آیات به این مقدار، محدود نمی‌شود و آیات ذیل تنها به عنوان نمونه ذکر می‌شود:

۱. ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

رَاكِعُونَ﴾^۱

ولی شما مؤمنان فقط خدا و پیامبرش و کسانی هستند که نماز به پا می‌دارند و در رکوع

زکات می‌پردازند.

تمام مفسران شیعه و سنی^۱ آیهٔ فوق را دربارهٔ علی علیه السلام می‌دانند و می‌بینیم که آیه به امامت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله تصریح می‌کند.

۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۲

ای کسانی که ایمان آوردید. از خدا و پیامبر و صاحبان امرتان فرمان برید. شیعه و سنی نقل کرده‌اند که منظور از «أولی الأمر» در آیه، ائمهٔ معصومین علیهم السلام هستند. به عنوان نمونه از میان روایات اهل سنت یک روایت و از میان روایات شیعه نیز یک روایت را نقل می‌کنیم:

حافظ سلیمان قندوزی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند:

«أُولُو الْأَمْرِ هُمُ الْأئِمَّةُ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ»^۳.

مراد از صاحبان امر ائمه علیهم السلام از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند.^۴

و ابن بابویه به اسناد خود نقل می‌کند:

عن جابر بن یزید الجعفی قال: سمعتُ جابر بن عبد الله الأنصاري يقول: «لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾،

قلت: يا رسول الله عَرَفْنَا اللَّهَ وَرَسُولَهُ. فَمَنْ أُولُو الْأَمْرِ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِكَ؟

فقال صلی الله علیه و آله: هم خُلَفَائِي يا جابر و أئمة المسلمين [من] بعدي. أولهم علي بن أبي طالب ثمَّ الحسن ثمَّ الحسين ثمَّ علي بن الحسين ثمَّ محمد بن علي المعروف في التوراة بالباقر، - و سُدْرُكِهِ يا جابر فإذا لقيته فاقْرئه مِنِّي السَّلَامَ - ثمَّ الصادق جعفر بن محمد، ثمَّ موسى بن جعفر، ثمَّ علي بن موسى، ثمَّ محمد بن علي، ثمَّ علي بن محمد، ثمَّ الحسن بن علي، ثمَّ سمِّي و كُنِّي حجة الله في أرضه و بقيته في عباده ابن الحسن بن علي؛ ذاك الذي يفتح الله - تعالى ذكره - على يديه مشارق الأرض و مغاربها، ذاك الذي يغيب عن شيعته و أوليائه غيبة لا يثبت فيها على القول بإمامته إلَّا مَنْ امتحن الله قلبه للإيمان.

۱. تفصیل بحث را در کتاب ولایت و امامت ۸۶-۹۰ از صاحب همین قلم ببینید.

۲. سوره نساء ۵۹. ۳. یتایع المودة ۱۱۴.

۴. تفصیل روایات اهل سنت را می‌توانید در کتاب شریف المراجعات ۱۳۳ ببینید.

قال جابر: فقلت له: يا رسول الله! فهل يقع لشيعته الانتفاع به في غيبته؟

فقال ﷺ: إي والذي بعثني بالنبوة. إنهم يستضيئون بنوره و يتفتعون بولايته في غيبته كانتفاع الناس بالشمس و إن تجلّلها سحاب يا جابر! هذا من مكنون سرّ الله و مخزون علمه، فاكتّمه إلّا من أهله...^۱

جابر بن یزید جعفی می‌گوید: از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم که می‌گفت: وقتی خداوند بر پیامبرش ﷺ آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ و أَطِيعُوا الرَّسُولَ و أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ را نازل کرد، من به پیامبر عرض کردم: یا رسول الله! ما خدا و پیامبرش را می‌شناسیم، اما اولی الامر چه کسانی هستند که خداوند اطاعت از آنها را همانند اطاعت از تو دانسته است؟

پیامبر ﷺ پاسخ فرمودند: ای جابر! این افراد جانشینان من و بعد از من امام مسلمانان هستند؛ اول این افراد علی بن ابی طالب است. سپس حسن و بعد از او حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی که در تورات به باقر معروف است - و بزودی او را خواهی دید. هنگامی که وی را ملاقات کردی، سلام مرا به او برسان - سپس جعفر بن محمد معروف به صادق. آنگاه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و بعد از اینها نوبت کسی است که حجّت خداوند در زمین و اندوخته الهی در میان بندگانش نامیده می‌شود و فرزند حسن بن علی است. او کسی است که خداوند مشارق و مغارب زمین را به وسیله وی می‌گشاید و کسی است که از میان شیعیان خود غیبت می‌کند، آن هم غیبتی که در آن، هیچ‌کس بر امامت او ثابت قدم نمی‌ماند مگر این که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد.

جابر می‌گوید: به رسول الله ﷺ عرض کردم: آیا شیعیان می‌توانند در زمان غیبت وی از او بهره

ببرند؟

پیامبر ﷺ پاسخ فرمودند: بله، سوگند به کسی که مرا به نبوت برگزید! شیعیان از نور او استفاده می‌کنند و در زمان غیبتش، از ولایت او بهره‌مند می‌شوند همانند بهره‌مندی مردم از خورشیدی که ابرها او را پوشانده باشند. ای جابر! این سخنان، از اسرار خداوند و از مخزن علم اوست؛ از این رو جز از

۱. کمال الدین و تمام النعمة ۲۵۳/۱، ح ۳.

اهلش آن را پوشیده بدار.

به جهت دلالت این آیه شریفه بر امامت و خلافت و ولایت امامان معصوم علیهم السلام مراجعه کنید به کتاب ولایت و امامت (ص ۹۰-۹۴) از صاحب همین قلم.

آیهٔ سومی که مصداق امامت را تعیین می‌کند:

۳. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۱

خداوند اراده کرده است که پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور نماید و شما را از همه جهات پاک گرداند.

سخن در ذیل این آیه فراوان است، در اینجا ما فقط کلام صاحب *اهل البيت في القرآن*^۲ را - که از مدارک و منابع اهل سنت نقل کرده است - ذکر و ترجمه می‌نماییم: *أجمع عامة أهل التفسير والحديث والتاريخ على أن المقصود بـ«أهل البيت» هم الخمسة الطيبون محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم الصلاة والسلام.*

روى البلاذري قال: حدثني أبو صالح الفراء - بالإسناد المذكور في كتابه - عن أنس بن مالك: أن النبي صلى الله عليه وآله كان يمرّ ببیت فاطمة ستة أشهر - وهو منطلق إلى صلاة الصبح - فيقول: «الصلاة أهل البيت» ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۳.

و أورد الفيروزآبادي عن الطحاوي الحنفي في كتاب مشكل الآثار بسنده عن أم سلمة قالت: نزلت هذه الآية في رسول الله وعلي وفاطمة والحسن والحسين: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۴.

و أورد أيضاً عن أبي داود الطيالسي في مسنده بإسناده عن أنس عن النبي صلى الله عليه وآله: أنه كان يمرّ على باب فاطمة شهراً قبل صلاة الصبح فيقول: الصلاة يا أهل البيت ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۵.

وفي مسند الإمام أحمد بن حنبل - بإسناده المذكور - عن أم سلمة: إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال

۱. سورة احزاب / ۳۳.

۲. أهل البيت في القرآن / ۲۴۴-۲۴۸.

۳. مشكل الآثار / ۱/ ۳۳۴.

۴. أنساب الأشراف، ۲/ ۱۰۴.

۵. مسند أبي داود الطيالسي / ۸/ ۲۷۴.

لفاطمة: آتيني بزوجك و ابنيك فجاءت بهم. فألقى عليهم كساءً فدكياً ثم قال ﷺ: «اللهم إن هؤلاء آل محمد. فاجعل صلواتك و بركاتك على محمد و على آل محمد. إنك حميد مجيد»^١.

و في مستدرک الصحیحین - كما أورد العلامة الفيروزآبادي - بإسناده المذكور عن عامر بن سعد عن سعد بن أبي وقاص يقول: لا أسبُّه (يعني علي بن أبي طالب) ما ذكرتُ حين نزل عليه (يعني النبي ﷺ) الوحي. فأخذ علياً و ابنيه و فاطمة. فأدخلهم تحت ثوبه ثم قال ﷺ: «رب إن هؤلاء أهل بيتي»^٢.

و روى الفقيه الشافعي جلال الدين بن أبوبكر السيوطي في تفسيره بإسناده عن سعد قال: نزل على رسول الله ﷺ الوحي فأدخل علياً و فاطمة و ابنيها تحت ثوبه ثم قال ﷺ: «اللهم هؤلاء أهلي و أهل بيتي»^٣.

و أورد العلامة الفيروزآبادي عن الهيثمي في كتاب مجمع الزوائد عن وائلة بن الأسقع قال: خرجتُ و أنا أريد علياً، فقيل لي: هو عند رسول الله ﷺ. فأمنتُ إليهم، فأجدهم في حظيرة من قصب رسول الله، و علي و فاطمة و حسن و حسين قد جعلهم بإبراهيم تحت ثوب قال: «اللهم إنك جعلت صلواتك و رحمتك و مغفرتك و رضوانك علي و عليهم»^٤.

و أخرج المفسر المعاصر محمد عزة دروزة في تفسيره الذي أسماه التفسير الحديث - و قد رتب السور فيه على ترتيب نزولها لا على الترتيب المثبت عليه القرآن - قال: «و منها حديثٌ رواه مسلم و الترمذي عن أم سلمة أم المؤمنين جاء فيه: نزلت الآية ﴿إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ في بيتي. فدعا النبي ﷺ علياً و فاطمة و حسناً و حسيناً، فجلَّهم بكساء و علي خلف ظهره. ثم قال ﷺ: «اللهم هؤلاء أهل بيتي فأذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيراً» فقلت: «و أنا معهم يا رسول الله؟» قال ﷺ: «أنتِ على مكانك و أنتِ إلى خير»^٥.

و قال العلامة المراغي أحمد مصطفى، أستاذ الشريعة الإسلامية و اللغة العربية بكلية دار العلوم

١. مسند أحمد بن حنبل ١٠٧/٤.

٢. المستدرک علی الصحیحین ١٠٨/٣، تحقيق يوسف عبدالرحمن المرعشلي، دار المعرفه، بيروت.

٣. الدر المشهور ١٩٩/٥ و ١٩٨.

٤. مجمع الزوائد ١٦٩/٩.

٥. التفسير الحديث ٢٦١/٨.

بمصر في تفسيره: «و عن ابن عباس قال: شهدنا رسولَ الله ﷺ تسعةَ أشهر يأتي كلَّ يومٍ بابَ علي بن أبي طالب عند وقت كلِّ صلاة فيقول: «السلام عليكم و رحمة الله ﷻ إِنَّمَا يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيراً». الصلاة يرحمكم الله!» كلَّ يوم خمسَ مرَّات^١.

و أخرج الشيخ الإمام الخطيب الشربيني الفقيه الشافعي في تفسيره السراج المنير قال: «و عن أم سلمة - رضي الله تعالى عنها - قالت: في بيتي نزل ﷻ إِنَّمَا يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت» قالت: فأرسل رسول الله ﷺ إلى فاطمة و علي و الحسن و الحسين فقال ﷺ: «هؤلاء أهل بيتي»^٢.

و أخرج مثل ذلك بمعنى واحد و نتيجة واحدة و واقع غير متناقض -و إن كان بالفاظ عديدة و رواة مختلفين و أسناد متكاثرة- كثيرون غير هؤلاء، نشير إلى مواقع ذكره من مؤلفاتهم كنماذج لا كاستيعاب، تسهلاً على الطالب و تمكيناً للراغب:

منهم: الإمام فخرالدين الرازي في تفسيره^٣.

و منهم: النيسابوري الشافعي في تفسيره^٤.

و منهم: مسلم في صحيحه^٥.

و منهم: الإمام الطبري في تفسيره^٦.

و منهم: البيهقي في سننه^٧.

و منهم: أحمد بن محب الدين الطبري الشافعي في رياضه و ذخائره^٨.

و منهم: المؤرخ الكبير ابن الأثير الشافعي في أسد الغابة^٩؛ إنتهى نقلنا من كتاب «أهل البيت

في القرآن».

١. تفسير المراغي ٧/٢٢.

٢. تفسير السراج المنير ٢٤٥/٣.

٣. تفسير الفخر الرازي ٧٨٣/٦ (٨٠/٨).

٤. غرائب القرآن و رغائب الفرقان ٤٦٠/٥، معروف بتفسير النيسابوري.

٥. صحيح مسلم ٣٣١/٢، (١٥/١٩٤ شرح نووي).

٦. تفسير جامع البيان ٥/٢٢.

٧. سنن بيهقي ١٥٠/٢.

٨. الرياض النضرة ١٨٨/٢ و ذخائر العقبى ٢٤/.

٩. أسد الغابة في معرفة الصحابة ٥٢١/٥.

- أقول: و منهم: النسائي في سننه^١.
و منهم: ابن كثير في تفسيره^٢.
و منهم: البدخشي في مفتاح النجاء^٣.
و منهم: الحموي في فرائد السمطين^٤.
و منهم: ابن حجر في الصواعق المحرقة^٥.
و منهم: ابن عساكر في تاريخ مدينة دمشق^٦.
و منهم: الخوارزمي في مناقبه^٧.
و منهم: البغدادي المعروف بالخازن في تفسيره لباب التأويل في معاني التنزيل^٨.
و منهم: الثعلبي في تفسيره الكشف و البيان^٩.
و منهم: الواحدي في أسباب نزول الآيات^{١٠}.
و منهم: الزمخشري في تفسيره الكشاف^{١١}.
و منهم: القاضي البيضاوي روى الحديث المعروف و اعترف بأنهم أهل البيت^{١٢}.
و منّا: ابن بطريق روى عنهم في كتابه: خصائص الوحي المبين^{١٣}.
و منّا: العلامة البحراني روى عنهم واحداً و أربعين حديثاً في كتابه غاية المرام^{١٤}؛ و
عنا و عنهم في تفسيره البرهان^{١٥}.
و منّا: الشيخ عبد علي الحويزي في تفسيره نور الثقلين^{١٦}.

١. السنن الكبرى ١٢٢/٥، طبع دارالكتب العلمية، بيروت ١٤١١ق.
٢. تفسير ابن كثير ٤٨٥/٣.
٣. مفتاح النجاء في مناقب آل العباد ٢٢/
٤. فرائد السمطين ٣٦٧/١، الرقم ٢٩٦.
٥. الصواعق المحرقة ٨٦/ و ٨٥.
٦. ترجمة الامام علي بن أبي طالب (عليه السلام) من تاريخ دمشق ٢٥٠/١ و ٢٥١.
٧. المناقب ٦٠/ و ٦١.
٨. لباب التأويل في معاني التنزيل ٥١٤/٣.
٩. الكشف و البيان ٤٣/٨ و ٤٤.
١٠. أسباب نزول الآيات ٢٣٩/
١١. الكشاف ١٤٩/١.
١٢. أنوار التنزيل ٣٢١/ من الطبع الحجري، ولكن زاد بعدم الحصر فيهم.
١٣. خصائص الوحي المبين ٤١/
١٤. غاية المرام ٢٨٧/
١٥. البرهان ٤٧٠/٤-٤٤٢ و فيه أكثر من ستين رواية.
١٦. نور الثقلين ٥٠/٦-٤٣ و فيه قريب من ثلاثين رواية.

و منّا: الميرزا محمد المشهدي في تفسيره كنز الدقائق^۱.

و منّا: السيد مرتضى الفيروزآبادي روى عنهم في فضائل الخمسة^۲.

«همه مفسران و محدثان و مورخان، در این امر اجماع نموده‌اند که مقصود از اهل بیت همان پنج

تن هستند (محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین) علیهم الصلاة والسلام.

بلاذری روایت می‌کند از انس بن مالک که پیامبر ﷺ به مدت شش ماه، وقتی که می‌خواست

برای نماز صبح [به مسجد] برود در کنار خانه فاطمه (سلام الله علیها) می‌فرمود: «نماز، ای اهل

البیت!» و آیه را قرائت می‌نمود: «إِنَّمَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ

تَطْهِيراً»

و فیروزآبادی از طحاوی و او به اسنادش از ام سلمه نقل می‌کند که گفت: این آیه دربارهٔ رسول

الله ﷺ و علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ نازل شده است.

و همچنین ابو داود طیالسی به اسنادش از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که پیامبر ﷺ یک ماه قبل از

نماز صبح از در خانه فاطمه عبور می‌کرد و می‌فرمود: «نماز، ای اهل البیت!» و آیه را قرائت می‌فرمود.

و احمد بن حنبل در مسند به اسنادش از ام سلمه نقل می‌کند که گفت: پیامبر ﷺ به فاطمه ﷺ

فرمودند: شوهر و دو پسر را نزد من بیاور. فاطمه ﷺ آنها را آورد. آنگاه پیامبر ﷺ بر آنها یک عبای

فدکی انداخت؛ سپس گفت: «خدایا این افراد آل محمد هستند. درود و برکات خودت را بر محمد و آل

محمد قرار بده! حقیقتاً تو ستوده شده و اجابت کننده‌ای».

و در مستدرک صحیحین نیز به اسناد مذکور نقل شده که: «سعد بن وقاص گفت: علی را دشنام

نمی‌دهم تا زمانی که نزول آن وحی را به یاد دارم که پیامبر ﷺ علی و دو پسرش و فاطمه ﷺ را در

زیر عبای خود داخل کرد و گفت: «خدایا این افراد، اهل بیت من هستند».

و سیوطی نیز شبیه این مطلب را در تفسیرش ذکر کرده است.

و علامه فیروزآبادی از هیشمی در کتاب مجمع الزوائد و او از وائله بن الأسقع نقل می‌کند که

۱. كنز الدقائق ۱۶۶۸-۱۵۵، و أجاب عن تعميم البيضاوي.

۲. فضائل الخمسة من الصحاح الستة ۲۸۹/۱-۲۷۰.

گفت، من به دنبال علی علیه السلام می گشتم، به من گفته شد که او نزد رسول الله صلی الله علیه و آله است. پس به نزد آنها رفتم، دیدم همه آنها را پیامبر صلی الله علیه و آله با دو دست مبارک خود جمع کرده اند، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را زیر عبا قرار داد و گفت: خدایا بدرستی که تو قرار دادی درود و رحمت و مغفرت خودت را بر من و بر اینان.

یکی از مفسران معاصر نیز در تفسیرش به نام *التفسیر الحدیث* از مسلم و ترمذی به نقل از ام سلمه نقل می کند که می گوید: این آیه در خانه من نازل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و آنها را با عبایش پوشاند و علی علیه السلام پشت پیامبر صلی الله علیه و آله بود. سپس گفت: «خدایا! اینها اهل بیت من هستند. رجس را از آنها دور گردان و آنها را پاک قرار بده». ام سلمه می گوید: من عرض کردم: «و من نیز با این افراد هستم پیامبر؟» پیامبر صلی الله علیه و آله پاسخ فرمودند: تو مقام و موقعیت خودت را دارا هستی؛ و مقام تو بلند است» (پیامبر با این عبارت، تلویحاً دخول ام سلمه را در اهل بیت مردود دانسته اند).

و احمد مصطفی مراغی در تفسیرش از ابن عباس نقل می کند که می دیدیم پیامبر صلی الله علیه و آله مدت نه ماه در وقت هر نمازی به در خانه علی علیه السلام می آمد و می فرمود: «درود و رحمت خداوند بر شما! حقیقتاً خداوند اراده کرده است که پلیدی را فقط از شما اهل بیت دور کند و شما را از همه جهات پاک گرداند. نماز را بر پای دارید. خداوند شما را رحمت کند!» و ابن عباس می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله روزانه پنج مرتبه این کار را تکرار می کرد.

غیر از کسانی که از آنها نقل شد، عده دیگری نیز این گونه روایت را با اندکی اختلاف در لفظ و با اسناد متعدد نقل کرده اند. (که به برخی از مصادر آن در متن عربی اشاره شده است و نیازی به ترجمه ندارد).

مؤلف گوید: صاحب این قلم نیز دوازده شخصیت مهم سنی را با نام کتاب هایشان و پنج دانشمند شیعی را ذکر کرده است که آنان این روایت را در کتاب هایشان آورده اند و این نیز، نیازی به ترجمه ندارد.

وجه دلالت این آیه شریفه را نیز در کتاب ولایت و امامت از همین قلم ببینید.^۱

و اما آیه چهارم:

۴. خداوند از قول پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به طور مکرر در سوره شعراء نقل می‌کند که پیامبران

خطاب به مردم می‌گفتند:

﴿مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲

از شما در مقابل رسالت، مزد و پاداش نمی‌خواهم. پاداش من تنها با خداوند جهانیان است.

اما در سوره شوری خداوند به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: مزد رسالت خویش را از مردم

چنین بخواه:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۳

بگو: من در مقابل رسالت خود، از شما پاداشی نمی‌خواهم مگر دوستی خاندانم.

شیعه و سنی بر این اعتقادند که مقصود از «قربى» در آیه، «قربى آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»

است. به عنوان نمونه فقط یک حدیث از عامه نقل می‌کنیم:

عن ابن عباس قال: لما نزل ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾

قالوا: يا رسول الله! مَنْ قرابتك الذين وجبت علينا مودتهم؟

قال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عليٌّ وفاطمةُ وابناهما.

ابن عباس می‌گوید: وقتی این آیه نازل شد، مردم از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند: ای پیامبر!

خویشاوندان تو چه کسانی هستند که دوستی آنها بر ما واجب شده است؟

پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پاسخ فرمودند: علی و فاطمه و دو پسرشان.

۱. ولایت و امامت / ۸۲-۷۶.

۲. سوره شعراء، آیات ۱۰۹، ۱۲۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۱۸۰.

۳. سوره شوری / ۲۳.

۴. الصواعق المحرقة / ۱۰۱ از هیثمی؛ ذخائر العقبی / ۲۵ از طبری؛ الکشاف / ۴۶۷/۳ از زمخشری؛ کفاية الطالب / ۹۱ از

گنجی شافعی، شواهد التنزیل / ۱۳۰/۲ و ۱۳۳ و ۱۳۵ از حسکانی؛ تفسیر القرآن العظیم / ۱۱۲/۴ از ابن کثیر؛ مناقب

أمیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ / ۳۰۷ از ابن مغزلی؛ جواهر العقدين / ۱۲۰ از سمهودی.

این گونه روایات به خوبی منظور از قربی را روشن می‌کند و توضیح می‌دهد که مزد رسالت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوستی و حبّ این افراد است. بدیهی است که دوستی تنها کافی نیست و باید با اطاعت و پیروی همراه باشد؛ پس...^۱

۵. ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۲.

پس هرکس درباره او (عیسی) بعد از اینکه وحی الهی بر تو نازل شده، با تو چون و چرا کند، بگو: بیاید ما و شما و فرزندان ما و شما و زنان ما و شما و جان‌های عزیز ما و شما با یکدیگر مباحله نماییم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

شان نزول آیه مباحله، بسیار معروف است. برای بیشتر روشن شدن وجه استدلال به این آیه، یکی از روایات را در شان نزول این آیه می‌آوریم:

در تفسیر قمی به سند صحیح از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام آمده است: «چون نصاری نجران که بزرگشان «اهتم» و «عاقب» و «سید» بودند به نزد رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمدند، وقت نمازشان رسید. به عادت خود، مشغول ناقوس زدن شده، به نماز ایستادند. اصحاب به حضرت گفتند: آیا روا باشد که اینان در مسجد تو چنین کنند؟ فرمود: آنها را واگذارید. چون از نماز فارغ شدند، رو به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کردند و گفتند: به چه دعوت می‌کنی؟ فرمود: به شهادت «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و اینکه من رسول اویم و عیسی بنده و مخلوقی است که هم می‌خورد و هم می‌آشامد و هم از او حدث صادر می‌شود. گفتند: اگر چنین است پس پدر او کیست؟ وحی بر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد و دستور رسید که بگو: درباره آدم چه می‌گویید؟ آیا آدم بنده و مخلوق بود یا نه؟ گفتند: آری. فرمود: پدر او کیست؟ در این موقع مبهوت شده پاسخی نتوانستند بدهند. پس خداوند آیه ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ...﴾ و آیه ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ... فَنَجْعَلْ

۱. تفصیل دلالت آیه را در کتاب ولایت و امامت / ۱۰۰-۱۰۴ ببینید.

۲. سوره آل عمران / ۶۱.

لعنت الله على الكاذبين را نازل فرمود. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: با من مباحله کنید. اگر من راستگو بودم، لعنت الهی بر شما نازل شود؛ و اگر کاذب و دروغگو بودم، لعنت الهی مرا فرا گیرد. گفتند: به انصاف سخن گفتی. برای مباحله وعده نهاده، به سوی خانه‌هایشان رفتند، چون به خانه‌های خود رسیدند، رؤسای آنان - یعنی: سید و عاقب و اهتم - گفتند: محمد ﷺ اگر با قوم خود برای مباحله آمد با او مباحله خواهیم کرد، لیکن اگر تنها اهل بیتش را آورد با او مباحله نمی‌کنیم؛ زیرا اهل بیتش را به چنان خطر عظیمی نخواهد آورد جز آن‌که صادق باشد.

صبح شد و موقع قراردادشان رسید. دیدند محمد ﷺ در حالی که همراه او یک مرد و یک زن و دو فرزند است می‌آید. پرسیدند: اینها کیانند؟ گفتند: آن مرد، پسرعمو و وصی و دامادش علی بن ابی‌طالب علیه السلام و آن زن، دخترش فاطمه علیها السلام و آن دو کودک، حسن و حسین علیهما السلام فرزندان دخترش فاطمه علیها السلام می‌باشند. وقتی که چنین دیدند، همگی متفرق شدند و از مباحله روی‌گردان شدند و به رسول الله ﷺ عرضه داشتند: ما را از مباحله معاف دار ما تو را راضی می‌کنیم. پس حضرت با آنان به دادن جزیه مصالحه فرمود^۱.

شیعه و سنی^۲ در کیفیت شأن نزول^۳ و کسانی که پیامبر ﷺ به همراه آنها وارد مباحله شده - یعنی: حضرت علی علیه السلام و فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و حسنین (سلام الله علیهما) - اتفاق نظر دارند.

۱. تفسیر علی بن ابراهیم قمی ۵۶/ از چاپ سنگی (۱۰۴/۱) از چاپ حروفی). ترجمه حدیث بنقل از ترجمه المیزان ۶۷/۶ با اندک تصرّف.

۲. روایات اهل سنت در این مورد را می‌توانید در دو کتاب الغدير ۱۲۴/۷-۱۲۹، و فضائل الخمسة ۲۹۰/۱-۲۹۶ ببینید.

۳. بسیاری از مفسرین عامه این شأن نزول را پذیرفته‌اند. از آن جمله:

خازن بغدادی در لباب التأویل فی معانی التنزیل ۲۶۵/۱،

زمخشری در الکشاف ۱۴۹/۱ طبع اول مصر،

نسفی در مدارک التنزیل ۲۶۴/۱،

فخر رازی در التفسیر الکبیر ۸۰/۸،

سیوطی در الدرّ المثور ۳۸/۲ و ۳۹.

آنچه در این آیه جلب نظر می‌کند این است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام جزو زنان وابسته به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده شده‌اند و آیه صراحتاً این سه مطلب را بیان می‌کند. بدیهی است که مصداق امامت نیز کسی جز نفس پیامبر صلی الله علیه و آله، -یعنی: امیرالمؤمنین علی علیه السلام- نمی‌تواند باشد.

شاهد صادق بر این وجه استدلال، کلام امام رضا علیه السلام است که در جواب مأمون بیان فرمودند و در واقع استدلال از این پاسخ ریشه می‌گیرد. متن سؤال و جواب چنین است:

قال المأمون: ما الدليل على خلافة جدك علي بن أبي طالب؟ قال: آية ﴿أنفسنا﴾. قال: لولا ﴿نساءنا﴾، قال: لولا ﴿أبناءنا﴾.^۱

مأمون به امام رضا علیه السلام عرض می‌کند: دلیل بر خلافت جدت علی بن ابی طالب چیست؟ فرمود: آیه ﴿أنفسنا﴾. مأمون گفت: به شرط آنکه ﴿نساءنا﴾ نبود. فرمود: اگر ﴿أبناءنا﴾ نبود [سخن تو درست بود].

مؤلف گرانقدر تفسیر المیزان، علّامه طباطبایی (ره) در توضیح این حدیث، چنین می‌فرماید: «اینکه حضرت فرموده: آیه ﴿أنفسنا﴾، منظورش آن است که در این آیه، خدا نفس علی علیه السلام را مانند نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داده است؛ و اینکه مأمون گفت: اگر ﴿نساءنا﴾ نباشد، منظورش آن بود که کلمه ﴿نساءنا﴾ در آیه دلیل آن است که مراد از ﴿أنفسنا﴾ مردها هستند و در آن صورت فضیلتی برای علی نیست. حضرت سخن او را با ذکر کلمه ﴿أبناءنا﴾ رد کرد و فهماند اگر منظور از ﴿أنفسنا﴾ مردها می‌بود، دیگر ذکر ﴿أبناءنا﴾ جا نداشت؛ زیرا روی آن حساب، ﴿أبناءنا﴾ داخل در ﴿أنفسنا﴾ می‌شد»^۲.

۶. ﴿وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۳

۱. طرائف المقال ۳۰۲/۲؛ عوالم العلوم، جزء دوم از جلد ۳۱۱/۱۵؛ المیزان، ۲۳۰/۳.

۲. سورة صفات ۲۴/.

۳. ترجمة الميزان ۷۰/۶.

ایشان را متوقف کنید. که آنان بازخواست خواهند شد.

از شیعه و سنی روایت شده است که آنچه در این آیه بازخواست و پرسیده می‌شود، ولایت مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام و اولاد معصومین او سلام الله علیهم اجمعین است؛ به عنوان نمونه یک روایت نقل می‌شود:

«روی العلامة البحرانی عن أبي بكر الشيرازي في كتابه عن معاوية الغرير عن الأعمش عن مسلم البطين عن سعيد بن جبير عن ابن عباس قال: إذا كان يوم القيامة، أمر الله مالكا أن يسعر النيران السبع، وأمر رضوان أن يُزخرف الجنان الثمان، ويقول: يا ميكائيل! مدِّ الصراط على متن جهنم، و يقول: يا جبرائيل! انصب ميزان العدل تحت العرش، و ينادي: يا محمد! قرب أمتك للحساب.

ثم يأمر الله أن يُعقد على الصراط سبع قناطر طول كل قنطرة سبعة عشر ألف فرسخ، و على كل قنطرة سبعون ألف ملك قيام فيسألون هذه الأمة نسائهم و رجالهم.

على القنطرة الأولى عن ولاية أميرالمؤمنين و حب أهل بيت محمد صلوات الله عليهم. فمن أتى به، جاز على القنطرة الأولى كالبرق الخاطف؛ و من لم يُحب أهل بيت نبيه، سقط على أم رأسه في قعر جهنم، ولو كان معه من أعمال البر عمل سبعين صديقاً.

و على القنطرة الثانية: يسألون عن الصلاة.

و على الثالثة: يسألون عن الزكاة.

و على الرابعة: عن الصيام.

و على الخامسة: عن الحج.

و على السادسة: عن الجهاد.

و على السابعة: عن العدل.

فمن أتى بشيئين من ذلك، جاز على الصراط كالبرق الخاطف؛ و من لم يأتِ عدب. و ذلك قوله تعالى: ﴿وَقَفَّوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُورُونَ﴾؛ يعني: معاشر الملائكة! قفوهم - يعني: العباد - على القنطرة الأولى، فاسألوه عن ولاية علي و حب أهل البيت»^١.

١. غاية المرام / ٢٥٩؛ به نقل از: أهل البيت في القرآن / ٢٥٨ و ٢٥٧.

علامه بحرانی از ابن عباس نقل می‌کند که گفت: چون روز قیامت شود، خداوند به مالک دوزخ امر می‌کند که آتش جهنم‌های هفتگانه را شعله‌ور گرداند و به رضوان نیز دستور می‌دهد که بهشت هشتگانه را بیاراید؛ و می‌گوید: ای میکائیل! صراط را بر روی جهنم بکش؛ و می‌گوید: ای جبرئیل! میزان عدل را زیر عرش نصب کن؛ و ندا می‌دهد که ای پیامبر اسلام! امت خودت را برای حساب نزدیک بیاور.

سپس خداوند امر می‌کند که بر صراط، هفت پل ببندند که طول هر پلی هفده هزار فرسنگ است و بر هر پلی هفتاد هزار فرشته ایستاده‌اند و از زنان و مردان این امت پرسش می‌کنند. بر پل اول از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و حبّ اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله سؤال می‌کنند. کسی که داشته باشد، از پل اول چنان برق جهنده عبور می‌کند؛ و کسی که دارای این ولایت و حبّ اهل بیت علیهم السلام نباشد، با سر به قعر جهنم می‌افتد، هر چند که از اعمال نیک، عمل هفتاد انسان عابد با او باشد.

و بر پل دوم از نماز می‌پرسند؛

و بر سوم از زکات؛

و بر چهارم از روزه؛

و بر پنجم از حج؛

و بر ششم از جهاد؛

و بر هفتم از عدل.

کسی که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و حبّ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را دارا باشد، چون برق جهنده از روی صراط عبور می‌کند؛ و هر کس نداشته باشد، عذاب می‌شود؛ و این معنای آیه قرآن است که: «آنها را متوقف کنید، که آنان بازخواست خواهند شد»؛ یعنی: ای ملائکه! بندگان را در پل اول متوقف کنید و از آنها درباره ولایت علی علیه السلام و حبّ اهل بیت علیهم السلام بپرسید.

جماعتی از عامّه مورد پرسش در آیه را ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌دانند؛ به عنوان نمونه افراد ذیل این نظر را ابراز کرده‌اند:

حافظ ابوبکر احمد بن موسی بن مرّدویه اصفهانی در کتابش ما نزل من القرآن فی

علی‌علیه‌السلام^۱.

حافظ ابونعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی‌علیه‌السلام^۲.

خوارزمی در المناقب^۳.

ابن حجر در الصواعق المحرقة^۴.

زرندی در نظم دُرر السمطین^۵.

قندوزی در ینابیع المودّة^۶.

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل^۷.

سید شهاب الدین احمد در توضیح الدلائل فی تصحیح الفضائل^۸.

علّامة امینی نیز در کتاب الغدیر^۹ نام برخی از دانشمندان عامّه را که به این نوع

روایت معترفند ذکر می‌کند.

علّامة حلّی در وجه استدلال به این آیه می‌فرماید: «هرگاه از ولایت پرسش می‌شود،

لازم است که تنها در حق امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام ثابت باشد؛ و در حق غیر او - یعنی صحابه -

ثابت نیست. [و چون این پرسش نسبت به دیگران مطرح نیست]، پس او امام و خلیفه

است»^{۱۰}.

و اما آیه هفتم:

۷. ﴿ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴾^{۱۱}.

پس از اهل دانش پرسید اگر نمی‌دانید.

۱. ما نزل من القرآن فی علی‌علیه‌السلام / ۳۱۲، ح ۵۱۲ و ۵۱۳، (جمّع کتابه: عبدالرزاق حرزالدین).

۲. به نقل از: النور المشتعل المقتبس من کتاب ما نزل من القرآن فی علی‌علیه‌السلام / ۱۹۶.

۳. المناقب / ۲۷۵. ۴. الصواعق المحرقة / ۸۹.

۵. نظم درر السمطین / ۱۰۹. ۶. ینابیع المودّة / ۱۱۲.

۷. شواهد التنزیل / ۱۰۶/۲ و ۱۰۷. ۸. توضیح الدلائل فی تصحیح الفضائل / ۳۲۷.

۹. الغدیر / ۳۸۸/۱، ۳۱۰/۲.

۱۰. منهاج الکرامه، البرهان الرابع عشر / ۹۰، مخطوط، و نقل عنه فی: قادتنا، کیف نعرفهم؟ / ۴۰۰/۲.

۱۱. سورة نحل / ۴۳ و سورة انبیاء / ۷.

در روایات شیعه^۱ و سنی، اهل دانش و ذکر را ائمه اهل بیت علیهم السلام دانسته‌اند. به عنوان نمونه علامه بحرانی از حافظ محمد بن مؤمن شیرازی در تفسیر این آیه چنین نقل می‌کند: یعنی اهل بیت نبوت و معدن رسالت و محل آمد و شد ملائکه.^۲ و محمد بن جریر طبری نیز در تفسیرش به اسنادش از جابر از امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه چنین نقل می‌کند: «قال: نحنُ أهلُ الذکر»^۳.

امام باقر علیه السلام در معنای آیه فرمود: ما (ائمه اهل بیت علیهم السلام) اهل ذکر هستیم. دیگر از دانشمندان اهل سنت که به این روایت اعتراف دارند عبارتند از: حاکم حسکانی در کتابش *شواهد التنزیل*^۴.

قندوزی در *ینابیع المودّة*^۵.

۸. ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾^۶

به درستی که تو فقط بیم دهنده‌ای؛ و برای هر قومی هدایت کننده‌ای هست. اهل سنت، روایت زیر را در تفسیر آیه نقل می‌کنند:

قال الباقر علیه السلام: عن رسول الله صلی الله علیه و آله: أنا المنذرُ، و علیُّ الهادی. ثم قال: أما و الله! ما زالت فینا إلى الساعة.^۷

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله چنین فرمودند: من، بیم دهنده هستم و علی، هادی است. سپس امام باقر علیه السلام ادامه می‌دهند: قسم به خداوند! این امر (هدایت و امامت) در ما (اهل بیت علیهم السلام) تا قیامت هست و از بین نمی‌رود.

گروهی از عامّه، نزول این آیه را در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام پذیرفته‌اند. از آن جمله به نام ده نفر از آنها با کتاب‌هایشان اشاره می‌شود:

۱. روایات شیعی را در تفاسیر: البرهان، نور الثقلین و کنز الدقائق، ذیل آیه شریفه ببینید.

۲. غایة المرام / ۲۴۰؛ به نقل از: أهل البيت فی القرآن / ۱۶۰.

۳. جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۰۸/۱۴. ۴. شواهد التنزیل / ۳۲۹/۱، ۳۳۶-۳۳۴/۱.

۵. ینابیع المودّة / ۱۱۹. ۶. سورة رعد / ۷.

۷. ینابیع المودّة / ۱۰۰.

حافظ ابن مردویه اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام.^۱

ابن جریر طبری در «تفسیرش».^۲

سیوطی در «تفسیرش».^۳

متقی هندی در کنز العمال.^۴

حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین^۵ که بعد از نقل روایت می‌گوید: «این

روایت از حیث سند، صحیح است».

ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق.^۶

شبلنجی در نور الأبصار.^۷

کنجی در کفایة الطالب.^۸

حسکانی در شواهد التنزیل.^۹

زرنندی در نظم در السمطین.^{۱۰}

﴿وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^{۱۱}

«و هرکس را خداوند گمراه کند هیچ هدایت کننده‌ای نخواهد داشت؛ و آنها را سرگردان

در سرکشیشان رها می‌سازد».

بنابراین کسانی که هدایت امیرالمؤمنین علیه السلام را نپذیرند گمراهند و خداوند آنها را در

گمراهیشان رها می‌کند تا گمراه‌تر شوند. والحمد لله علی الهدایة و الولاية.

۹. ﴿وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^{۱۲}

واقعاً تو (ای پیامبر) ایشان را به صراطی مستقیم دعوت می‌کنی.

۱. ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام / ۲۶۵-۲۶۷.

۲. جامع البیان ۱۰۸/۱۳.

۳. الدر المشور ۴/۴۵.

۴. کنز العمال ۱۵۷/۶.

۵. مستدرک الصحیحین ۱۲۹/۳.

۶. تاریخ مدینه دمشق، ترجمة الامام علی بن أبی طالب علیه السلام ۴۱۶/۲ و ۴۱۷.

۷. نور الأبصار / ۹۰.

۸. کفایة الطالب / ۲۳۲.

۹. شواهد التنزیل ۲۹۴/۱ و ۲۹۶.

۱۰. نظم در السمطین / ۹۰.

۱۱. سورة أعراف / ۱۸۶.

۱۲. سورة مؤمنون / ۷۳.

روایات فراوانی از شیعه و سنی در این مورد وارد شده است که صراط مستقیم امیرالمؤمنین علیؑ و اهل البیتؑ هستند به عنوان نمونه یک روایت از اهل سنت نقل می‌شود:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ: «الصِّرَاطُ وَلَدَانِيَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»^۱

از علیؑ نقل شده که فرمودند: «صراط مستقیم، ولایت ما اهل بیت است». علامه بحرانی در *غایة المرام*^۲ در تفسیر این آیه و آیه بعد از آن، از طریق عامه، سه حدیث و از طریق خاصه، چهار حدیث ذکر می‌کند، که صراط مستقیم الهی، ولایت امیرالمؤمنینؑ و یازده فرزند پاک ویؑ است.

۱۰. ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾^۳

همگی به حبل الله (رسمان محکم الهی) چنگ بزنید و متفرق نشوید. در ذیل این آیه نیز از شیعه^۴ و سنی روایت شده است که منظور از «حبل الله» ائمه اهل بیتؑ هستند. باز به عنوان نمونه یک روایت را از منابع، یادآور می‌شوم:
عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: «نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾»^۵.
از امام صادقؑ روایت کرده‌اند: ما (ائمه اهل بیتؑ) حبل الله هستیم که خداوند می‌فرماید: «همگی به حبل الله چنگ بزنید».

شبیبه به این روایت را حاکم حسکانی در *شواهد التنزیل*^۶، ابن حجر در *الصواعق المحرقة*^۷، حصرمی در *وسيلة المآل*^۸، و قندوزی در *ینابیع المودة*^۹، و سیوطی در *الدر*

۱. ینابیع المودة / ۱۱۴.

۲. رجوع کن: ما نزل من القرآن فی علمه علیؑ / ۲۸۳، از ابن مردویه اصفهانی؛ ینابیع المودة / ۱۱۴؛ *شواهد التنزیل* / ۴۰۲/۱؛ توضیح الدلائل / ۱۶۲؛ *مفتاح النجاء* / ۴۱؛ *مناقب مرتضوی* / ۴۹؛ *تصحیح الفضائل* / ۳۲۳؛ مخطوط؛ *تفسیر فرات الکوفی* / ۱۰۱؛ *تفسیر القمی* / ۹۲/۲؛ *غایة المرام* / ۲۶۳؛ *قادتنا، کیف نعرفهم؟* / ۳۵۷/۲.

۳. *سورة آل عمران* / ۱۰۳. ۴. روایات شیعه را در *تفسیر البرهان* / ۶۶۸-۶۷۳ ببینید.

۵. *الکشف و البیان المعروف بتفسیر الثعلبی* / ۱۶۳/۳؛ *شواهد التنزیل* / ۱۶۹/۱؛ تحقیق العلامة الفقید الشیخ محمد باقر محمودیؒ.

۶. *شواهد التنزیل* / ۱۳۱/۱ و ۱۳۰.

۷. *الصواعق المحرقة* / ۹۰.

۸. *وسيلة المآل* / ۱۲۳؛ مخطوط.

۹. ینابیع المودة / ۱۱۹.

المشور^۱، و احمد بن حنبل در مسندش^۲ و ابن مردویه اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی^۳ نقل کرده‌اند.

اکنون و بعد از نقل آیات فوق و روایاتی در ذیل آنها، این فصل را به پایان می‌برم و چند نکته را یادآور می‌شوم:

اولاً: این ده آیه، تمام آیات بحث نیست و فقط به عنوان نمونه ذکر شده است، و الاً اگر قصد ما ذکر تمام آیات بود، شاید هرگز این فصل به پایان نمی‌رسید.

ثانیاً: عموماً روایاتی که نقل شد از اهل سنت بود، البته شیعه نیز قریب به این مضامین روایات فراوانی دارد، ولی به دلیلی که روشن است ما معمولاً از اهل سنت نقل کردیم.

ثالثاً: نتیجه‌گیری از آیات را به عهدهٔ خوانندگان می‌گذاریم تا با عقل سلیم خدادادی به قضاوت بنشینند و خود انتخاب و اختیار نمایند.

۲. مسند احمد ۱۴/۳.

۱. الدر المشور ۶۰/۲.
۳. ما نزل من القرآن فی علی^۳ ۲۲۸/.

فصل هفتم: مصداق امامت در احادیث پیامبر ﷺ

اگر بخواهیم در سخنان و احادیث پیامبر به جستجوی امام پردازیم، بسیار مناسب است که در آغاز شناختی کلی و کوتاه از علم الحدیث داشته باشیم.

علم الحدیث را چنین تعریف کرده‌اند:

علمی است که با آن، اقوال و افعال و احوال یا تقریر پیغمبر ﷺ و امامان ائمه علیهم السلام شناخته می‌شود.

و چون احادیثی که به ما رسیده، شامل گفته معصوم و نیز نام وسایطی است که از وی کلام مزبور را روایت و نقل کرده‌اند، می‌توان گفت «علم الحدیث» علم به قوانینی است که به آن، احوال سند و متن شناخته می‌شود.

علم الحدیث به علم «روایة الحدیث» و «درایة الحدیث» تقسیم می‌گردد؛ زیرا آنچه مربوط به سند (سلسله ناقلان) است روایة الحدیث یا اصول الحدیث نامند، و به آنچه مربوط به فهم کلام معصوم است درایة الحدیث گویند.

۱. **روایة الحدیث** (اصول الحدیث): علمی است که از کیفیت اتصال احادیث به معصوم از جهت احوال روات (که آیا ضابط و عادلند) و از لحاظ کیفیت سند (که آیا متصل است یا منقطع) و غیر اینها گفتگو می‌کند و خود شامل دو بخش است:

الف. علم رجال: دانشی است که از احوال رجال سند از لحاظ عدالت آنان و وثوق و اعتماد به روایت و نقل آنان بحث می‌کند.

ب. **مصطلح الحدیث:** دانشی است که از کیفیت نقل حدیث توسط راویان، از لحاظ

اتصال و انقطاع زنجیرهٔ حدیث و یا داشتن سند و مانند آن بحث می‌کند و گاهی نیز از آن به «درایه» تعبیر می‌شود، ولی نام اول، با این علم متناسب‌تر است؛ چه آنکه درایه به معنی علم و فهم معانی است و شناسایی اصطلاحات، متناسب با نام «مصطلح الحدیث» است.

۲. **درایه الحدیث** (در مقابل روایه الحدیث): علمی است که از مفاد الفاظ متن حدیث همچون شرح لغات حدیث، و بیان حال حدیث از لحاظ اطلاق و تقیید و عموم و خصوص و داشتن مُعارض و مانند اینها بحث می‌کند که مناسب این علم، نام «فقه الحدیث» است.^۱

بعد از اینکه اجمالاً علم الحدیث را شناختیم، لازم است دو اصطلاح از علم مصطلح الحدیث یا درایه را نیز مورد بررسی قرار دهیم. این دو اصطلاح عبارت است از متواتر و آحاد.

متواتر و آحاد:

در هر طبقه، خبر یا به وسیلهٔ افراد زیادی نقل شده که معمولاً هماهنگی و اتفاق آنها بر دروغ ممکن نیست و یا فقط یک یا چند نفر آن را نقل کرده‌اند. قسم اول را خبر متواتر و قسم دوم را خبر واحد یا آحاد می‌نامند.

و بدیهی است که خبر متواتر، مفید علم به مضمون آن است؛ یعنی قهراً از خبر متواتر، علم به مفاد آن حاصل می‌شود.^۲

خبر متواتر به سه قسم لفظی، معنوی و اجمالی تقسیم شده است.

۱. **متواتر لفظی**: خبری است که همهٔ ناقلان، مضمون آن را به یک لفظ نقل کرده

باشند؛ و این معنی به ندرت در اخبار وجود دارد.

۲. **متواتر معنوی**: آن است که مورد تواتر، قدر مشترک چند خبر باشد؛ و به عبارت

۱. به نقل از *درایه الحدیث* (۱-۴)، تألیف استاد کاظم مدیرشانه‌چی، با اندکی تصرّف.

۲. *الرعاية لحال البدایة فی علم الدرایة* ۵۹-۶۱، از شهید ثانی.

دیگر مضمون چند حدیث یک معنی، ولی قالب الفاظ آنها متفاوت باشد؛ مانند: شجاعت امیرالمؤمنین علیه السلام که مفاد مشترک جمعی از اخبار است.

۳. متواتر اجمالی: علم اجمالی به صحت یکی از چند حدیثی است که در یک موضوع وارد شده است؛ مانند اخبار مختلفی که برای حجیت خبر واحد، استشهاد شده که اگرچه در یکایکان آنها می توان خدشه کرد، ولی یکی از آن جمع، به تواتر اجمالی ثابت است. می توان گفت که برگشت تواتر اجمالی نیز به همان قدر مشترک مفاد چند خبر است که تواتر معنوی می نامند.^۱

بعد از این مقدمه ضرور، لازم می دانم متذکر شوم که اکثر احادیثی که در این فصل نقل می شود متواتر بین الفریقین است؛ یعنی: شیعه و سنی در حد تواتر این احادیث را نقل کرده اند. بعضاً این احادیث حتی متواتر لفظی و برخی نیز متواتر معنوی و چه بسا متواتر اجمالی است.

در ابتدا واقعه غدیر به اضافه سخنان پیامبر در این واقعه، یعنی حدیث شریف غدیر، را نقل می کنیم و بعد از آن به نقل احادیث دیگر می پردازیم. همین جا یادآوری می کنیم که تمام احادیث و یا اکثر آنها از روی کتب و مدارک اهل سنت نقل شده است، اما واقعه غدیر را عیناً از کتاب بی نظیر الغدیر همراه با ترجمه، نقل می کنیم. علامه امینی چنین آغاز می کند:

واقعة الغدير

«أجمع رسول الله ﷺ الخروج إلى الحج في سنة عشر من مهاجره، وأذن في الناس بذلك. فقدم المدينة خلق كثير يأتون به في حجته تلك التي يقال عليها حجة الوداع، و حجة الإسلام، و حجة البلاغ، و حجة الكمال، و حجة التمام^۲، و لم يحج غيرها منذ هاجر إلى توفاه الله. فخرج ﷺ من

۱. درایة الحدیث ۳۶ و ۳۷.

۲. الذي نظنه «و ظلّ الألمعي يقين» أنّ الوجه في تسمية حجة الوداع بالبلاغ هو نزول قوله تعالى: ﴿يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك...﴾، كما أنّ الوجه في تسميتها بالتمام و الكمال هو نزول قوله سبحانه: ﴿اليوم أكملت

المدينة مغتسلاً مُتَدَهِنًا مُتَرَجَّلًا مُتَجَرِّدًا فِي ثَوْبَيْنِ صَحَارِيِّينِ إِزَارٍ وَرِدَاءٍ، وَ ذَلِكَ يَوْمَ السَّبْتِ لِخَمْسِ لِيَالٍ أَوْ سَبْتٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، وَ أَخْرَجَ مَعَهُ نِسَاءَهُ كُلَّهُنَّ فِي الْهُوَادِجِ، وَ سَارَ مَعَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ، وَ عَامَّةُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ، وَ مَنْ شَاءَ اللَّهُ مِنْ قِبَائِلِ الْعَرَبِ وَ أَفْنَاءِ النَّاسِ.^١

وَ عِنْدَ خُرُوجِهِ ﷺ أَصَابَ النَّاسَ بِالْمَدِينَةِ جُدْرِيٌّ (بِضْمِ الْجِيمِ وَ فَتْحِ الدَّالِ أَوْ بِفَتْحِهِمَا) أَوْ حَصْبَةٌ مَنَعَتْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ مِنَ الْحَجِّ مَعَهُ ﷺ، وَ مَعَ ذَلِكَ كَانَ مَعَهُ جُمُوعٌ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى، وَ قَدْ يُقَالُ: خَرَجَ مَعَهُ تِسْعُونَ أَلْفًا، وَ يُقَالُ: مِائَةٌ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةٌ عَشْرَ أَلْفًا، وَ قِيلَ: مِائَةٌ أَلْفٍ وَ عِشْرُونَ أَلْفًا، وَ قِيلَ: مِائَةٌ أَلْفٍ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفًا، وَ يُقَالُ: أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ، وَ هَذِهِ عِدَّةٌ مِنْ خُرُوجِ مَعَهُ، وَ أَمَّا الَّذِينَ حَجَّوْا مَعَهُ، فَأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ؛ كَالْمَقِيمِينَ بِمَكَّةَ وَ الَّذِينَ أَتَوْا مِنَ الْيَمَنِ مَعَ عَلِيٍّ (أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ أَبِي مُوسَى.^٢

أَصْبَحَ ﷺ يَوْمَ الْأَحَدِ بِيَلْمَلَمَ، ثُمَّ رَاحَ فَتَعَشَّى بِشَرَفِ السِّيَالَةِ، وَ صَلَّى هُنَاكَ الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ، ثُمَّ صَلَّى الصُّبْحَ بِعَرَقِ الظُّبَيْيَةِ، ثُمَّ نَزَلَ الرَّوْحَاءَ، ثُمَّ سَارَ مِنَ الرَّوْحَاءِ فَصَلَّى الْعَصْرَ بِالْمَنْصَرَفِ، وَ صَلَّى الْمَغْرِبَ وَ الْعِشَاءَ بِالْمَتَعَشَّى وَ تَعَشَّى بِهِ، وَ صَلَّى الصُّبْحَ بِالْأَثَابَةِ، وَ أَصْبَحَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ بِالْعَرَجِ وَ احْتَجَمَ بِلَحْيِ جَمَلٍ وَ هُوَ عَقِبَةُ الْجَحْفَةِ وَ نَزَلَ السُّقْيَا يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ، وَ أَصْبَحَ بِالْأَبْوَاءِ، وَ صَلَّى هُنَاكَ ثُمَّ رَاحَ مِنَ الْأَبْوَاءِ وَ نَزَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ الْجَحْفَةَ، وَ مِنْهَا إِلَى قُدَيْدٍ وَ سَبَتْ فِيهِ، وَ كَانَ يَوْمَ الْأَحَدِ بِعَسْفَانَ، ثُمَّ سَارَ فَلَمَّا كَانَ بِالْعَمِيمِ، اعْتَرَضَ الْمَشَاءُ، فَصَفَّوْا صَفُوفًا فَشَكَّوْا إِلَيْهِ الْمَشِيَّ، فَقَالَ: اسْتَعِينُوا بِاللَّسْلَانِ [=مَشِيٍّ سَرِيْعٍ دُونَ الْعُدُوِّ]، فَفَعَلُوا فَوَجَدُوا لَذَلِكَ رَاحَةً. وَ كَانَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ بِمَرِّ الظُّهْرَانِ. فَلَمْ يَبْرَحْ حَتَّى أَمْسَى وَ غُرِبَتْ لَهُ الشَّمْسُ بِسَرَفٍ، فَلَمْ يُصَلِّ الْمَغْرِبَ حَتَّى دَخَلَ مَكَّةَ، وَ لَمَّا انْتَهَى إِلَى الثَّنِيَّتَيْنِ، بَاتَ بَيْنَهُمَا. فَدَخَلَ مَكَّةَ نَهَارَ الثَّلَاثَاءِ.^٣

فَلَمَّا قَضَى مَنَاسِكَهَ وَ انصَرَفَ رَاجِعًا إِلَى الْمَدِينَةِ - وَ مَعَهُ مِنْ كَانَ مِنَ الْجُمُوعِ الْمَذْكُورَاتِ - وَصَلَ إِلَى غَدِيرِ خَمٍّ مِنَ الْجَحْفَةِ الَّتِي تَتَشَعَّبُ فِيهَا طَرِقُ الْمَدِينِيِّينَ وَ الْمَصْرِيِّينَ وَ الْعِرَاقِيِّينَ. وَ ذَلِكَ يَوْمَ

لَكُمْ دِينِكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ﷻ، الْآيَةَ.

١. الطبقات ٢٢٥/٣؛ الامتاع مقرئزي ٥١٠/؛ ارشاد الساري ٤٢٩/٦.

٢. السيرة الحلبية ٢٨٣/٣؛ سيرة أحمد زيني دحلان ٣/٣؛ تاريخ الخلفاء ابن جوزي در جلد چهارم، تذكرة خواص الأمة

١٨/؛ دائرة المعارف فريد وجدي ٥٤٢/٣. ٣. الامتاع مقرئزي ٥١٣-٥١٧.

الخمیس^۱ الثامن عشر من ذي الحجة نزل إليه جبرئيل الأمين عن الله بقوله: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ الآية. وأمره أن يقيم علياً علماً للناس، ويبلغهم ما نزل فيه من الولاية و فرض الطاعة على كل أحد. وكان أوائل القوم قريباً من الجحفة. فأمر رسول الله أن يرد من تقدم منهم و يحبس من تأخر عنهم في ذلك المكان، ونهى عن سمرات خمس متقاربات دوحات عظام أن لا ينزل تحتهن أحد حتى إذا أخذ القوم منازلهم. فقم ماتحتهن حتى إذا نودي بالصلاة صلاة الظهر، عمد إليهن، فصلى بالناس تحتهن، وكان يوماً هاجراً يضع الرجل بعض رداءه على رأسه و بعضه تحت قدميه من شدة الرمضاء، و ظلل لرسول الله بثوب على شجرة سمر من الشمس. فلما انصرف ﷺ من صلاته، قام خطيباً وسط القوم^۲ على أقتاب الإبل^۳ و أسمع الجميع رافعاً عقيرته فقال:

أحمد الله و نستعينه و نؤمن به، و نتوكل عليه، و نعوذ بالله من شرور أنفسنا، و من سيئات أعمالنا الذي لا هادي لمن ضل، و لا مضل لمن هدى، و أشهد أن لا إله إلا الله، و أن محمداً عبده و رسوله. أما بعد: أيها الناس! قد نبأني اللطيف الخبير أنه لم يعمر نبي إلا مثل نصف عمر الذي قبله، و إني أوشك أن أدعى فأجبت، و إني مسؤول و أنتم مسؤولون، فماذا أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك قد بلغت و نصحت و جهدت. فجزاك الله خيراً! قال: أستم تشهدون أن لا إله إلا الله، و أن محمداً عبده و رسوله، و أن جنته حق و أن الموت حق و أن الساعة آتية لا ريب فيها و أن الله يبعث من في القبور؟ قالوا: بلى نشهد بذلك. قال: اللهم اشهد! ثم قال: أيها الناس ألا تسمعون؟ قالوا: نعم. قال: فإني فرط على الحوض، و أنتم واردون علي الحوض، و إن عرضه ما بين صنعاء و بصرى^۴ فيه أقداح عدد النجوم من فضة. فانظروا كيف تخلفوني في الثقلين! فنادى مناد: و ما الثقلان يا رسول الله؟ قال: الثقل الأكبر كتاب الله، طرف بيد الله عزوجل و طرف بأيديكم، فتمسكوا به لا تضلوا، و الآخر الأصغر عترتي، و إن اللطيف الخبير نبأني أنهما لن يتفرقا حتى يردا علي الحوض. فسألت ذلك لهما ربّي، فلا تقدموهما فتهلکوا، و لا تقصروا عنهما فتهلکوا، ثم أخذ بيد علي فرفعهما حتى رؤي بياض أباطهما و

۱. این روز، در نقل براء بن عازب و برخی دیگر از راویان حدیث غدیر آمده است.

۲. منقول از هیثمی در مجمع الزوائد ۱۵۶/۹ و دیگران. ۳. بنا به نقل ثمار القلوب ۵۱۱/ و منابع دیگر.

۴. صنعاء پایتخت یمن است و بصری روستایی است نزدیک دمشق. کنایه از بزرگی و وسعت حوض کوثر.

عرفه القومُ أجمعون. فقال: أيها الناس مَنْ أولى الناس بالمؤمنين من أنفسهم؟ قالوا: الله ورسوله أعلم. قال: إنَّ الله مولاي وأنا مولى المؤمنين وأنا أولى بهم من أنفسهم. فمن كنتُ مولاه فعليُّ مولاه - يقولها ثلاث مرّات، وفي لفظ أحمد إمام الحنابلة: أربع مرّات - ثمّ قال: أَللّهُمَّ وال من والاه، و عاد من عاداه، و أحبّ من أحبّه، و أبغض من أبغضه، و انصُر من نصره، و اخذل من خذله، و أدِر الحقّ معه حيث دار، ألا فليبلِّغ الشاهد الغائب. ثمّ لم يتفرّقوا حتّى نزل أمين وحي الله بقوله: ﴿أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ الآية. فقال رسول الله ﷺ: الله اكبر على إكمال الدين، و إتمام النعمة، و رضى الربُّ برسالتى، و الولاية لعليٍّ من بعدى. ثمّ طَفِقَ القوم يهتّون أمير المؤمنين صلوات الله عليه. و ممّن هتّاه في مقدّم الصحابة: الشيخان أبوبكر و عمر، كلُّ يقول: بَخُّ بَخُّ لكَ يَا بِنَّ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ وَ أَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ. و قال ابن عباس: وَ جَبَّتْ وَ اللَّهُ فِي أَعْنَاقِ الْقَوْمِ. فقال حَسَّان: إنذَنْ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أَقُولَ فِي عَلِيٍّ أَبْيَاتًا تَسْمَعُهُنَّ، فقال: قل على بركة الله. فقام حَسَّان فقال: يا معشر مشيخة قريش! أتبعها قولي بشهادة من رسول الله في الولاية ماضية. ثمّ قال:

بَخُّمٌ فَاسْمِعْ بِالرَّسُولِ مَنَادِيَا^١

يُنَادِيَهُمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيَّهُمْ

هذا مجمل القول في واقعة الغدير^٢.

(واقعه غدیر خم)

«رسول خدا ﷺ در دهمین سال هجرت، آهنگ زیارت خانه خدا (کعبه) کرد و در میان مردم آن را اعلام فرمود. به دنبال این اعلان، گروه عظیمی به مدینه آمدند تا در انجام این تکلیف الهی (ادای مناسک حج بیت الله) از آن حضرت پیروی و تعلیمات آن حضرت را فراگیرند.

این تنها حجتی بود که پیغمبر ﷺ بعد از مهاجرت به مدینه انجام داد و آن را به نام‌های متعددی در تاریخ ثبت نموده‌اند؛ از قبیل: حجّة الوداع، حجّة الإسلام، حجّة البلاغ، حجّة الکمال، حجّة التمام.^۱

برای این حج رسول خدا ﷺ غسل و تدهین فرمود و فقط با دو جامه ساده (احرام) که یکی را به کمر بست و آن دیگر را به دوش افکند روز شنبه بیست و چهارم یا بیست و پنجم ذی‌قعدة الحرام به قصد حج، پیاده از مدینه خارج شد. وی تمام زنان و اهل حرم خود را نیز در هودج‌ها قرار داد و با همه اهل البیت خود و به اتفاق تمام مهاجران و انصار و قبایل عرب و گروه عظیمی از خلق حرکت فرمود. اتفاقاً در این هنگام، بیماری آبله - یا حصبه - در میان مردم شیوع یافته بود و همین عارضه موجب گردید که بسیاری از مردم از عزیمت و شرکت در این سفر باز ماندند، مع الوصف گروه بی‌شماری با آن حضرت حرکت نمودند که شمار آنها را کسی جز خدا نمی‌داند. عده‌ای تعداد آنها را ۹۰ هزار، عده‌ای ۱۱۴ هزار، برخی ۱۲۰ هزار، پاره‌ای ۱۲۴ هزار و برخی نیز عدد بیشتری را ذکر کرده‌اند. این تعداد افرادی بودند که همراه آن حضرت از مدینه به راه افتادند و گرنه کسانی که با آن حضرت حج را گزار دند - اهالی مکه و آنها که به اتفاق امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ابوموسی از یمن آمدند - بیش از این تعداد بود.

بامداد یکشنبه موکب نبوی ﷺ در «یلملم» بود و شبانگاه به «شرف السیّاله» رسیدند و در آنجا نماز مغرب و عشاء را خواندند و صبح آن شب را در (عرق الطبیه) ادای فریضه فرمودند. سپس در (روحاء) فرود آمدند و پس از کوچ از آنجا نماز عصر را در (منصرف) ادا فرمودند و نماز مغرب و عشاء را در (متعشی) خواندند و در همان جا غذا صرف کردند. نماز صبح روز بعد را در (اثابه) خواندند و بامداد

۱. آنچه به گمان ما می‌رسد (و گمان اهل هوش و فراست همانند یقین است) این است که وجه نامیدن حجّة الوداع به بلاغ به مناسبت نزول آیه تبلیغ ﴿یا ایها الرسول بلغ...﴾ است. همچنین نامیدن آن به کمال و تمام نیز به مناسبت نزول آیه ﴿الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی...﴾ می‌باشد. (حاشیه مرحوم علامه امینی)

سه‌شنبه را در (عَرَج) درک کردند «و در نقطه‌ای به نام (لَحی جمل) - که گردنه جحفه است - حجامت کردند»^۱. سپس در (سقیاء) فرود آمدند (روز چهارشنبه) و پس از حرکت از آنجا نماز صبح را در (ابواء) خواندند و از آنجا حرکت کردند و روز جمعه به (جحفه) رسیدند و از آنجا به (قدید) رفته و شنبه را در آنجا درک فرمودند، و روز یکشنبه در (عسفان) و پس از طی راه از آنجا و رسیدن به (غمیم)، پیادگان در مقابل پیغمبر ﷺ صف بستند و به رسول خدا ﷺ از خستگی شکوه نمودند. پیغمبر ﷺ به آنها دستور قدم دو دادند و با اجرای این دستور احساس راحتی نمودند. روز دوشنبه در (مَرّالظهران) بسر بردند و هنگام غروب آفتاب به (سرف) و پیش از ادای نماز مغرب به حوالی مکه رسیدند و در نَبِئَتین (دو کوه مشرف به مکه) فرود آمدند و شب را در آنجا بسر برده و روز سه‌شنبه داخل مکه شدند.

وقتی که رسول خدا ﷺ مناسک حج را انجام دادند و با جمعیتی که به همراه آن حضرت بودند آهنگ بازگشت به مدینه فرمودند. به غدیر خم (که در نزدیک جحفه است) رسیدند؛ و جبرئیل امین فرود آمد و از خدای تعالی این آیه را آورد: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾^۲ باید دانست که جحفه منزلگاهی است که راه‌های متعدّد (راه اهل مدینه و مصر و عراق) از آنجا منشعب و جدا می‌شود و ورود پیغمبر ﷺ و همراهان به آن نقطه در روز پنجشنبه هجدهم ذیحجه تحقق یافت.

در آنجا امین وحی الهی آیه فوق الذکر را آورد و از طرف خداوند به آن حضرت امر کرد که علی را با یتیم را به ولایت و امامت معرفی و منصوب فرماید و آنچه درباره پیروی از او و اطاعت او امر او از جانب خدا بر خلق واجب آمده، به همگان ابلاغ فرماید. در این هنگام آنها که از آن مکان گذشته بودند به امر پیغمبر ﷺ بازگشتند و آنها هم که در دنبال قافله بودند رسیدند و در همان جا متوقف شدند. در این سرزمین درختان کهن و انبوه و سایه گستر وجود داشت که پیغمبر ﷺ فرمود کسی زیر

۱. در ترجمه الغدیر چنین آمده که غلطی آشکار است؛ چون مُحَرَّم نمی‌تواند حجامت یا هر کار دیگری که موجب خروج خون از بدن وی شود انجام دهد. مراد از عبارت عربی این است که: «در عقبه جحفه شتر خود را لجام زدند؛ چون قدری از کنترل خارج شده بود و سرعت در سیر داشت». متأسفانه مترجم «لحی جمل» را نیز نام مکانی گرفته است ﷺ.

۲. سوره مائده / ۶۷، «ای فرستاده خداوند برسان و به اُمت ابلاغ فرما آنچه را از طرف پروردگار تو بر تو فرود فرستاده شد».

درختان پنجگانه که به هم پیوسته بودند فرود نیاید تا همه مسلمانان در غدیر خم مستقر شوند. سپس خار و خاشاک آنجا را برطرف کردند. وقت ظهر حرارت هوا شدت یافت به طوری که مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیغمبر ﷺ چادری تهیه و روی درخت افکندند تا سایه کاملی برای پیغمبر ﷺ فراهم گشت. اذان ظهر گفته شد و آن حضرت در زیر آن درختان، نماز ظهر را با همه همراهان ادا فرمود. پس از فراغ از نماز در میان حاضران، بر محل مرتفعی که از جهاز شتران ترتیب داده بودند قرار گرفت^۱ و آغاز خطبه فرمود و با صدای بلند همگان را متوجه ساخت و چنین فرمود:

حمد و ستایش مخصوص ذات خداست. یاری از او می‌خواهیم و به او ایمان داریم و توکل ما به اوست و از بدی‌های خود و اعمال ناروا به او پناه می‌بریم. گمراهان را جز او راهنمایی نیست و آن کس را که او راهنمایی فرموده گمراه کننده‌ای نخواهد بود.

گواهی می‌دهم که معبودی (در خور پرستش) جز او نیست و اینکه محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست.

پس از ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او. ای گروه مردم! همانا خداوند مهربان و دانا مرا آگهی داده که دوران عمرم سپری گشته و قریباً دعوت خداوند را اجابت و به سرای باقی خواهم شتافت. من و شماها هر کدام بر حسب آنچه به عهده داریم مسئولیم. اینک اندیشه و گفتار شما چیست؟ مردم گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تو ابلاغ فرمودی و از پند دادن به ما و کوشش در راه وظیفه دریغ نفرمودی. خدای به تو پاداش نیکو عطا فرماید!

فرمود: آیا نه این است که شما به یگانگی خداوند و اینکه محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست گواهی می‌دهید؟ و نیز به تردیدناپذیر بودن اینکه بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت و برانگیختن مردگان گواهی می‌دهید و اینها همه راست و مورد اعتماد شماست؟ همگان گفتند: آری، به این حقایق گواهی می‌دهیم.

پیغمبر ﷺ گفت: خداوند! گواه باش. سپس با تأکید و مبالغه در توجه و شنوایی همگی و اقرار

۱. طبق مندرج در ثمار القلوب / ۵۱۱ و مصادر دیگر.

مجدد آنان به اینکه سخنان آن حضرت را شنیده و توجه دارند فرمود: همانا من در انتقال به سرای دیگر و رسیدن به کنار حوض بر شما سبقت خواهم گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد می‌شوید. پهنای حوض من به مانند مسافت بین صنعاء و بصری است و در آن به شماره ستارگان قدح‌ها و جام‌های سیمین هست. بیندیشید و مواظب باشید که پس از درگذشتن من، با دو چیز گرانبها و ارجمند که در میان شما می‌گذارم چگونه رفتار نمایید؟!^۱

در این موقع یکی در میان مردم بانگ برآورد که یا رسول‌الله! آن دو چیز گرانبها و ارجمند چیست؟

فرمود: آنکه بزرگ‌تر است کتاب خداست که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست (کنایه از اینکه کتاب خدا وسیلهٔ ارتباط با خداوند است). بنابراین این آن را محکم بگیرید و از دست ندهید تا گمراه نشوید؛ و آن دیگر که کوچک‌تر است عترت من (اهل بیت من) است. همانا خدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند؛ و من این امر را (عدم جدایی کتاب و عترت را) از پروردگار خود درخواست نموده‌ام. بنابراین، بر آن دو پیشی نگیرید و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید که هلاک خواهید شد. سپس دست علی علیه السلام را گرفت و آن را بلند کرد به طوری که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و مردم او را دیدند و شناختند.

آنگاه فرمود: ای مردم کیست که بر اهل ایمان از خود آنها (سزاوارتر) است؟ گفتند: خدای و رسولش داناترند. فرمود: همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنان هستم و اولی و سزاوارترم بر آنها از خودشان. پس هرکس که من مولای اویم علی علیه السلام مولای او خواهد بود؛ و این سخن راسه بار - و بنا به گفتهٔ احمد بن حنبل پیشوای حنبلی‌ها - چهار بار تکرار فرمود. سپس دست به دعا گشود و گفت: بار خدایا! دوست بدار آن که او را دوست دارد و دشمن دار آن که او را دشمن دارد؛ و یاران او را یاری و خوارکنندگان او را خوار کن و او را معیار و میزان و محور حق و راستی قرار ده.

۱. دو چیز گرانبها و ارجمند مفاد کلمهٔ «ثقلین» است که مفرد آن «ثقل» است یعنی چیز بزرگ و گرانبها.

آنگاه فرمود: باید آنان که حاضرند این امر را به غایبان برسانند و ابلاغ نمایند. هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی رسید و این آیه را آورد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^۱ در این موقع پیغمبر ﷺ فرمود: الله اکبر، بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی عليه السلام بعد از من. سپس آن گروه شروع کردند به تهنیت امیرالمؤمنین عليه السلام و از جمله آنان (پیش از دیگران) شیخین (ابوبکر و عمر) بودند که گفتند: مبارک باد بر تو ای پسر ابی طالب که مولای ما و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.

ابن عباس گفت: به خدا سوگند که این امر (ولایت علی عليه السلام) بر همه واجب گشت. سپس حسان بن ثابت گفت: یا رسول الله اجازه فرما تا درباره علی عليه السلام اشعاری بسرایم. پیغمبر ﷺ فرمود: بگو با میمنت و برکت الهی! در این هنگام حسان برخاست و چنین گفت: ای گروه بزرگان قریش! در محضر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره ولایت که مسلم گشت، گفتار و اشعار خود را بیان می‌کنم؛ و گفت:

بِخَمِّ فَأَسْمَعُ بِالرَّسُولِ مَنَادِيَا

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيَّهُمْ

این بود اجمالی از واقعه غدیر خم^۲.

۱. سوره مائده / ۵: «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم».
 ۲. ترجمه الغدير، ۲۹/۱-۳۴ با اندکی تصرف.

و اما احادیث دیگر:

چون روایات همه از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، جهت اختصار «قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» آنها حذف شده است.

۱. حُبُّ عَلِيٍّ يَا كُلُّ الذُّنُوبِ، كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ.^۱

دوستی علی گناهان را از بین می برد، همان گونه که آتش هیزمها را می سوزاند.

۲. عِنَاؤُنْ صَحِيفَةُ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.^۲

عنوان نامه عمل مؤمن، دوستی علی بن ابی طالب است.

۳. مَا ثَبَّتَ اللَّهُ حُبَّ عَلِيٍّ فِي قَلْبِ مُؤْمِنٍ فَزَلَّتْ بِهِ قَدَمٌ إِلَّا ثَبَّتَ اللَّهُ قَدَمًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ.^۳
خداوند دوستی علی را در قلب هیچ مؤمنی قرار نمی دهد، مگر اینکه قدم او را در روز قیامت بر صراط ثابت و استوار قرار می دهد.

۴. لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ.^۴

خطاب به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ : تو را هیچ کس دوست نمی دارد مگر اینکه مؤمن باشد و هیچ کس تو را دشمن نمی دارد مگر اینکه منافق باشد.

۵. قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ ضَرَبْتُ حَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بَسِيفِي عَلَى أَنْ يُبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي، وَ لَوْ صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يَحِبَّنِي مَا أَحْبَبَنِي، وَ ذَلِكَ أَنَّهُ قَضَى فَاَنْقَضَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيٍّ لَا يَبْغُضُكَ مُؤْمِنٌ وَ لَا يَحِبُّكَ مُنَافِقٌ.^۵

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: اگر بیخ بینی مؤمن را به وسیله شمشیرم قطع کنم تا او با من دشمنی کند، دشمن من نخواهد شد؛ و اگر تمام دنیا را به منافق بدهم تا او مرا دوست بدارد، او نیز مرا دوست نخواهد داشت؛ و این یک امر حتمی است که بر زبان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جاری شده است که فرمودند: ای علی! هیچ مؤمنی با تو دشمنی نمی کند و هیچ منافقی با تو دوست نمی شود.

۱. کنز العمال ۶۲۱/۱۱، خ ۳۳۰۲۱.

۲. کنز العمال ۶۰۱/۱۱، خ ۳۲۹۰۰.

۳. کنز العمال ۶۲۱/۱۱، خ ۳۳۰۲۲.

۴. کنز العمال ۵۹۸/۱۱، خ ۳۲۸۷۸ و ۵۹۹/۱۱، خ ۳۲۸۸۴.

۵. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ۱۷۳/۱۸ و مانند آن در ۸۳/۶.

۶. عليّ إمام البرّة و قاتل الفجرة، منصور من نصره و مخذول من خذله.^۱

علی امام نیکوکاران و نابودکننده گناهکاران است. پیروز است کسی که او را یاری کند و خوار است کسی که او را رها کند.

۷. إن الله عزوجل عهد إليّ في عليّ بن أبي طالب عليه السلام عهداً، قلت: يا ربّ بيّنه لي، قال: اسمع، قلت: قد سمعتُ، قال: إن عليّاً راية الهدى و إمام أوليائي و نور من أطاعني، و هو الكلمة التي ألزمها المتقين. من أحبّه أحبّني و من أطاعه أطاعني.^۲

همانا خداوند در مورد علی عليه السلام با من عهدی محکم بست. گفتم: پروردگارا! این عهد را برای من توضیح بده. گفت: حقیقتاً علی پرچم هدایت و امام اولیاء من و نور کسی است که از من اطاعت می کند؛ و او کسی است که پارسایان همواره ملازم او هستند. آنکه او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و کسی که از او اطاعت کند، از من اطاعت کرده است.

۸. إن أخي و وزيری و خلیفتی فی أهلی و خیر من أترک بعدی یقضی دینی و ینجز بوعدي عليّ ابن أبي طالب.^۳

قطعاً برادر و وزیر و جانشین من در میان مردم و بهترین افراد بعد از من، و کسی که دین مرا می پردازد و وعده مرا محقق می سازد، علی بن ابی طالب است.

۹. إن لكلّ نبیّ وصیّاً و وارثاً، و إنّ علیّاً وصیّی و وارثی.^۴

قطعاً که هر پیامبری وصی و وارث و جانشینی دارد، و بی تردید علی وصی و وارث و جانشین من است.

۱۰. أتاني جبرئیل فقال: يا محمد! إن ربك يقول لك: إن عليّ بن أبي طالب وصيُّك و خلیفتك علی أهلك و أمّتك.^۵

جبرئیل به نزد من آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو چنین می گوید: بی شک علی بن

۱. کنز العمال ۶۰۲/۱۱، خ ۳۲۹۰۹.

۲. أمالی صدوق، المجلس ۷۲، ح ۵۶۵/۲۳، الرقم ۷۶۵؛ معانی الأخبار ۱۲۵/، ح ۱؛ تفسیر نور الثقلین ۱۷۳/۵ (۷۸/۷).

۳. أمالی شیخ مفید، المجلس ۷، ح ۶۱/۶.

۴. أمالی شیخ مفید، المجلس ۲۱، ح ۱۶۸/۳.

۵. تاریخ دمشق ابن عساکر ۵/۳.

ابی طالب وصی تو و جانشین تو در خانواده و امت توست.

۱۱. (مُشِيرًا إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ): هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيُكْم، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا.^۱

پیامبر در حالی که به علی علیه السلام اشاره می کردند گفتند: این برادر من و وصی من و جانشین من در میان شماست. بنابراین سخنان او را بشنوید و از او اطاعت کنید.

۱۲. ... يَا بَرِيدَةُ! أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ فَقُلْتُ: بَلَىٰ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ

مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.^۲

... ای بریده! مگر من از خود مؤمنان به جان هایشان اولی تر نیستم؟ پاسخ دادم: چرا ای پیامبر!

آنگاه پیامبر فرمود: هرکس من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست.

۱۳. إِنْ عَلِيًّا مَنِيَّ وَأَنَا مِنْهُ وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ.^۳

حقیقتاً علی از من است و من از اویم؛ و او سرپرست هر مؤمن است.

۱۴. عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثَمَا دَارَ.^۴

علی با حق است و حق نیز با علی است. هر کجا علی بگردد حق نیز همراه اوست.

۱۵. عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۵

علی با حق است و حق نیز با علی است؛ و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در روز قیامت بر سر

حوض کوثر بر من وارد شوند.

۱۶. عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۶

علی با قرآن است و قرآن نیز با علی است؛ و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در روز قیامت سر

حوض کوثر بر من وارد شوند.

۱۷. عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ أَقْبَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا

أَنْسُ! أَنَا وَهَذَا حِجَّةُ اللَّهِ عَلِيٌّ خَلْفَتِي.^۷

۱. کنز العمال ۱۱۴/۱۳، خ ۳۶۳۷۱.

۲. کنز العمال ۵۹۹/۱۱، خ ۳۲۸۸۳ و ۶۰۷/۱۱، خ ۳۲۹۳۸.

۳. شرح نهج البلاغه ۲۹۷/۲.

۴. پیشین ۱۲۵/۳ و ۱۲۴.

۵. تاریخ دمشق ۱۲۰/۳.

۶. تاریخ دمشق ۲۷۳/۲.

۷. تاریخ دمشق ۳۳۶/۱.

انس می‌گوید: نزد پیامبر نشستیم بودم که ناگاه علیؑ وارد شد. پس پیامبر فرمود: ای انس! من و این شخص، حجت خداوند بر خلقش هستیم.

۱۸. أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا. فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ.^۱

من شهر دانش هستم و علی در آن است. هرکس طالب علم است باید از آن وارد شود.

۱۹. عَلِيٌّ عَتَبَةٌ عِلْمِيَّةٌ.^۲

علی آستانه دانش من است.

۲۰. عَلِيٌّ بَابٌ عِلْمِيٌّ وَ مُبَيِّنٌ لِأُمَّتِي مَا أُرْسَلْتُ بِهِ مِنْ بَعْدِي. حُبُّهُ إِيْمَانٌ وَ بَغْضُهُ نِفَاقٌ وَ النَّظَرُ إِلَيْهِ

رَأْفَةٌ.^۳

علی باب دانش من و پس از من برای امتم روشن‌گر آن چیزی است که من برای آن فرستاده شدم. دوستی او ایمان و بغض او نفاق و نگاه کردن به او مهربانی است.

۲۱. أَعْلَمُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.^۴

داناترین امت من بعد از من علی بن ابی طالب است.

۲۲. أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ النَّاسُ مِنْ أَشْجَارٍ شَتَّى.^۵

من و علی از یک ریشه‌ایم و دیگر مردم از ریشه‌های گوناگون.

۲۳. عَلِيٌّ مَنِّي وَ أَنَا مِنْهُ.^۶

علی از من است و من از اویم.

۲۴. عَلِيٌّ مَنِّي بِمَنْزَلَةِ رَأْسِي مِنْ بَدَنِي.^۷

علی برای من همانند سر من نسبت به بدن من است.

۲۵. إِنَّ عَلِيًّا لَحَمُّهُ مِنْ لَحْمِي وَ دَمُهُ مِنْ دَمِي.^۸

همانا، گوشت علی از گوشت من و خون او از خون من است.

۲. پیشین ۶۰۳/۱۱، خ ۳۲۹۱۱.

۴. پیشین ۶۱۴/۱۱، خ ۳۲۹۷۷.

۶. سنن ابن ماجه ۴۴/۱.

۸. پیشین ۶۰۷/۱۱، خ ۳۲۹۳۶.

۱. کنز العمال ۶۰۰/۱۱، خ ۳۲۸۹۰.

۳. پیشین ۶۱۴/۱۱، خ ۳۲۹۸۱.

۵. پیشین ۶۰۸/۱۱، خ ۳۲۹۴۳.

۷. کنز العمال ۶۰۳/۱۱، خ ۳۲۹۱۴.

۲۶. (علیؑ): أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَانَبِيِّ بَعْدِي.^۱

خطاب به علیؑ: تو برای من همانند هارون برای موسی هستی، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.

۲۷. ذُكِرَتِ الْإِمَارَةُ - أَوْ الْخِلَافَةُ - عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: ... إِنْ وَلَّيْتُمُوهَا عَلِيًّا وَجَدْتُمُوهَا هَادِيًّا

مَهْدِيًّا يَسْلُكُ بِكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ.^۲

امارت - یا خلافت - در نزد پیامبر یاد شد، پیامبر ﷺ فرمودند: ... اگر علی را به ولایت برگزینید، او را

هدایت کننده و هدایت شده‌ای خواهید یافت که به صراط مستقیم هدایتان خواهد کرد.

شایان ذکر آنکه این روایت از اهل سنت است و اِلَّا در نزد شیعه چیزی به نام «اگر»

وجود ندارد. به هر حال همین مقدار نیز می‌تواند ما را به مقصود، رهنمون گردد.

۲۸. مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، وَإِلَى يَحْيَى

ابن زكريا فِي زَهْدِهِ، وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.^۳

کسی که می‌خواهد به علم آدم و فهم نوح و حلم ابراهیم و زهد یحیی و غیرت موسی نگاه کند، به

علی بن ابی‌طالب نگاه کند.

۲۹. عَلِيُّ سَيِّدُ الْمُؤْمِنِينَ؛ وَقَالَ: عَلِيُّ عَمُودُ الدِّينِ؛ وَقَالَ: هَذَا هُوَ الَّذِي يَضْرِبُ النَّاسَ بِالسِّيفِ

عَلَى الْحَقِّ بَعْدِي.^۴

علی بزرگ و آقای مؤمنان است؛ و فرمود: علی ستون دین است؛ و فرمود: این (علی) کسی است که

بعد از من با شمشیر حق با مردم نبرد خواهد کرد.

۳۰. يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ! أَلَا أَدْلِكُمْ عَلَى مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي أَبَدًا؟ قَالُوا:

بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: هَذَا عَلِيُّ أَخِي وَوَصِيِّي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي إِمَامِكُمْ، فَأَحْبَبُوهُ لِحَبِّي،

وَ أَكْرَمُوهُ لِكِرَامَتِي؛ فَإِنَّ جِبْرَائِيلَ أَمَرَنِي أَنْ أَقُولَ لَكُمْ.^۵

۱. کنز العمال، ۵۹۹/۱۱، خ ۳۲۸۸۱.

۲. تاریخ دمشق ۶۹/۳.

۳. همان ۲۸۰/۲.

۴. الکافی ۲۹۴/۱، ح ۳؛ تفسیر نور الثقلین ۶۰۵/۵ (۲۳۴/۸)، ح ۱۶.

۵. أمالی الصدوق، مجلس ۷۲، ح ۵۶۴/۲۱، ش ۷۶۳.

ای گروه مهاجرین و انصار! آیا راهنمایی نکنم شما را به چیزی که اگر بدان تمسک کنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد؟ گفتند: چرا ای پیامبر خدا. فرمود ﷺ: این علی رضی الله عنه برادر و جانشین و وزیر و وارث و خلیفه من و امام و رهبر شماست. پس او را دوست بدارید به خاطر دوستی من و او را گرامی دارید به خاطر گرامی داشتن من؛ که جبرئیل به من دستور داد این مطالب را به شما بگویم.

۳۱. **عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَفْضَلُ مَنْ تَرَكْتُ بَعْدِي.**^۱

علی بن ابی طالب برترین کسی است که من او را ترک می‌کنم و از دنیا می‌روم.

۳۲. **يَا عَلِيُّ، مَثَلُكَ مَثَلُ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾. مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ فَكَأَنَّهَا قَرَأَ ثَلَاثَ الْقُرْآنِ، وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَأَعَانَكَ بِلِسَانِهِ فَكَأَنَّهَا قَرَأَ ثَلَاثِي الْقُرْآنِ، وَ مَنْ أَحَبَّكَ بِقَلْبِهِ وَأَعَانَكَ بِلِسَانِهِ وَ نَصَرَكَ بِيَدِهِ فَكَأَنَّهَا قَرَأَ الْقُرْآنَ كُلَّهُ.**^۲

ای علی مثل تو مانند سوره توحید است. کسی که تو را به قلبش دوست بدارد گویا ثلث قرآن را قرائت کرده است، و کسی که تو را به قلبش دوست بدارد و به زبانش نیز یاری کند گویا دو ثلث قرآن را قرائت کرده است، و کسی که تو را به قلبش دوست بدارد و به زبان و بازویش در عمل تو را یاری کند، گویا تمام قرآن را قرائت کرده است.

۳۳. **مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي.**^۳

کسی که علی را بیازارد مرا آزرده است.

۳۴. **حَقُّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيَّ هَذِهِ الْأُمَّةُ كَحَقِّ الْوَالِدِ عَلَيَّ وَوَلَدِهِ.**^۴

حق علی بن ابی طالب بر این امت همانند حق پدر بر فرزندش است.

۳۵. **صَاحِبُ سِرِّي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.**^۵

راز دار من، علی بن ابی طالب است.

۳۶. **عَنْ عَلِيٍّ رضی الله عنه: قَالَ بِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ فِي الْجَنَّةِ.**^۶

۱. اُمالی الصدوق، مجلس ۷۲، ح ۵۶۴/۲۰، ش ۷۶۲.

۲. کمال الدین و تمام النعمة / ۵۴۲، ح ۶؛ تفسیر نور الثقلین، ۷۰۱/۵ (۸/۳۶۰)، ح ۲۲.

۳. همان ۲/۲۷۱.

۴. تاریخ دمشق ۱/۳۸۶.

۵. همان ۲/۳۴۵.

۶. تاریخ دمشق ۲/۳۱۱.

علی‌علیه السلام می‌فرماید: پیامبر ﷺ به من فرمود: تو و شیعیانت در بهشت قرار دارید.

۳۷. إِنَّ عَلِيًّا وَ شِيعَتَهُ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱

به راستی علی و شیعیانش هستند که رستگاران روز قیامتند.

۳۸. ذِكْرُ عَلِيٍّ عِبَادَةٌ.^۲

یاد علی، عبادت است.

۳۹. كَفَى وَ كَفَّ عَلِيٌّ فِي الْعَدْلِ سَوَاءً.^۳

دست من و دست علی در عدالت یکسان است.

۴۰. مَنْ لَمْ يَقُلْ عَلِيٌّ خَيْرُ النَّاسِ فَقَدْ كَفَرَ.^۴

کسی که نگوید علی بهترین مردم است، واقعاً کافر شده است.

در پایان این فصل و پایان مقاله چند نکته را مجدداً یادآوری می‌کنم:

اولاً. روایات غیر از چند مورد که از مصادر آن معلوم می‌شود، بقیه از مصادر اهل سنت است.

ثانیاً. در نقل این چهل روایت استقصاء صورت نگرفته و به عنوان نمونه یاد شده است.

ثالثاً. از شیعه روایات فراوان‌تر و جامع‌تری در این باب وجود دارد، ولی ترجیح بر آن بود که این روایات نقل شود؛ لذا این روایات عقیده صاحبان آنهاست و عقیده ما در باب امامت بسیار دقیق‌تر و عمیق‌تر از این مطالب است.

رابعاً. روایات از این صریح‌تر نیز در منابع اهل سنت وجود دارد که طالبان می‌توانند به منابع و مأخذ اصلی مراجعه فرمایند، ولی حتی همین روایات نیز می‌تواند ما را به هدف برساند تا مشخص شود چه کسی صلاحیت جانشینی بعد از پیامبر را دارد؟ آیا کسی که چنین روایات واضح و صریح و فراوانی در فضل او وجود دارد، یا کسانی که

۱. تاریخ دمشق ۳۴۸/۲

۲. همان ۴۰۸/۲

۳. همان ۴۳۹/۲

۴. همان ۴۴۴/۲

حتی به عنوان نمونه، مثل یکی از این روایات نیز در شأن آنها وارد نشده است؟!
خامساً. چهل روایت در این فصل ذکر شد؛ و نتیجه نهایی بر عهده خواننده تیزهوش
و منصف است.

اللهم اجعلني من شيعة مولانا أمير المؤمنين عليّ
- عليه الصلاة والسلام - في الدنيا والآخرة و صلى الله
على سيدنا محمد وآله الطاهرين. آمين، آمين
الليلة التاسعة من شهر ذي الحجة [ليلة عرفة] سنة ١٤٠٥ هـ

مقاله دوم

برخی از سخنان شخصیت‌های اهل سنت
درباره امیرالمؤمنین علیه السلام
و امام صادق علیه السلام

به عنوان مقدمه

آنچه در سطور آتی ملاحظه می‌کنید، سخنانی است کوتاه دربارهٔ امیرالمؤمنین علی علیه السلام یا دیگر ائمه از آل‌البیت - علیهم الصلاة والسلام - که از شخصیت‌های غیر شیعهٔ امامی و خصوصاً از عامه، و عموماً نیز از مدارک آنها نقل شده است. از این گونه سخنان می‌توان بهره‌های فراوان برد. دست‌کم آنکه یک شیعه نظر رهبران عامه را دربارهٔ ائمه خود خواهد دانست و یک عامی نیز نظر رهبران خود را دربارهٔ ائمه شیعه می‌خواند. به هر حال بهره‌برداری و نتیجه‌گرفتن از این مطالب به عهدهٔ خواننده است.

آنچه لازم است در مقدمه متذکر شوم این است که:

۱. ما با نقل این‌گونه سخنان هرگز نمی‌خواهیم امامت و خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام یا ائمه دیگر علیهم السلام را اثبات بکنیم؛ اثبات چنین امری محل دیگری دارد و شاید مختصری از آن در مقالهٔ اول گذشته باشد. پس خواننده می‌باید به این امر دقت داشته باشد. هدف از نقل این روایات فقط دانستن نظر رهبران اهل سنت در مورد ائمه علیهم السلام است که گذشت.

۲. در ذکر این سخنان، هرگز استقصاء صورت نگرفته و فقط به عنوان نمونه نقل شده است. این افراد کلمات دیگری نیز دارند که از آن صرف‌نظر شده است.

بدین ترتیب، مسلماً این‌گونه سخنان بیش از آنی است که در اینجا در بند قلم آمده است و اگر محقق روزی، وارد چنین میدان گسترده و پهناوری بشود، مسلماً با

فتوحات فراوانی باز خواهد گشت.

۳. اگر دقت شود، به خوبی عیان خواهد بود که این‌گونه مقالات تا چه اندازه می‌تواند گامی باشد در جهت وحدت؛ وحدت سیاسی لازم و ضرور بین شیعی و سنی در مقابل دشمنان مشترک. لذا از اهل نظر درخواست دارد که این مقاله را به عنوان یک حرکت در این جهت بپذیرند؛ بدین امید که این وحدت در اثر تلاش‌های بزرگان و علمای طرفین، هر روز مستحکم‌تر شود.

۴. در هر صورت چون خوانندهٔ محترم را زیرک و باهوش و مُنصف و صاحب خرد و دانش می‌دانیم، نتیجه‌گیری را بر عهدهٔ عقل و خرد وی می‌گذاریم.

والحمد لله رب العالمین

فصل اول: سخن ابوبکر

ابوبکر در حالی که عده‌ای او را دربرگرفته بودند و به او پیشنهاد خلافت می‌شد فریاد زد:

۱. أَقِيلُونِي! فَإِنَّ عَلِيًّا أَحَقُّ مِنِّي بِهَذَا الْأَمْرِ.^۱

مرا رها کنید! حقیقتاً علی برای این امر (خلافت) از من سزاوارتر است.

و در روایت دیگری است که ابوبکر سه مرتبه فریاد زد:

۲. أَقِيلُونِي! أَقِيلُونِي! فَإِنِّي لَسْتُ بِخَيْرٍ مِنْكُمْ وَ عَلِيٌّ فَيَكُم.^۲

مرا رها کنید! مرا رها کنید! وقتی علی در میان شماست، واقعاً من بهترین شما نیستم.

۳. قَالَ الشَّعْبِيُّ: بَيْنَا أَبُو بَكْرٍ جَالِسٌ، إِذْ طَلَعَ عَلِيٌّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مِنْ بَعِيدٍ، فَلَمَّا رَأَاهُ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَعْظَمِ النَّاسِ مَنْزِلَةً وَ أَقْرَبِهِمْ قَرَابَةً وَ أَفْضَلِهِمْ حَالاً وَ أَعْظَمِهِمْ عِنَاءً عَنْ رَسُولِ

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الطَّالِعِ.^۳

شعبی گوید: ابوبکر در میان ما نشسته بود، که ناگاه علی بن ابی طالب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از دور هویدا شد. وقتی

ابوبکر او را دید، گفت: کسی که نگاه کردن به برترین مردم از نظر مقام و منزلت، نزدیک‌ترین آنها از

حيث قرابت و خویشاوندی، بالاترین آنها از هر حیث، و زحمت‌کش‌ترین آنها در راه رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، او

را خوشحال می‌کند، به این کسی که در راه است و می‌آید، نگاه کند.

۱ و ۲. مجمع الزوائد ۱۸۳/۵: الامامة و السياسة ۱/۱۴؛ كنز العمال ۵۸۸/۵ و ۵۸۹ و ۶۳۱ و ۶۵۶؛ تاريخ مختصر الدول ۵۸/.

۳. جواهر العقدين ۲۹۴/؛ تاريخ دمشق ۴۱۱/۴۲؛ المناقب خوارزمي ۱۶۱/؛ الرياض النضرة ۱۱۹/۳.

فصل دوم: سخن عمر

از عمر نقل کرده‌اند که گفت:

۱. تحببوا إلى الأشراف و توددوا. اتقوا أعراضكم من السفلة. اعلموا أنه لا يتم شرف إلا بولاية عليّ.^۱

با دارندگان شرف، محبت و دوستی کنید؛ و آبرویتان را از دست نادانان حفظ کنید؛ و بدانید به راستی شرف تمام نمی‌شود و به اعلی درجه خود نمی‌رسد مگر به ولایت علی (علیه السلام).

۲. عن سعيد بن المسيّب قال: كان عمر يتعوذ بالله من مُعضلة ليس فيها أبو الحسن.^۲
سعيد بن مسيب می‌گوید: عمر همواره از مسئله مشکلی که علی (علیه السلام) در (حل) آن حضور نداشته باشد به خدا پناه می‌برد.

۳. ابن عباس می‌گوید: در جمعی که سخن از سابقین در اسلام بود، عمر چنین گفت:

أما عليّ، فسمعتُ رسولَ الله يقول: فيه ثلاثُ خصالٍ لو ددْتُ أن تكون لي واحدةً منهنَّ و كانت أحبَّ إليَّ ممَّا طلعت عليه الشمسُ: كنتُ أنا و أبو عبدة و أبو بكر و جماعة من أصحابه، إذ ضرب النبي ﷺ على منكب عليّ، فقال له: يا علي! أنت أول المؤمنين إيماناً و أول المسلمين إسلاماً و أنت منِّي بمنزلة هارون من موسى.^۳

۱. الصواعق المحرقة / ۱۰۹؛ جواهر العقدين سمهودي / ۲۹۴.
۲. تاريخ الخلفاء سيوطي / ۶۶/۱؛ فضائل الصحابة از احمد حنبل / ۶۷۴/۲؛ الطبقات الكبرى / ۳۳۹/۲؛ تاريخ دمشق / ۴۰۶/۴؛ الصواعق المحرقة / ۱۲۷؛ البداية و النهاية / ۳۶۰/۷؛ كنز العمال / ۳۰۰/۱۰؛ أسد الغابة / ۹۶/۴؛ الاستيعاب / ۲۰۶/۳؛ الاصابة / ۴۶۷/۴.
۳. تاريخ دمشق / ۱۶۷/۴۲؛ كنز العمال / ۱۲۲/۱۳ و ۱۲۴؛ المناقب / ۵۵.

اما علیؑ، شنیدم از رسول الله ﷺ که درباره او می گفت: در علیؑ سه خصلت وجود دارد که آرزو داشتم یکی از آنها در من بود و از هر آنچه خورشید بر آن بتابد نزد من دوست داشتنی تر است. من و ابوعبیده جراح و ابوبکر و عده ای از صحابه رسول الله ﷺ حاضر بودیم آن هنگامی که پیامبر ﷺ دست خود را بر روی شانه علیؑ زد و گفت: ای علی! تو اولین فردی هستی که ایمان و اسلام آورد؛ و تو برای من چنانی که هارون برای موسی بود.

۴. في المجنونة التي أمر برجمها، و في التي وَّضعت لِسْتة أشهر، فأراد عمر رجمها، فقال له عليُّؑ: إِنَّ الله تعالى يقول: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا...﴾^۱، و قال عليُّؑ له: إِنَّ الله رفع القلم عن المجنون... فكان عمر يقول: لولا عليٌّ لهلك عمر.^۲

در قضیه زن دیوانه ای که عمر دستور سنگسار او را داد و درباره آن زنی که شش ماهه فرزند به دنیا آورد و عمر خواست سنگسارش کند، امیرالمؤمنین علیؑ فرمودند: خداوند می فرماید: «حمل فرزند و شیر دادن به او، سی ماه است» [و چون در جای دیگری رضاع و شیر دادن کامل را، در دو سال می داند، پس کمترین مدت حمل، شش ماه می شود]، و نسبت به زن دیوانه فرمودند: خداوند قلم تکلیف را از مجنون برداشته است [پس حدی بر او نیست]. در اینجا بود عمر مکرر می گفت: اگر علیؑ نبود عمر، هلاک و نابود می شد.

۵. عن عروة بن الزبير: إن رجلاً وقع في علي بن أبي طالبؑ بمحضر من عمر، فقال له عمر: تعرف صاحب هذا القبر؟ هو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب، و علي بن أبي طالب بن عبدالمطلب، فلا تذكر علياً إلا بخير، فإنك إن أبغضته أذيت هذا في قبره.^۳

عروه فرزند زبیر گوید: مردی نزد عمر به علیؑ دشنام داد و بی ادبی کرد. عمر به وی گفت: صاحب این قبر را می شناسی؟ او محمد ﷺ فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب است و علیؑ فرزند ابوطالب فرزند عبدالمطلب است. پس علیؑ را جز به خیر و خوبی یاد نکن. اگر او [علیؑ] را خشمگین و ناراحت کنی، صاحب این قبر [محمد مصطفی ﷺ] را آزار داده ای.

۱. سورة الأحقاف / ۱۵.

۲. الاستيعاب ۲۰۶/۳.

۳. فضائل الصحابة ۶۴۱/۲؛ تاریخ دمشق ۵۱۹/۴۲؛ الرياض النضرة ۱۲۳/۳.

فصل سوم: سخن عثمان

۱. حافظ عاصمی روایت کرده:

مردی در زمان خلافت عثمان به نزد او آمده، در حالی که در دست خود جمجمهٔ یک انسان مرده را حمل می‌کرد به وی گفت: شما گمان می‌کنید که آتش بر این جمجمه عرضه می‌شود و در قبر عذاب می‌گردد، در حالی که من دست خودم را بر روی آن قرار داده‌ام و هیچ‌گونه حرارتی احساس نمی‌کنم؟! عثمان در فکر فرو رفت و به دنبال علی بن ابی‌طالب علیه السلام فرستاد. هنگامی که علی علیه السلام با عده‌ای از اصحابش آمد، به مرد گفت: مسئلهٔ خودت را تکرار کن. مرد نیز چنین کرد. عثمان گفت: ای ابوالحسن! مسئلهٔ این مرد را پاسخ گوی. علی علیه السلام گفت: برای من یک سنگ آتش‌زنه و یک سنگ دیگر بیاورید. در حالی که مرد سؤال کننده و بقیهٔ مردم با نگاه‌های دقیق خود، علی علیه السلام را زیر نظر داشتند. این دو سنگ را برای علی علیه السلام آوردند. علی علیه السلام دو سنگ را گرفت و از زدن آن دو به هم آتشی را روشن کرد. سپس به مرد گفت: دستت را بر سنگ بگذار. مرد نیز چنین کرد. سپس فرمود: دستت را بر سنگ آتش‌زنه بگذار. باز نیز چنین کرد. در این هنگام علی علیه السلام از او پرسید: آیا حرارت آتش را از این دو احساس کردی؟ مرد سؤال کننده مبهوت شد و جوابی نداشت که بدهد. در این هنگام عثمان گفت:

لولا علیٌّ لهلك عثمان.^۱

اگر علی نبود، عثمان هلاک و نابود می‌شد و می‌مرد.

۱. تهذیب زین الفتی فی شرح سورة «هل أتى» از حافظ عاصمی ۳۱۸/۱، ش ۲۲۵، به نقل از: الغدیر ۲۱۴/۸.

فصل چهارم: سخن عایشه

۱. قالت عائشة: أعلم بالسنة علي بن أبي طالب.^۱

عایشه گفت: داناترین افراد به سنت پیامبر ﷺ، علی بن ابی طالب است.

و در روایت دیگری آمده است که گفت:

۲. هو أعلم من بقي بالسنة.^۲

او (علی بن ابی طالب) داناترین بازماندگان نسبت به سنت پیامبر ﷺ است.

۳. جمیع بن عمیر گوید: با مادرم در نزد عایشه بودم، شنیدم که از پس پرده از او در

مورد امیر المؤمنین علی بن ابی طالب می پرسند، پاسخ داد: تسألنی عن رجلٍ ما أعلم أحداً كان أحبَّ إلى

رسول الله منه ولا أحبَّ إليه من امرأته.^۳

گفت: درباره مردی می پرسید که هیچ کس را در نزد رسول خدا ﷺ محبوب تر از او نمی شناسم، و

همچنین هیچ کس محبوب تر از همسرش (فاطمه زهرا علیها السلام) در نزد رسول خدا ﷺ نبود.

۴. زمخشری از همین راوی (جمیع بن عمیر) نقل می کند که می گوید: دخلتُ علی

عائشة، فقلتُ لها: مَنْ كان أحبَّ إلى النبي ﷺ؟ قالت: فاطمة، قلتُ لها: إنما أسألك عن الرجال.

گفت: زوجها علی بن ابی طالب، و ما یمنعه؟ فوالله إنه كان صواماً قواماً، و قد سألتُ نفس رسول

الله ﷺ بیده فردها إلى فيه، و أی رجل یماثله؟

قلتُ: فما حملك علی ما كان؟ فارسلتُ خمارها علی وجهها و بکت و قالت: أمر قضي علی و

۱. تاریخ دمشق ۴۲/۴۰۸؛ التاریخ الكبير ۳/۲۲۸؛ الاستیعاب ۳/۲۰۶؛ المناقب ۹۱/.

۲. تاریخ دمشق ۴۲/۴۰۸؛ أنساب الأشراف ۲/۳۶۵.

۳. خصائص أمير المؤمنين ۲۱۱/ح ۱۱۱ و ۱۱۲؛ المناقب ۷۹/ و مانند آن در سنن الترمذی ۷۰۱/۵؛ المستدرک علی

الصحيحین ۳/۱۷۱؛ تاریخ دمشق ۴۲/ (۲۶۴-۲۶۰).

غیر ذلك.^۱

وارد بر عایشه شدم و از او پرسیدم: چه کسی محبوب‌ترین مردم در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟ پاسخ داد: فاطمه زهرا - سلام الله علیها - . به او گفتم: من فقط از مردان از تومی پرسم. پاسخ گفت: همسرش علی بن ابی طالب علیه السلام ، و چرا که نه؟ حقیقتاً او (علی علیه السلام) همواره روزه‌دار و شب بیدار بود؛ و جان پیامبر صلی الله علیه و آله بر دست او روان شد و او آن را به سوی دهان (صورت)^۲ خویش بازگردانید. چه کسی می‌تواند همانند او (علی علیه السلام) باشد؟!

به او گفتم: پس چرا با وی چنین کردی (جنگیدی)؟! وی رو بپوشش را به روی صورتش انداخت و گریست و گفت: کاری بود که بر من گذشت (کنایه از اینکه خطا کردم) و مانند آن.

۵. قالت عائشة: رأيتُ رسولَ الله صلی الله علیه و آله التزمَ علياً و قَبَلَهُ، و هو يقول: بأبي الوحيدُ الشهيد! بأبي

الوحيدُ الشهيد!^۳

عایشه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که امیر المؤمنین علی علیه السلام را در بر گرفت و او را بوسید در حالی که می‌فرمود: پدرم فدایت شود ای یگانه (بی‌مانند) شهید، پدرم فدایت شود ای یگانه (بی‌مانند) شهید.

۱. ربیع الأبرار ۸۲۰/۱؛ مناقب أمير المؤمنين علیه السلام ۱۹۴/۲ از ابن سلیمان؛ حلیة الأولیاء ۴۸/۲؛ مستدرک حاکم ۱۱۹/۳.
 ۲. مراد این است که پیامبر صلی الله علیه و آله بر روی دستان امیر المؤمنین علیه السلام جان سپردند و امیر المؤمنین علیه السلام هنگام خروج جان ایشان، و از باب تبرک به این جان شریف بر صورت خود دست کشیدند. چنانچه در مصنف ابن ابی شیبہ ۵۰۱/۷، نهج البلاغة، خطبة ۱۹۷، تاریخ دمشق ۳۹۴/۴۲ و مسند ابی یعلی ۴۲۲/۴ آمده است.
 ۳. ترجمة الامام علی علیه السلام من تاریخ مدینة دمشق ۲۸۵/۳، ش ۱۳۷۶؛ مجمع الزوائد ۱۳۷/۹.

فصل پنجم: سخن معاویه

۱. قیس بن ابی حازم گوید: مردی به نزد معاویه آمد و از او در مورد مسأله‌ای پرسش نمود و معاویه پاسخ گفت: سل عنها علی بن ابی طالب. فهو أعلم فقال: یا امیر المؤمنین! جوابك فیها أحبُّ إلی من جواب علی، فقال: بس ما قلت ولؤم ما جئت به! لقد كرهت رجلاً كان رسول الله ﷺ يغره العلم غراً، ولقد قال له رسول الله ﷺ: أنت مني بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي. وكان عمر إذا أشكل عليه شيء يأخذ منه، ولقد شهدتُ عمر وقد أشكل عليه شيء فقال: هاهنا عليٌّ، قم لا أقام الله رجلك.^۱

معاویه گفت: در این مورد از علی بن ابی طالب پرسش کن که او داناتر است.

مرد گفت: ای معاویه جواب تو درباره این مسأله، نزد من محبوب‌تر است از جواب علی.

معاویه گفت: بد سخنی گفتمی و آنچه بر زبان آوردی پستی بود! تو از مردی بدت می‌آید که دانش را از پیامبر ﷺ به‌طور تمام و کمال فرا گرفته است و پیامبر ﷺ در موردش فرمودند: تو (علی بن ابی طالب) برای من همانند هارون برای موسی هستی، جز آنکه بعد از من دیگر پیامبری نخواهد بود؛ و عمر هرگاه امری بر او مشکل می‌شد، حل مشکلش را از او درخواست می‌کرد. عمر را دیدم که امری بر او سخت آمد، گفت: اینجا علی بن ابی طالب است؛ یعنی از او حل مشکل و مسأله بخواهید. [سپس معاویه گفت:] برخیز، خداوند پاهایت را توانا نسازد!

۲. گفته‌اند: عبدالله بن ابی می‌حجن ثقفی وارد بر معاویه شد و گفت: إني أتيتك من عند

العبي الجبان البخيل ابن أبي طالب.

۱. فضائل الصحابة ۶۷۵/۲ از ابن حنبل؛ تاریخ دمشق ۱۷۰/۴۲؛ المناقب ۳۴/ از ابن مغازلی؛ الرياض النضرة ۱۶۲/۳؛ ترجمة الامام علي بن ابی طالب من تاریخ مدینة دمشق ۳۳۹/۱، رقم ۴۱۰؛ نظم درر السمطين ۱۳۴/ از زرندی و وسیلة المال ۲۴۳/ از حضر می.

فقال معاوية: لله أنت! أتدرى ما قلت؟ أما قولك: العبي، فوالله لو أن ألسن الناس جُمعت فجعلت لساناً واحداً لكفها لساناً عليّ.

و أما قولك: إنه جبان، فثكلتكَ أمك! هل رأيت أحداً قطُّ إلا قتلَه؟

و أما قولك: إنه بخيل، فوالله لو كان له بيتان أحدهما من تبرٍ و الآخر من تبنٍ، لأنفد تبرَه قبل تبنه.

فقال الثقفى: فعَلامَ تُقاتله إذا؟

قال: على دم عثمان، و على هذا الخاتم الذي من جعله في يده جادت طيته، و أطمع عياله و

ادّخر لأهله.

فضحك الثقفى ثم لحق بعليّ عليه السلام، فقال: يا أمير المؤمنين! هب لي يديّ بجرمي، لا دنيا أصبت و

لا آخرة! فضحك عليّ ثم قال: أنت منها على رأس أمرك، و إنما يأخذ الله العباد بأحد الأمرين.^۱

به معاویه گفت: من از پیش گنگ تر سویی بخیل فرزند ابوطالب نزد تو می‌آیم!!

معاویه گفت: تو را خدا ببین! می‌دانی چه گفتمی؟

اما اینکه گفتمی او گنگ و لال است، به خدا سوگند اگر همه زبان‌های مردم جمع گردد و یک زبان

شود، زبان و فصاحت علی عليه السلام از همه آنها برتر و بالاتر است.

و اما سخن تو که او ترسوست، مادرت به عزایت بنشیند؛ آیا تاکنون دیده‌ای کسی با علی عليه السلام

جنگ کند و علی او را نکشد؟!

و اما سخن تو که او بخیل و خسیس است، به خدا سوگند! اگر علی عليه السلام دو خانه داشته باشد یکی از

طلا و دیگری از کاه، ابتدا خانه پر از طلایش را از انفاق تمام می‌کند و بعد خانه پر از کاه را.

مرد ثقفی گفت: حال که چنین است پس چرا با علی عليه السلام می‌جنگی؟

معاویه پاسخ گفت: به خاطر خون عثمان و به خاطر انگشتی خلافت، که هرکس خلیفه باشد،

سرشت او را نیک می‌شمارند و خاندانش را بر سر سفره رنگین می‌نشانند و برای اهلیش، اموال ذخیره و

اندوخته می‌کند.

۱. الامامة و السياسة ۱/۱۳۴؛ شرح الأخبار ۲/۹۸ قاضی نعمان مصری؛ و مانند آن در شرح نهج البلاغة ۱/۲۴ ابن ابی

الحدید؛ موسوعة الامام علی بن ابی طالب عليه السلام ۳۷۸/۸.

مرد ثقفی خندید و پس از آن به امیرالمؤمنین علیه السلام پیوست و گفت: ای امیرالمؤمنین! مرا ببخش و عفو کن! نه دنیایی را به دست آوردم و نه آخرتی را. امیرالمؤمنین علیه السلام خندید و فرمود: تو اکنون نیز می توانی آن را به دست آوری، و خداوند بندگان خود را به یکی از دنیا و آخرت می گیرد.

۳. مغیره گوید: وقتی خبر شهادت علی علیه السلام به معاویه رسید - که در یک روز آفتابی در کنار همسرش فاخته دختر قرظه خوابیده بود - گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ماذا فقدوا من العلم و الفضل و الخير؟! فقالت امرأته: تسترجع عليه اليوم؟

قال: وَيَلِكُ! لاتدرين ماذا ذهب من علمه و فضله و سوابقه!^۱

معاویه گفت: مردم چه گوهر گرانبهایی از علم و دانش و فضل و برتری و خیر و خوبی را از دست دادند؟! دادند؟! همسرش به او گفت: امروز در مصیبت او «إِنَّا لِلَّهِ» می گویی و تا دیروز با او می جنگیدی؟! معاویه پاسخ گفت: وای بر تو! نمی دانی با رفتن او، چه دانش و فضل و سوابقی که داشت از دست رفت!

۴. معاویه در دیدار با عقیل برادر امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ذَكَرْتَ مِنْ لَإِنْكَرَ فَضْلُهُ، رَحِمَ اللَّهُ أَبَاحَسَنٍ! فَلَقَدْ سَبَقَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ، وَ أَعْجَزَ مِنْ يَأْتِي بَعْدَهُ، هَلَمْ حَدِيثَ الْحَدِيدَةِ... فَجَعَلَ مَعَاوِيَةَ يَتَعَجَّبُ وَ يَقُولُ: هِيَهَاتَ! هِيَهَاتَ! عَقَمَتِ النِّسَاءُ أَنْ يَلِدْنَ مِثْلَهُ.^۲

مرا به یاد کسی انداختی که فضل او قابل انکار نیست. خداوند ابوالحسن علیه السلام را رحمت کند! حقیقتاً از همه گذشتگان، گوی سبقت را بود و آیندگان، نمی توانند به او برسند. داستان آهن را بگو... (عقیل داستان را می گوید) معاویه تعجب کرده، می گوید: هرگز، هرگز، زنان برای زاییدن همانند او عقیم شده اند [مادر روزگار چون او نزاید].

۵. یکی دیگر از مواردی که معاویه عظمت شخصیت امیرالمؤمنین علیه السلام را به

۱. ترجمه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام من تاریخ دمشق ۳/۳۴۰، ش ۱۴۸۵؛ مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۰۵؛ تاریخ دمشق ۵۸۳/۴۲؛ البدایة و النهایة ۱۶/۸ و ۱۳۰. ۲. شرح نهج البلاغة ۱۱/۲۵۳.

ناچار پذیرفته است، گفتگویی است که با عَدی بن حاتم طایی دارد. استاد شهید مرتضی مطهری رحمته الله علیه این گفتگو را چنین نقل می‌کند:

«عدی بن حاتم طایی یکی از کبار صحابه و از علاقه‌مندان و شیفتگان مولای متقیان علیه السلام است. این مرد در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد و اسلامش نیکو شد. در زمان خلافت علی علیه السلام در خدمت آن حضرت بود و سه پسرش بنام طریف و طُرفه و طَارِف در رکاب آن حضرت در صفین شهید شدند. بعد از شهادت علی علیه السلام و استقرار خلافت برای معاویه، اتفاق افتاد که بر معاویه وارد شد. معاویه برای اینکه بلکه بتواند با یادآوری کردن داغ فرزندان عَدی، او را وادار کند که دربارهٔ علی علیه السلام مطابق میل معاویه حرفی بزند به او گفت: «أَيْنَ الطُّرْفَاتِ؟»؛ پسرانت طرفه و طریف و طارف چه شدند؟ عدی با کمال متانت و خونسردی گفت: «قُتِلُوا بِصَفِينِ بَيْنَ يَدَيِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام»؛ در صفین پیشاپیش علی علیه السلام شهید شدند. مخصوصاً کلمهٔ پیشاپیش علی علیه السلام را اضافه کرد که رضایت و افتخار خود را برساند. معاویه گفت: «مَا أَنْصَفَكَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ؛ إِذْ قَدَّمَ بَنِيكَ وَأَخْرَجَنِي!»: علی علیه السلام دربارهٔ تو انصاف را رعایت نکرد که پسران تو را پیشاپیش جبهه فرستاد تا کشته شدند و پسران خود را در پشت جبهه نگه داشت که زنده ماندند! عدی گفت: «بَلْ أَنَا مَا أَنْصَفْتُ عَلِيًّا؛ إِذْ قُتِلَ وَ يَقِيْتُ»؛ بلکه من دربارهٔ علی علیه السلام انصاف را رعایت نکردم که او کشته شد و من زنده ماندم.

معاویه دید از نقشهٔ خود نتیجه نمی‌گیرد، لحن خود را عوض کرد و گفت: «صِفْ لِي عَلِيًّا»؛ اوصاف علی علیه السلام را برای من بگو. عدی گفت: مرا معذور بدار. گفت: ممکن نیست. عدی گفت:

«كَانَ وَاللَّهِ بَعِيدَ الْمُدَى، شَدِيدَ الْقُوَى، يَقُولُ عَدْلًا وَ يَحْكُمُ فَضْلًا، تَتَفَجَّرُ الْحِكْمَةُ مِنْ جَوَانِبِهِ وَ الْعِلْمُ مِنْ نَوَاحِيهِ، يَسْتَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا وَ زَهْرَتَهَا، وَ يَسْتَأْنَسُ بِاللَّيْلِ وَ وَحْشَتِهِ، وَ كَانَ وَاللَّهِ غَزِيرَ الدَّمْعَةِ، طَوِيلَ الْفِكْرَةِ، يُحَاسِبُ نَفْسَهُ إِذَا خَلَا، وَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلِيَّ مَا مَضَى، وَ كَانَ فِينَا كَأَحَدِنَا، يُجِيبُنَا إِذَا سَأَلْنَاهُ وَ يُدِينُنَا إِذَا أَتَيْنَاهُ، وَ نَحْنُ مَعَ تَقْرِيْبِهِ لَنَا وَ قُرْبِهِ مِنَّا لَا نُكَلِّمُهُ لِهَيْبَتِهِ، وَ لَا نَرْفَعُ أَعْيُنَنَا إِلَيْهِ

لِعَظْمَتِهِ. فَإِذَا تَبَسَّمَ فَعَنَ مِثْلَ اللُّؤْلُؤِ الْمَنْظُومِ. يُعَظَّمُ أَهْلَ الدِّينِ وَ يَتَحَبَّبُ إِلَى الْمَسَاكِينِ. لَا يَخَافُ الْقَوِيَّ ظَلَمَهُ، وَلَا يَيْئَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ.

فَأَقْسِمُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ لَيْلَةً وَقَدْ مُثِّلَ فِي مَحْرَابِهِ وَ أَرْخَى اللَّيْلُ سِرْبَالَهُ وَ دَمُوعُهُ تَتَحَادَرُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ هُوَ يَتَمَلَّمُ تَمَلَّمُ السَّلِيمِ، وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ، فَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُهُ وَ هُوَ يَقُولُ: يَا دُنْيَا إِلَيَّ تَعَرَّضْتِ أَمْ إِلَيَّ أَقْبَلْتِ؟...

قال: فَوَكَّفَتْ عَيْنَا مَعَاوِيَةَ وَ جَعَلَ يَنْشِئُهُمَا بِكُمِهِ؛ ثُمَّ قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ أَبَا الْحَسَنِ! كَانَ كَذَلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ عَنْهُ؟

قال: كَصَبْرٍ مَنْ ذُبِحَ وَلَدَهَا فِي حِجْرِهَا. فَهِيَ لَا تَرْقَأُ دَمْعُتُهَا وَ لَا تَسْكُنُ عَبْرَتُهَا...^۱

یعنی، به خدا قسم! علی علیه السلام ژرف نظر و نیرومند بود. به عدالت سخن می‌گفت و با قاطعیت، فیصله می‌داد. علم و حکمت از اطرافش می‌جوشید. از زرق و برق دنیا متنفر و با شب و تنهایی شب مأنوس بود. زیاد اشک می‌ریخت و بسیار فکر می‌کرد. در خلوت‌ها از نفس خود حساب می‌کشید و بر گذشته، دست ندامت می‌سود. لباس کوتاه و زندگی فقیرانه را می‌پسندید. در میان ما که بود مانند یکی از ما بود اگر چیزی از او می‌خواستیم می‌پذیرفت و اگر به حضورش می‌رفتیم ما را نزدیک خود می‌برد و از ما فاصله نمی‌گرفت. با این همه که هیچ به خود بندی نداشت، آن قدر با هیبت بود که در حضورش جرأت تکلم نداشتیم. و آن قدر عظمت داشت که چشم‌ها را به طرفش بلند نمی‌کردیم. وقتی که لبخند می‌زد، دندان‌هایش مانند یک رشته مروارید به نظر می‌آمد. اهل دیانت و تقوا را احترام می‌کرد و نسبت به بینوایان مهر می‌ورزید. نه نیرومند، از او بیم ستم داشت و نه ناتوان، از عدالتش نومید می‌شد.

به خدا قسم یک شب به چشم خود دیدم که در محراب عبادت ایستاده بود در حالی که شب، تاریکی خود را همه جا کشیده بود. اشک‌هایش بر ریشش می‌غلطید. مانند مارگزیده به خود می‌پیچید و مانند مصیبت‌دیده‌ها می‌گریست. الان مثل این است که آوازش را با گوشم می‌شنوم که

۱. ینابیع المودة ۱۸۸/۲؛ الفصول المهمة ۵۶۸/۱؛ الاستیعاب ۱۱۰۷/۳؛ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ۱۸۰/ تاریخ مدینة دمشق ۴۰۱/۲۴؛ شرح نهج البلاغة ۲۲۵/۱۸؛ تذکرة الخواص ۱۱۸؛ نظم درر السمطين ۱۳۴/ و فی اکثرها القائل هو ضرار بن ضمرة الضبابی.

می‌گفت: ای دنیا آیا خود را به من عرضه کرده‌ای و به من رو آورده‌ای؟ برو دیگری را بفریب. وقت تو نرسیده است. تو را سه طلاقه کرده‌ام و رجوعی در کار نیست. لذت تو ناچیز و ارزش تو اندک است. آه آه از توشهٔ اندک و سفر طولانی و آنیس کم!

سخن عُدی که به اینجا رسید، اشک معاویه سرازیر شد. «فَجَعَلَ يَنْشِفُهَا بِكُمِّهِ»: شروع کرد با آستین خود اشک خود را پاک کردن. آنگاه گفت: خداوند رحمت کند علی را! همین طور بود که گفتی. اکنون بگو حالت تو در فراق او چگونه است؟

گفت: مانند زنی که فرزندش را در دامنش سر بریده باشند.

معاویه گفت: آیا هیچ فراموشش می‌کنی؟

عدی گفت: مگر روزگار می‌گذارد فراموشش کنم!!^۱

فصل ششم: سخن عمرو عاص

۱. گفته‌اند مردی از قبیله همدان (که به پذیرفتن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مشهورند) بر معاویه وارد شد. از عمرو عاص شنید که به امیرالمؤمنین علیه السلام بد می‌گوید. به او گفت: یا عمرو! انّ اشیاخنا سمعوا رسول الله صلی الله علیه و آله: «من کنت مولاه فعلی مولاه». فحقّ ذلك أم باطل؟ فقال عمرو: حقّ، و أنا أزدک أنه لیس أحد من صحابة رسول الله صلی الله علیه و آله له مناقب مثل مناقب علی علیه السلام.^۱

ای عمرو! حقیقتاً بزرگان ما از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده‌اند که فرمود: هرکس من مولا و پیشوای اویم این علی مولا و پیشوای اوست. آیا این مطلب، حقّ و صحیح است یا باطل و دروغ؟ عمرو گفت: حقّ و صحیح است و من برای تو اضافه می‌کنم که هیچ‌کدام از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله فضائل و مناقبی چون فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام را ندارد.

۲. عمرو عاص قبل از پیوستن به معاویه در نامه‌ای به وی نوشت: وَیَحْکَ یا معاویة! أما علمت أنّ أباحسن بذل نفسه بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله...؟! و قد قال فیہ یوم غدیر خم: «ألا من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله». ^۲ ای وای بر تو معاویه! آیا نمی‌دانی که ابوالحسن علیه السلام جانش را در راه پیامبر صلی الله علیه و آله فدا و بذل کرد...؟! و پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم درباره او فرمود: «آگاه باشید هرکس من مولای اویم از این به بعد علی مولا و پیشوای اوست. پروردگارا! حمایت کن از کسی که علی را به پیشوایی پذیرفته است، و دشمن بدار آن کس که او را دشمن می‌دارد، و یاری کن آن کس که او را یاری می‌کند، و خوار و ذلیل کن کسی که ترک یاری علی کند».

۳. معاویه به عمرو گفت: ترا دعوت می‌کنم به نبرد با این مردی که از او امر پروردگارش نافرمانی کرده، خلیفه را کشته، فتنه افروخته، جماعت مسلمین را متفرق کرده و قطع رحم کرده است.

عمرو گفت: به نبرد با چه کسی؟

معاویه پاسخ گفت: نبرد با علی علیه السلام.

فقال عمرو: و الله يا معاوية! ما أنت و عليٌّ بعكُمي بعير، ما لك هجرته و لاسابقته و لاصحبتة و لاجهاده و لافقهه و علمه، و الله إن له مع ذلك حدًّا و جدًّا و حظًّا و حظوة، و بلاءً من الله حسناً، فما تجعل لي إن شايئتُك على حربته، و أنت تعلم ما فيه من الغرر و الخطر؟

قال: حكمك.

قال: مصر طُعْمَةٌ.^۱

عمرو گفت: ای معاویه! به خدا سوگند، تو و علی مانند دو طرف بار شتر نیستید (با هم مساوی و برابر نیستید). تو هجرت و سابقه و مصاحبت با پیامبر و جهاد و مبارزه و فقه و دانش علی را نداری؛ و به خدا سوگند که علی علاوه بر اینها قاطعیت، جدیت، کوشش و شایستگی دارد و از امتحان نزد خداوند، سرافراز بیرون آمده است. با این اوصاف، اگر تو را در نبرد با او همراهی کنم، چه چیزی را برایم در نظر می‌گیری؟ در عین حال که می‌دانی چنین نبردی مایهٔ ضرر و زیان اخروی و خطر در دنیا است؟ معاویه گفت: هر آن چه تو خود حکم کنی.

عمرو عاص گفت: مصر و حکومت بر آن را دستمزد من قرار ده.

۴. در جنگ صفین وقتی معاویه بر آب مسلط شد، آب را بست و اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام یک روز و شب بدون آب بودند... معاویه با عمرو عاص مشورت کرد که آیا آب را رها کند یا ببندد، عمرو گفت:

خَلَّ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْمَاءِ، فَإِنَّ عَلِيًّا لَمْ يَكُنْ لِيَظْمَأً وَ أَنْتَ رِيَانٌ، وَ فِي يَدِهِ أَعِنَّةُ الْخَيْلِ وَ هُوَ يَنْظُرُ إِلَى الْفِرَاتِ حَتَّى يَشْرَبَ أَوْ يَمُوتَ، وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الشَّجَاعَ الْمَطْرُقَ وَ مَعَهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ وَ أَهْلُ الْحِجَازِ، وَ

۱. وقعة صفين ۳۷/ شرح نهج البلاغة ۶۴/۲.

قد سمعتهُ أنا و أنت و هو يقول: لو استمكنْتُ من أربعين رجلاً، فذكرُ أمراً - يعني لو أنْ معي أربعين رجلاً يومُ فُتِّشَ البيتُ؛ يعني بيتَ فاطمة.^۱

مانع دسترسی اصحاب علی علیه السلام به آب نشو، که علی هرگز تشنه نخواهد ماند و تو سیراب. او که در دستش زمام اسبان است به فرات نگاه می‌کند و حمله می‌کند تا سیراب شود یا کشته شود. تو می‌دانی که او شجاع و قوی و مقتدر است و ساکنان عراق و حجاز (سرزمین وحی) نیز با او هستند. من و تو هر دو از او شنیده‌ایم که می‌فرمود: کاش یاری چهل مرد را داشتیم؛ و از واقعه‌ای یاد کرد - مقصودش آن است که کاش چهل مرد داشتیم وقتی خانه، مورد هجوم و تفتیش واقع گردید؛ و مراد از خانه، خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها است.

۵. ... و قال عمرو: یا معاویة! إنَّک تريد أن تقا تل بأهل الشام رجلاً له من محمّد قرابةً قریبة و رَحِمٌ ماسّةٌ و قدّم فی الإسلام لا یعتدُّ أحدٌ بمثله، و نجدةٌ فی الحرب لم تکن لأحدٍ من أصحاب محمّد، و أنه قد سار إلیک بأصحاب محمّد المعدودین و فرسانهم و فرّانهم و أشرافهم و قدمائهم فی الإسلام، و لهم فی النفوس مهابةٌ.^۲

... و عمروعاص گفت: ای معاویه تو می‌خواهی به همراهی اهل شام با مردی نبرد کنی که او قرابت و خویشاوندی نزدیکی با پیامبر صلی الله علیه و آله دارد و از ارحام نزدیک او محسوب می‌شود. سابقه‌ای در اسلام دارد که احدی آن را ندارد و تجربه و مهارتی در جنگ دارد که هیچ‌کدام از اصحاب محمّد ندارند. او با یاران شناخته شده محمّد، دلاورانسان، قاریان قرآنشان، اشرافشان و مسلمانان اولیه، به سوی تو آمده است. ایشان در قلوب مردم، هیبت و احترام ویژه‌ای دارند.

۱. وقعة صفین / ۱۶۲؛ شرح نهج البلاغة / ۳/ ۳۱۹. ۲. وقعة صفین / ۲۲۲؛ شرح نهج البلاغة / ۵/ ۱۸۰.

فصل هفتم: سخن نعمان بن ثابت أبوحنیفه امام فرقه حنفی

۱. قال الحسن بن زیاد: سمعتُ أباحنيفة وقد سُئِلَ: مَنْ أفضه من رأيت؟ قال: جعفر بن محمد. لما أقدمه المنصور، بعث إليَّ فقال: يا أباحنيفة! إنَّ الناس قد فُتِنوا بجعفر بن محمد. فهَيِّئْ له مسائلك الشَّدادَ فهَيِّأتُ له أربعين مسألة. ثم بعث إليَّ أبو جعفر وهو بالحيرة. فأَتَيْتُهُ فدخلتُ عليه و جعفر جالس عن يمينه. فلما بصرتُ به، دخلني من الهيبة لجعفر ما لم يدخلني لأبي جعفر. فسَلَّمْتُ عليه، فأومأ إليَّ فجلستُ. ثمَّ التفت إليَّ فقال: يا أباحنيفة! ألقِ عليَّ أبي عبدالله من مسائلك. فجعلتُ أُلقي عليه فيجيبني فيقول: أنتم تقولون كذا و أهل المدينة يقولون كذا، و نحن نقول كذا، فربَّما تابعناكم و ربَّما تابعناهم و ربَّما خالفنا جميعاً، حتَّى أتيتُ على الأربعين مسألةً فما أخلَّ منها بشيء. ثمَّ قال أبوحنيفة: أليس إنَّ أعلمَ الناس أعلمُهم باختلاف الناس؟^۱

حسن بن زیاد می‌گوید: در مجلس ابوحنیفه نشسته بودم که از او درباره فقیه ترین شخصی که دیده است پرسیدند. گفت: جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) و چنین تعریف کرد: وقتی که منصور (خلیفه عباسی) او را آورد، به دنبال من فرستاد و گفت: ای ابوحنیفه! مردم واقعاً فریفته جعفر بن محمد علیه السلام شده‌اند. تو برای اینکه عظمت و علو مقام او را از بین ببری مشکل ترین مسائلت را آماده کن و از او بپرس.

ابوحنیفه ادامه می‌دهد: من برای او چهل مسئله آماده کردم منصور به دنبال من فرستاد. به آنجا رفتم و داخل شدم. جعفر بن محمد علیه السلام در سمت راست منصور نشسته بود. هنگامی که به جعفر بن محمد علیه السلام نگاه کردم، آنچنان هیبت او مرا گرفت که هیبت منصور هم اینچنین نبود. به او سلام کردم. او هم به من اشاره کرد که بنشینم. سپس منصور به من گفت: مسائلت را از ابي عبدالله (امام

۱. مناقب آل أبي طالب ۴/۲۷۷، قسم أحوال الإمام الصادق علیه السلام.

صادق عليه السلام بپرس. من شروع به پرسش کردم و او پاسخ می داد و می گفت: شما چنین می گوئید و اهل مدینه چنین می گویند و ما نیز مطلبی داریم. پس چه بسا سخن ما با شما یکی می شود، و چه بسا با قول اهل مدینه یکی می شود، و چه بسا قول ما با هر دو مخالف می شود. من هر چهل مسأله را طرح کردم و او پاسخ داد و چیزی از آنها را وانگذاشت.

سپس ابوحنیفه گفت: آیا داناترین مردم کسی نیست که داناترین افراد به اختلاف (نظرات) آنها

باشد؟

۲. نعمان بن ثابت در جای دیگری می گوید:

لولا السُّتَّان لهلك النعمان.^۱

اگر آن دو سال نبود نعمان هلاک می شد.

مقصود وی از آن دو سال، دو سالی است که در خدمت امام صادق عليه السلام درس

می خوانده است.

۱. التحفة الاثنی عشریة ۸/ از آلوسی؛ ملحقات احقاق الحق ۴۸۶/۲۸ و فیہ: «لولا العامان لهلك النعمان».

فصل هشتم: سخن مالک بن انس امام فرقه مالکی

۱. رُوِيَ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ أَنَّهُ قَالَ: مَا رَأَيْتُ عَيْنًا وَلَا سَمْعًا أُذُنًا وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ أَفْضَلَ مِنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ فَضْلًا وَعِلْمًا وَعِبَادَةً وَوَرَعًا.^۱

از مالک بن انس روایت شده که گفت: نه چشمی دیده، نه گوشی شنیده و نه بر قلب انسانی خطور کرده است که کسی در فضل و علم و عبادت و پرهیزکاری برتر از جعفر بن محمد صادق علیه السلام باشد.

۱. مناقب آل ابی طالب ۲۶۹/۴ قسم أحوال الإمام الصادق علیه السلام از ابن شهر آشوب، تحقیق: د. یوسف البقاعی چاپ دارالأضواء، بیروت.

فصل نهم: سخن احمد بن حنبل امام فرقه حنبلی

۱. احمد بن حنبل در شأن مولانا امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه گفته است:
ما جاء لأحدٍ من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم من الفضائل ما جاء لعلي بن أبي طالب رضي الله عنه.^۱
برای هیچ یک از اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم آنقدر فضائل نقل نشده که برای علی بن ابی طالب رضي الله عنه ذکر شده است.

۲. احمد بن سعید رباطی گوید: شنیدم احمد بن حنبل می گفت:

لم يزل علي بن أبي طالب رضي الله عنه مع الحقّ و الحقّ معه حيث كان.^۲

همواره علی رضي الله عنه با حق بوده است و علی رضي الله عنه هر جا باشد حق با اوست.

۳. فرزندش عبدالله می گوید: روزی نزد پدرم نشسته بودم، جماعتی از کرخ به نزد او آمدند و از خلافت ابوبکر و عمر و عثمان یاد کردند. سپس خلافت علی بن ابی طالب رضي الله عنه را نیز مفصلاً یادآور شدند که درباره خلافت علی رضي الله عنه کلام طولانی شد. پدرم گفت:

يا هؤلاء! قد أكثرتم في عليّ و الخلافة و الخلافة و عليّ، و إنّ الخلافة لم تُزَيَّنْ عليّاً بل عليّ زَيَّنْها.^۳

ای جماعت! در مورد علی رضي الله عنه و خلافت علی رضي الله عنه بسیار سخن گفتید. حقیقتاً خلافت علی رضي الله عنه را نیاراسته، بلکه این علی رضي الله عنه است که خلافت را مزین کرده است.

۱. المستدرک علی الصحیحین ۱۱۶۳؛ تاریخ دمشق ۴۱۸/۴۲؛ الکامل فی التاریخ ۴۴۱/۲؛ الصواعق المحرقة ۱۲۰/؛

نظم درر السمطین ۸۰/؛ تاریخ الخلفاء ۱۶۸/ از سیوطی؛ و نیز در شواهد التنزیل ۲۷/۱؛ تهذیب التهذیب ۲۰۴/۴؛

فتح الباری ۷۴/۷. ۲. تاریخ دمشق ۴۱۹/۴۲.

۳. تاریخ دمشق ۴۶۷/۴۲.

۴. ابراهیم فرزند علی طبری گوید: به نزد احمد بن حنبل رفتم و از او پرسیدم: آیا خلافت علی علیه السلام ثابت است؟

فقال: ما سؤالك عن هذا؟

فقلت: إن الناس يزعمون أنك لأثبت خلافته. فاستنكر ذلك وقال: أنا أقول؟! و سالت عينا

الخبر.^۱

در پاسخ گفت: مقصودت از این سؤال چیست؟

به او گفتم: مردم گمان می‌کنند تو خلافت او را ثابت نمی‌دانی. احمد منکر این گمان شد و گفت:

من چنین می‌گویم؟! و اشک چشمانش جاری شد....

۵. عبدالله فرزندش می‌گوید: از پدرم در مورد علی علیه السلام و معاویه پرسیدم، گفت:

إعلم، أن علياً كان كثير الأعداء، ففتش له أعداؤه شيئاً فلم يجدوه، فجاؤوا إلى رجل قد حاربه و

قاتله، فأطروه كيداً منهم له.^۲

بدان، علی علیه السلام واقعاً دشمنان فراوانی داشت. آنها جستجو کردند تا عیب و منقصتی برای او پیدا

کنند اما نیافتند، آنگاه به نزد مردی آمدند که با او جنگیده بود. سپس به جهت دشمنی و مخالفت با

علی، آن مرد را مادیحی گفتند که به هیچ وجه در او نبود.

۱. ترجمة الامام علی علیه السلام من تاریخ مدینة دمشق ۱۱۴/۳.

۲. الصواعق المحرقة ۱۲۷/.

فصل دهم: سخن محمد بن ادريس شافعی امام فرقه شافعی

سخنان شافعی در شأن امیرالمؤمنین علی عليه السلام و دیگر اهل بیت فراوان است. به عنوان نمونه:

۱. به شافعی گفتند: علت پر اکنده شدن مردم از گرد علی عليه السلام آن بود که وی به کسی توجه و عنایت ویژه نداشت.

فقال الشافعي: إنه كان زاهداً و الزاهد لا يبالي بالدنيا و أهلها؛ و كان عالماً و العالم لا يبالي بأحد؛ و كان شجاعاً و الشجاع لا يبالي بأحد؛ و كان شريفاً و الشريف لا يبالي بأحد.^۱

شافعی گفت: حقیقتاً علی عليه السلام زاهد بود و زاهد به دنیا و اهل آن توجهی ندارد. او عالم بود و عالم نیز به کسی توجه ندارد. او شجاع بود و شجاع هم به کسی توجهی ندارد. و او شریف بود و شریف هم به کسی توجه خاص ندارد.

۲. و به عنوان نمونه چند شعر او را که در این باب نقل شده است ذکر می‌کنیم:

يا أهل بيت رسول الله حبُّكم

فرض من الله في القرآن أنزله

كفاكم من عظيم الفخر أنكم

من لم يصل عليكم لاصلاة له^۲

ای اهل بیت پیامبر! دوستی شما از جانب خداوند/ در قرآنی که نازل کرده واجب شده است.

بزرگ‌ترین فخر برایتان همین بس که/ اگر کسی بر شما در نماز درود و صلوات نفرستد، نمازش

باطل است.

۳. در جای دیگر می‌گوید:

۱. معارج العلوی فی مناقب المرتضی / ۱۹۲.

۲. دیوان الشافعی / ۷۸؛ الصواعق المحرقة ۴۳۵/۲ و ۵۰۷؛ ینایع المودّة ۴۳۴/۲؛ نظم درر السمطين / ۱۸؛ ملحقات

۱ حقائق الحقّ / ۵۴۸/۱۸.

يا راکباً قِفْ بِالْمُحَصَّبِ مِنْ مِني واهتِفْ بِساکنِ خِيفِها وِ الناهِضِ
سَحْرًا إِذا فاضَ الحَجِيجُ إِلى مِني فَيضاً كَمُلْتَمَّ الفِراتِ الفائِضِ
إِنْ كانَ رِفْضاً حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلانِ أَنِّي رافِضِي^۱

ای سوار! در ریگ انداز مینی توقف کن/ و فریاد بزن در میان ساکنان خیف و کسانی که می‌خواهند از آنجا بروند.

در سحری که حاجیان به سوی مینی می‌آیند/ به هم فشرده مانند آب فرات که بر روی هم می‌غلطد.

اگر دوستی آل محمد خارج شدن از دین است/ جن و انس شهادت بدهند که من از دین خارجم.
۴. و باز گفته است:

إِذا في مَجْلِسٍ ذَكَرُوا عَلِيًّا وَ شِئْبِيئِهِ وَ فاطِمَةَ الزَكِيَّةِ
هَرَبْتُ إِلى المَهِيمِنِ مِنْ أَناسِ يَرَوْنَ الرِفْضَ حَبَّ الفاطِمِيَّةِ
عَلَى آلِ الرِسالِ صَلَاةٌ رَبِّي وَلَعْتُهُم لَتَلِكِ الجاهِلِيَّةِ^۲

هنگامی که در مجلسی علی را یاد کنند/ و دو شیر بچه‌اش و فاطمهٔ پاک را.

فرار می‌کنم و پناه می‌برم به خدا از مردمی که/ دوستی فاطمه را خروج از دین می‌دانند.

بر خاندان پیامبر درود و صلاة پروردگارم باد/ لعنت این خاندان بر آن مردم به خاطر جهالتشان

(که دوستی فاطمه را خروج از دین می‌پندارند).

۵. و در مورد علی علیه السلام می‌گوید:

لو أَنَّ المَرْتَضِيَّ أَبَدِي مَحَلَّهُ لِأَضْحَى النَّاسِ طُرّاً سَجْداً لَهُ
كَفَى في فَضْلِ مولانا عَلِيٍّ وَقَوَعِ الشَّكِّ فِيهِ أَنَّهُ اللهُ
وَ ماتِ الشافِعِي وَ لَيْسَ يَدْرِي عَلِيٌّ رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللهُ^۳

اگر علی مرتضی، مقامش را ظاهر می‌کرد/ مردم دسته جمعی برای او به سجده می‌افتادند.

۱. الصواعق المحرقة / ۱۳۳؛ ملحقات احقاق الحق / ۵۴۷/۱۸.

۲. نظم درر السمطين / ۱۱۱؛ ينابيع المودة / ۳۷۳/۲؛ و مانند آن در ديوان الشافعي / ۸۳.

۳. مناقب مرتضوی / ۱۵ چاپ بمبئی؛ احقاق الحق / ۳۴۶/۳.

در فضل سرور ما علی رضی الله عنه همین بس / که درباره ایشان شبهه الوهیت مطرح شده است.

و شافعی از دنیا رفت و نفهمید / علی پروردگار اوست یا خداوند است؟

۶. و زمانی که برای این گونه اشعار سرزنش می شود پاسخ می دهد:

إِلَامَ الْأَمِّ وَ حَسْتِي مَتِي أَعَاتَبَ فِي حَبِّ هَذَا الْفَتِي

و هل زوّجت فاطمٌ غيره؟ و في غيره هل أتى ﴿هل أتى﴾^{۱ ۲}

تاکی و تا چند سرزنش کردم / و عتاب شوم به خاطر دوستی این جوانمرد (علی رضی الله عنه).

آیا فاطمه به همسری غیر از او (علی) درآمد؟ / و آیا درباره غیر از او سوره هل اتی نازل شده است؟!

با ترجمه این چند بیت از شافعی این مقاله را به پایان می برم.

و الحمد لله رب العالمين

و الصلاة على نبينا و آله أجمعين

۱. سوره انسان / ۱.

۲. الصراط المستقيم ۱/۱۸۳؛ غالية المواعظ و مصباح المتعظ و الواعظ ۲/۹۶؛ چاپ دار الطباعة المحمدية، قاهره؛ ملحقات احقاق الحق ۱۸/۳۴۳، بدون نسبت دادن به شافعی.

مقاله سوم

قطره‌ای از دریای مظلومیت

مقدمه:

قال مولانا أمير المؤمنين وإمام الموحدين علي بن أبي طالب - عليه الصلاة والسلام -: ما زلتُ
مظلوماً.^۱

من همواره مظلوم بوده‌ام.

این کلام کوتاه، گوشه‌ای از رنج امام علی علیه السلام است. بار دیگر این گفتار را مرور کنید:
ما زلتُ مظلوماً، من همواره مظلوم بوده‌ام. چگونه است که مادر روزگار - که تا ابد نمی‌تواند
چنین فرزندی را به دنیا آورد - با این یگانه فرزند چنین می‌کند؟ و چگونه است که گویا
فلک نیز بر او حسد می‌برد و دهر هرگز با او سرسازش ندارد؟! و ...
چرا با او چنین می‌کنند؟ چرا او چنین مظلوم است و چرا نمی‌خواهند عظمت مقام
او را درک کنند؟ مگر نه آنکه:

لا يُقاسُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ.^۲

هیچ‌کس از این امت، با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قابل مقایسه نیست.

و مگر نه چنین است که در رأس خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام قرار دارد؟ پس این
همه ظلم به خاطر چیست؟ پاسخ آن را در یک کلمه می‌توان چنین بیان کرد: «امامت».
آری مظلومیت از آغازین روزهای ولادت تا بعد از شهادت، همه به خاطر «امامت»
بوده و مولا امیرالمؤمنین علیه السلام بدین خاطر، این همه مظلومیت را تحمل کرد و ...
مقاله حاضر، قطره‌ای از این دریای مظلومیت است. سطوری است که گوشه‌ای از

۱. علل الشرائع ۴/۵۱، ح ۳؛ بحار الأنوار ۲۲۸/۶۴، ح ۳۸؛ شرح نهج البلاغه ۱۰۸/۴.

۲. نهج البلاغه، اواخر خطبه دوم.

درد و رنج امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام را دربردارد. در این چند سطر به مصداق شعر حاجی سبزواری^۱ رفتار شده که در نبراس سروده است:

ما بسطتُ القول في الظواهر و نصب عيني فشا السراير^۱

فصل اول: ایمان ابوطالب (سلام الله علیه)

برای آنان که دستی در تاریخ دارند و با آن مأنوس هستند، جای هیچ تردیدی نیست که علت اتهام کفری که به ابوطالب (سلام الله علیه) وارد شده، فرزند او علی علیه السلام است. اگر ابوطالب پدر شخصیتی چون علی علیه السلام نبود، همه بر این قول متفق می شدند که او از مسلمانان و مؤمنانی است که از علو شأن و مرتبت فراوان برخوردار است، اما ظلمی که بر این فرزند رفت، تا بدان جا رسید که پدرش را نیز به کفر متهم نمودند. چرا؟ چون اگر پدر علی را نیز مؤمن حساب کنند باز هم بر فضائل او افزوده خواهد شد و ...

کار این اتهام چندان بالا گرفت که در زمان خود امیرالمؤمنین علیه السلام و در مقابل او چنین جسارتی را کردند و چنین تهمتی را زدند؛ که تفصیل آن را در ذیل می نگرید:

عن الإمام السبط الحسين بن علي عليه السلام عن والده أمير المؤمنين عليه السلام: إنه كان جالساً في الرحبة و الناس حوله، فقام إليه رجل فقال: يا أمير المؤمنين! أنت بالمكان الذي أنزلك الله به و أبوك معذب في النار.

فقال عليه السلام: مه، فض الله فاك! و الذي بعث محمداً بالحق نبياً لو شفع أبي في كل مذنب علي وجه الأرض لشفعه الله فيهم. أأبي معذب في النار و ابنه قسيم الجنة و النار؟! و الذي بعث محمداً بالحق! إن نور أبي يوم القيامة يُطفي أنوار الخلائق إلا خمسة أنوار: نور محمد صلى الله عليه وآله و نور فاطمة عليها السلام و نور الحسن عليه السلام و نور الحسين عليه السلام و نور ولده من الأئمة عليهم السلام ألا إن نوره من نورنا الذي خلقه الله تعالى قبل خلق آدم بألفي عام.¹

1. كنز الفوائد 1/183؛ بحار الأنوار 110/35، ح 39؛ الغدير 387/7.

امام حسین علیه السلام از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرموده که: او (علی علیهما السلام) روزی در رجه نشسته بود و مردم نیز برگرد ایشان بودند. مردی ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین علیه السلام! تو دارای آن منزلتی هستی که خداوند به تو ارزانی داشته، در حالی که پدر تو در آتش معذب است.

علی علیه السلام به او چنین پاسخ فرمود: ساکت شو! خداوند دهانت را پر از آتش کند! قسم به کسی که محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به پیامبری برگزید! اگر پدرم برای هر گناهکار روی زمین شفاعت کند، خداوند شفاعت او را می‌پذیرد. آیا پدرم در آتش جهنم است در حالی که فرزندش، تقسیم کننده بهشت و جهنم است؟! است!

سوگند به کسی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را برانگیخت! حقیقتاً نور پدرم در روز قیامت به جز پنج نور، بقیه مردم را می‌پوشاند. آن پنج نور، عبارت است از: نور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نور فاطمه (سلام الله علیها) و نور حسن (سلام الله علیه) و نور حسین (سلام الله علیه) و نور دیگر امامان از فرزندان حسین علیه السلام؛ بدان که نور پدرم از نور ماست که خداوند آن را دو هزار سال قبل از اینکه آدم را خلق کند، آفریده است.

بعد از این که پاسخ حضرت علی علیه السلام را به این اتهام را شنیدیم، بهتر است به گفتار خود ابوطالب مراجعه کنیم و ببینیم او خود چگونه پاسخ می‌گوید؟ ابوطالب در بیته خطاب به مشرکین قریش چنین می‌سراید:

ألم تعلموا أننا وجدنا محمداً نبياً كموسى خُط في أول الكتب^۱

آیا ندانسته‌اید که ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم را یافته‌ایم/ پیامبری همانند موسی؛ و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز کتاب‌های آسمانی نوشته شده است.

و در روایتی درباره نقش نگین انگشتر ابی طالب چنین آمده است:

روى المفسر أبو الفتوح عن الإمام الرضا علیه السلام و قال: روي عن أبائه علیهم السلام بعدة طرق: إن نقش خاتم

أبي طالب كان: رضيتُ بالله رباً و بآبني محمداً نبياً و بابني علياً له وصياً^۲.

از امام رضا علیه السلام از پدران نشان چنین نقل است که نقش انگشتر ابوطالب چنین بود: الله را به عنوان

۱. الکافی، ۴/۴۸۱، ح ۲۹؛ الغدير ۳۳۲/۷؛ و منية الراغب في إيمان أبي طالب ۷۹/، تحقيق شيخ محمد جعفر طبعی، چاپ ۱۴۲۸ق.

۲. تفسير أبي الفتوح الرازي ۲۱۱/۴؛ الغدير ۳۹۵/۷؛ منية الراغب في إيمان أبي طالب ۸۱/.

پروردگار و پسر برادرم محمد صلی الله علیه و آله را به عنوان پیامبر و فرزندم علی علیه السلام را به عنوان جانشین او پذیرفتم.

علاوه بر روایات فراوان از طریق عامّه و خاصّه که بر ایمان ابوطالب دلالت می‌کند، اجماع علمای شیعه نیز بر این امر است و محققان از علمای اهل سنت نیز با شیعه در این امر اتفاق دارند.^۱

اما سخن در این است که اساساً طرح چنین اتهامی از کجا ریشه می‌گیرد، پاسخ آن اجمالاً گذشت و بحث بیشتر در این مقام از عهده این مقال خارج است.

شرح این هجران و این خون جگر این زمان بگذار تا وقت دگر
پایان این فصل را ایباتی از ابوالقاسم اسماعیل بن ابی الحسن عبّاد بن عبّاس
طالقانی (۳۲۶-۳۸۵ق) معروف به صاحب بن عبّاد قرار می‌دهم که می‌گوید:

لو فَتَشُوا قَلْبِي رَأَوْا وَسَطَهُ
حَبِّ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ
سَطْرَيْنِ قَدْ خُطَّ بِلا كَاتِبِ
و حَبِّ مَوْلَايِ أَبِي طَالِبٍ^۲

اگر قلب مرا بکاوند، در وسط آن می‌بینند/ دو سطر نوشته شده که نویسنده‌ای ندارد.

دوستی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام / و دوستی مولایم ابوطالب.

۱. علاقمندان به مطالعه بیشتر در این موضوع می‌توانند به کتاب‌های متعددی که در این باره نوشته شده است مراجعه کنند. به عنوان نمونه عدّامه امینی در اواخر جلد هفتم و اوایل جلد هشتم *الغدیر* درباره این موضوع بحث کرده که به شیوه معمول ایشان محققانه است.
۲. دیوان الصاحب بن عبّاد / ۱۸۳.

فصل دوم: لیلۃ المبیّت

ماجرای لیلۃ المبیّت، شهرت فراوانی دارد. لیلۃ المبیّت، شبی بود که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید و پیامبر هجرت خود را آغاز کرد و این آیه نازل شد:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ﴾^۱

و از میان مردم کسی هست که در طلب رضای خدا جان به کف می‌گیرد؛ و خداوند با بندگان مهربان است.

این جانبازی، آنچنان بی‌نظیر بود که خداوند با نازل کردن آیه فوق از آن تجلیل می‌کند، امّا...

یکی از ظلم‌هایی که بر علی علیه السلام رفته این است که عده‌ای از اساس نزول این آیه را در مورد ایشان انکار کردند، اما چون روایات شأن نزول از طریق خاصّه و عامّه^۲ آنچنان فراوان بود که به هیچ وجه قابل انکار نبود، راه دیگری را انتخاب کردند؛ و آن توجیه این جانبازی با امثال این گفته‌هاست که:

علی علیه السلام در ماجرای لیلۃ المبیّت علم به سلامت خود داشته است؛ و کسی که وارد معرکه‌ای شود و بداند سالم خارج خواهد شد، کار چندان مهمی انجام نداده است.

توجیه فوق از چند جهت قابل اشکال است:

اولاً: پایه این قول بر علم حضرت علی علیه السلام بر زنده ماندن است، در حالی که چنین مسئله‌ای را ثابت نکرده است.

۱. سوره بقره / ۲۰۷.

۲. رجوع کنید به دو کتاب ابن بطریق حلّی متوفی ۶۰۰ق که از مشایخ شیعه است: *خصائص الوحي المبين* / ۹۲ و *عمدة عيون صحاح الأخبار فی مناقب امام الأبرار* / ۲۳۹، و همچنین *الغدیر* / ۴۹/۲ و ۴۸.

ثانیاً: بنابراین قول، حتی اگر مولا علی علیه السلام می دانست که زنده می ماند، این خبر را جز از طریق پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده بود؛ و همین که مولا علیه السلام این سخن را از پیامبر صلی الله علیه و آله به طور کامل پذیرفت، خود نشان ایمان کامل حضرت علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله است که در عین حال نشانی دیگر از عظمت حضرت علی علیه السلام هم است.

ثالثاً: ظاهر آیه با چنین توجیهی سازگار نیست؛ زیرا آیه اعلام می دارد که انسانی هستی و وجود خویش را برای رضای خدا در طبق اخلاص گذاشته، با خداوند به معامله می نشیند و حاضر به هرگونه فداکاری است. در پایان آیه هم گویا خداوند وجود چنین انسانهایی را نوعی رأفت و نعمت برای دیگر انسانها می داند؛ از این رو با توجیه قبلی قابل جمع نیست.

رابعاً: روایاتی وارد شده است که همانند آیه از چنین عملی تجلیل فراوان می کند و اینگونه روایات نیز همچون آیه صریحاً اعلام می دارند که ماجرای لیلة المبیت یک فداکاری بزرگ بوده است در روایتی می خوانیم:

رُويَ أَنَّهُ عليه السلام لَمَّا نَامَ عَلِيٌّ فَرَّاشَهُ صلی الله علیه و آله، قَامَ جَبْرِئِيلُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ مِيكَائِيلُ عِنْدَ رِجْلِهِ؛ وَ جَبْرِئِيلُ يَنَادِي: بِخٍ بَخٍ مِّنْ مِّثْلِكَ يَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ! يَا هَيَّ إِلَهَ الْمَلَائِكَةِ بَكَ.^۱

روایت شده: هنگامی که علی علیه السلام بر جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید، جبرئیل در کنار سر او و میکائیل در کنار پای او قرار گرفت. آنگاه جبرئیل ندا داد: آفرین، آفرین بر مانند تو ای علی بن ابی طالب! خداوند به تو بر ملائکه مباهات می نماید.

براساس این روایت مسلماً مباهات خداوند بر ملائکه به خاطر یک فداکاری بزرگ و ایثار عظیم است؛ چنانکه خود آیه نیز بر این امر دلالت دارد و بحثش گذشت.

چون این ماجرا روشن، و بی پایگی این توجیه نیز واضح است، لذا به همین مقدار اکتفا می کنیم.^۲

۱. *الكشف و البيان* معروف به تفسیر ثعلبی ۱۲۶/۲ به تفصیل این روایت را نقل کرده است؛ همچنین تفسیر *الصابی* / ۶۴، از چاپ سنگی.

۲. تفصیل بحث در این آیه را در کتاب *ولایت و امامت* / ۹۴-۹۷ ببینید.

فصل سوم: خلافت

در این فصل نیم نگاهی به چهارده قرن پیش می‌افکنیم. امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را که بر روی منبر خطبه می‌خواند و گوشه‌ای از درد دل خویش را چنین بیان می‌کند:

فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَىٰ وَفِي الْحَلْقِ شَجَا، أُرَىٰ تُرَائِي نَهْبًا.^۱

پس صبر کردم در حالی که چشمان را خاشاک و غبار، و گلویم را استخوان گرفته بود؛ و میراث خود را تاراج رفته می‌دیدم.

علی علیه السلام بعد از ماجراهای سقیفه، مصلحت را در صبر کردن می‌دانست و صبر کرد، در حالی که خود صبرش را چنانکه گذشت توصیف می‌کند.

وی در جای دیگری از همان خطبه می‌فرماید:

فَمَا رَاعِنِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعُرْفِ الضَّبُعِ إِلَيَّ، يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، حَتَّىٰ لَقَدْ وُطِئَ الْحَسَنَانِ وَشُقَّ عِطْفَائِي، مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةِ الْغَنَمِ. فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَثَتْ طَائِفَةٌ وَ مَرَقَتْ أُخْرَىٰ وَ قَسَطَ آخَرُونَ؛ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا كَلَامَ اللَّهِ حَيْثُ يَقُولُ: ﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۲، بلى و الله لَقَدْ سَمِعُوهَا وَ وَعَوْهَهَا، وَ لَكِنَّهُمْ حَلِيَتْ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِهِمْ وَ رَافَهُمْ زُبْرُجُهَا.^۳

پس (از کشته شدن عثمان) هیچ چیزی مرا به صدمه نینداخت مگر اینکه مردم مانند موی گردن کفتار به دورم ریخته و از هر طرف به سوی من هجوم آوردند، به طوری که از ازدحام ایشان و بسیاری جمعیت حسن و حسین علیهما السلام زیر دست و پا رفتند و دو طرف جامه و ردای من پاره شد. اطراف مرا

۱ و ۳. خطبه سوم نهج البلاغه معروف به خطبه «شقیفیه» که ترجمه فارسی آن را از فیض الاسلام رحمته الله علیه نقل کردم.

۲. سوره قصص ۸۳/

گرفتند (برای بیعت کردن) مانند گله گوسفند در جای خود. پس چون بیعتشان را قبول و به امر خلافت مشغول گشتم، جمعی (طلحه و زبیر و دیگران) بیعت مرا شکستند و گروهی (خوارج نهروان و سایرین) از زبیر بار بیعتم خارج شدند و بعضی (معاویه و دیگران) از اطاعت خدای تعالی بیرون رفتند، گویا مخالفان نشنیده‌اند که خداوند سبحان (در قرآن کریم) می‌فرماید: «سرای جاودانی را قرار دادیم برای کسانی که مقصودشان سرکشی و فساد در روی زمین نمی‌باشد و جزای نیک برای پرهیزکاران است». آری، قسم به خدا! این آیه را شنیده و حفظ کرده‌اند، ولیکن دنیا در چشم‌های ایشان آراسته و زینت آن آنان را فریفته است. (پس دست از حق برداشته، سرکشی نموده، در روی زمین فساد و آشوب بپا کردند).

دل مولا علی علیه السلام قبل از ماجرای خلافت و بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله همواره خون بود: ابتدا بازی سقیفه، بعد غصب فدک و بعد از گذشتن چند ماه شهادت صدیقۀ کبری فاطمه زهراء علیها السلام، و بعد از ۲۵ سال با چنین دردهایی صبر کردن، تازه ماجرای خلافت و بیعت با مولا علیه السلام پیش می‌آید که بیان آن از زبان ایشان علیه السلام گذشت.

جای تأسف اینجاست که همین افرادی که چنین برای بیعت هجوم آوردند به طوری که لباس امیرالمؤمنین علیه السلام پاره شده و دو فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله حسن و حسین علیهما السلام نزدیک بود به خاطر ازدحام جمعیت از بین بروند، چنان بیعت شکنی کردند که باز ذکر آن از زبان ایشان علیه السلام گذشت و دل علی علیه السلام را به درد آوردند.

روی ابن شهر آشوب عن حرث: **إِنَّ عَلِيًّا لَمْ يَقُمْ مَرَّةً عَلَى الْمَنْبَرِ إِلَّا قَالَ فِي آخِرِ كَلَامِهِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ: مَا زَلْتُ مَظْلُومًا مِّنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله.**^۱

ابن شهر آشوب مرفوعاً از حرث نقل می‌کند که گفت: به راستی علی علیه السلام هیچ‌گاه بر منبر نرفت مگر اینکه در آخر آن قبل از اینکه پایین بیاید می‌فرمود: من از آن هنگام که خداوند جان پیامبر صلی الله علیه و آله را ستاند همواره مظلوم بوده‌ام.

آری، به حق می‌توان اظهار داشت که امیرالمؤمنین علی علیه السلام همان‌گونه که قبل از

۱. المناقب ۱۱۵/۲، کتاب مسکیم بن قیس ۷۵۰/۲ و ۶۶۳.

خلافت مظلوم بود بعد از آن نیز مظلوم بود و این مظلومیت تا شهادت و حتی بعد از آن نیز همچنان ادامه دارد. در اینجا شاید بتوانیم مختصری عمق سخن امام علیه السلام را دریابیم که:

ما زلْتُ مَظْلُوماً.

من همواره مظلوم بوده‌ام.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ خدائند ما را از شیعیان واقعی امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دهد
والحمد لله أَوْلًا و آخراً و ظاهراً و باطناً و صَلَّى اللهُ عَلَى نَبِيِّهِ وَ آلِهِ

برخی از مصادر کتاب

۱. إرشاد الساري لشرح صحيح البخاري، شهاب الدين أحمد بن محمد قسطلاني، بولاق مصر.
۲. أسباب النزول، واحدی،
۳. الإستيعاب في معرفة الأصحاب، ابن عبد البرّ، تحقيق على محمد البجاوي، مصر القاهرة.
۴. أسد الغابة، ابن أثير الجزري، مصر، ۱۲۸۰ق.
۵. الإصابة في تمييز الصحابة، ابن حجر العسقلاني، مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۲۸ق.
۶. أمالي الطوسي، الشيخ الطوسي، مؤسسة البعثة.
۷. أمالي المفيد، الشيخ المفيد، جماعة المدرّسين، بقم.
۸. الإمامة والسياسة، ابن قتيبة الدينوري، مصر، مطبعة مصطفى محمد.
۹. إمتاع الأسماع، أحمد بن علي المقرئزي، القاهرة.
۱۰. أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى البلاذري، تحقيق الشيخ محمد باقر المحمودي، بيروت، مؤسسة الأعلمي، ۱۳۹۴ق.
۱۱. أهل البيت في القرآن، السيد صادق الشيرازي، قم.
۱۲. بحار الأنوار، العلامة محمد باقر المجلسي، بيروت.

١٣. البداية و النهاية، ابن كثير، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٢ق.
١٤. البرهان في تفسير القرآن، السيّد هاشم البحراني، مؤسسة البعثة، خمس مجلدات.
١٥. بيست گفتار، استاد شهيد مرتضى مطهرى رحمته الله، انتشارات صدرا، تهران.
١٦. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي.
١٧. تاريخ الخلفاء، جلال الدين السيوطي، مصر، مطبعة السعادة، ١٣٧١ق.
١٨. تاريخ الطبري، ابن جرير طبري، طبع مصر.
١٩. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، بيروت، دارالتعارف للمطبوعات.
٢٠. التاريخ الكبير، إسماعيل بن إبراهيم البخاري، المكتبة الإسلامية، ديار بكر.
٢١. تاريخ مختصر الدول، ابن العبري، بيروت، ١٨٩٠م.
٢٢. التحفة الإثني عشرية، الألوسي.
٢٣. تذكرة خواص الأمة، سبط ابن الجوزي، تهران، ١٢٨٤ش.
٢٤. ترجمة الإمام علي بن ابي طالب عليه السلام من تاريخ دمشق، ابن عساكر، تحقيق شيخ محمد باقر المحمودي، بيروت.
٢٥. توضيح الدلائل على تصحيح الفضائل، شهاب الدين أحمد بن عبدالله الحسيني الشيرازي، مخطوطة.
٢٦. تفسير ابن كثير، ابن كثير.
٢٧. تفسير ابوالفتوح رازي (روض الجنان)، ابوالفتوح رازي، طبع آستان قدس رضوي.
٢٨. التفسير الحديث، محمد عزة دروزة.
٢٩. تفسير السراج المنير، الخطيب الشربيني، الطبعة الثانية.
٣٠. تفسير الصافي، فيض كاشاني، طبع حجري.
٣١. تفسير قمي، علي بن ابراهيم قمي.
٣٢. تفسير فرات كوفي، ابوالقاسم فرات بن ابراهيم بن فرات كوفي، تحقيق محمد

- الكاظم، تهران، وزارت ارشاد اسلامي، ١٤١٠ق.
٣٣. التفسير الكبير، الفخر الرازي، بيروت.
٣٤. تفسير كنز الدقائق، ميرزا محمد المشهدي، قم، جماعة مدرّسين.
٣٥. تفسير المراغي، احمد مصطفى المراغي، مصر، مطبعة مصطفى البابي، ١٣٨٠ق.
٣٦. تفسير النيسابوري (غرائب القرآن و رغائب الفرقان)، نظام الدين حسن بن محمد بن حسين القمي النيسابوري، تحقيق الشيخ زكريا عميران، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤١٦.
٣٧. تنقيح المقال، الشيخ عبدالله المامقاني، طبع حجري.
٣٨. تهذيب التهذيب، احمد بن علي العسقلاني، حيدرآباد الدكن، ١٣٢٥ق.
٣٩. ثمار القلوب، ثعالي، مصر، قاهره.
٤٠. جامع البيان في تفسير القرآن، محمد بن جرير الطبري، تحقيق صدقي جميل عطار، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق.
٤١. جواهر العقدين في فضل الشرفين، السمهودي.
٤٢. حلية الأولياء، ابونعيم الأصبهاني، تحقيق سعيد بن سعد الدين خليل اسكندراني، بيروت، دار احياء التراث العربي، ١٤٢١ق.
٤٣. خصائص الوحي المبين في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ابن بطريق، طهران.
٤٤. الخصال، شيخ صدوق، تحقيق علي اكبر غفاري، قم، جامعة مدرّسين.
٤٥. دايرة المعارف، فريد وجدي، طبع مصر.
٤٦. دراية الحديث، شيخ كاظم مدير شانہ چي، طبع قم.
٤٧. الدر المنثور في التفسير بالمأثور، جلال الدين السيوطي، مصر، مطبعة الميمنية، ١٣١٤ق.
٤٨. الديوان، الشافعي، تحقيق محمد عبدالرحيم، بيروت، دارالفكر.
٤٩. ديوان صاحب بن عبّاد، بيروت.

٥٠. ذخائر العقبي في مناقب ذوي القربى، ابوالعباس الطبري المكي، مصر، مكتبة القديسي، ١٣٥٦ق.
٥١. ربيع الأبرار ونصوص الأخبار، الزمخشري، تحقيق الدكتور سليم النعيمي، بغداد.
٥٢. الرعاية في علم الدراية، شهيد ثاني، دفتر تبليغات حوزه علميه قم.
٥٣. الرواشح السماوية، ميرداماد، دارالحديث، قم.
٥٤. الرياض النضرة في مناقب العشرة، ابوالعباس الطبري المكي، تحقيق الشيخ مصطفى ابوالعلاء، مصر.
٥٥. سنن الترمذي، محمد بن عيسى الترمذي، القاهرة، ١٣٨٤ق.
٥٦. السنن الكبرى، البيهقي الشافعي، بيروت.
٥٧. السيرة النبوية، احمد زيني دحلان، القاهرة، ١٣١٠ق.
٥٨. شرح الأخبار، قاضي نعمان مصري، قم، جامعه مدرسين.
٥٩. شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، طبع مصر.
٦٠. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، الحاكم الحسكاني، تحقيق الشيخ محمد باقر المحمودي، بيروت، ١٣٩٣ق.
٦١. الصحيح، محمد بن اسماعيل البخاري.
٦٢. الصحيح، مسلم بن حجاج القشيري النيسابوري.
٦٣. الصراط المستقيم إلى مستحقّ التقدّم، النباطي البياضي، مرتضوى، طهران.
٦٤. الصواعق المحرقة، ابن حجر الهيتمي، مصر، دارالطبعة المحمديّة، ١٣٧٥ق.
٦٥. طبقات الشافعية الكبرى، السبكي، مصر، مطبعة الحسينية، ١٣٢٤ق.
٦٦. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف، ابن طاوس، قم، ١٤٠٠.
٦٧. العسل المصقّى من تهذيب زين الفتى في شرح سورة هل أتى، الحافظ أحمد بن محمد بن علي بن احمد العاصمي، هذبه وعلّق عليه العلامة الشيخ محمد باقر المحمودي رحمته الله، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، قم، ١٤١٨ق.

٦٨. علل الشرائع، الشيخ الصدوق، طبع نجف.
٦٩. عمدة صحاح عيون الأخبار في مناقب إمام الأبرار، ابن بطريق، قم، جامعة مدرّسين.
٧٠. عوالم العلوم، الشيخ عبدالله البحراني الأصبهاني، قم، مدرسة الإمام المهدي «عج».
٧١. غاية المرام، السيّد هاشم البحراني، طبع حجري.
٧٢. غالية المواعظ و مصباح المتعظ و الواعظ، قاهره، دارالطباعة المحمديّة.
٧٣. الغدير في الكتاب و السنّة و الأدب، العلامة الشيخ عبدالحسين الأميني.
٧٤. فتح الباري، ابن حجر العسقلاني، مصر، مطبعة مصطفى البابي، ١٣٨٣ق.
٧٥. فرائد السمطين، الحمويّني الجويني، تحقيق الشيخ محمّد باقر المحمودي، بيروت، ١٣٩٨ق.
٧٦. الفصول المهمّة في معرفة الأئمّة، ابن صبّاغ المالكي، النجف الأشرف، مطبعة العدل.
٧٧. فضائل الخمسة، السيّد مرتضى الفيروزآبادي، قم، انتشارات فيروزآبادي.
٧٨. فضائل الصحابة، احمد بن حنبل، بيروت، دارالكتب العلميّة.
٧٩. قادتنا كيف نعرفهم، آية الله السيّد محمّد هادي الحسيني الميلاني، قم، شريعت، ١٤٢٦ق.
٨٠. الكافي، ثقة الإسلام الكليني، تحقيق علي اكبر الغفاري، تهران، اسلاميّة.
٨١. كتاب سليم بن قيس الهلالي، انتشارات بعثت، تهران.
٨٢. الكشاف، الزمخشري، قم، أدب الحوزة.
٨٣. كشف الغطاء، شيخ جعفر كاشف الغطاء، دفتر تبليغات حوزة علميه قم.
٨٤. الكشف و البيان المعروف بتفسير الثعلبي، تحقيق سيّد علي عاشور، بيروت.
٨٥. كفاية الطالب، محمّد بن يوسف الشافعي، نجف، مكتبة الحيدرية.
٨٦. كمال الدين، شيخ صدوق، تحقيق غفّارى، قم، جامعة مدرّسين.

٨٧. كنز العمال، متقى هندی، بیروت.
٨٨. لباب التأویل في معاني التنزیل المعروف بتفسیر خازن، علی بن محمد البغدادي الصوفي الخازن، طبع مصر.
٨٩. ما نزل من القرآن في عليؑ، الحافظ ابن مردويه الأصبهاني، طبع دار الحديث، قم.
٩٠. ما نزل من القرآن في عليؑ، الحافظ أبو نعیم الأصبهاني.
٩١. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، علي بن ابی بكر الهيثمي، مصر.
٩٢. المحجة البيضاء، فيض كاشاني، تحقيق غفاري، جامعه مدرسين، قم.
٩٣. مدارك التنزيل، النسفي، بيروت، دار الفكر.
٩٤. مدلول السيرة النبوية.
٩٥. المراجعات، سيد عبد الحسين شرف الدين، بيروت.
٩٦. المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابوري، بيروت، دار المعرفة.
٩٧. مسند أبي داود، بيروت، دار الحديث.
٩٨. مسند أبي يعلى، احمد بن علي تميمي، تحقيق حسين سليم اسد، بيروت، دار المأمون.
٩٩. المسند، احمد بن حنبل، بيروت.
١٠٠. مشكل الآثار، احمد بن محمد الأزدي الطحاوي، طبع حيدرآباد، دكن.
١٠١. المصنّف، ابن أبي شيبة.
١٠٢. مطالب السؤول في مناقب آل الرسولؑ، محمد بن طلحه الشافعي، نجف، دار الكتب.
١٠٣. معارج العلى في مناقب المرتضىؑ، شيخ محمد صدر العالم، مخطوطة.
١٠٤. معاني الأخبار، شيخ صدوق، تحقيق غفاري، جامعه مدرسين، قم.
١٠٥. مفتاح النجاء في مناقب آل العباء، محمد بن رستم معتمدخان البدخشاني، مخطوطة.

١٠٦. ملحقات إحقاق الحق، آية الله سيّد شهاب الدين مرعشي نجفي، كتابخانه آية الله مرعشي، قم.
١٠٧. مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، تحقيق د. يوسف البقاعي، بيروت، دارالأضواء.
١٠٨. مناقب أمير المؤمنين عليه السلام، ابن مغازلي، تهران، ١٣٩٤ق.
١٠٩. المناقب خوارزمي، اعداد شيخ مالك المحمودي، قم، مؤسسة نشر اسلامي، ١٤١١ق.
١١٠. مناقب مرتضوى، طبع بمبئي.
١١١. منية الراغب في إيمان أبي طالب، شيخ محمد رضا طبسى، تحقيق الشيخ محمد جعفر طبسى، ١٤٢٨ق.
١١٢. موسوعة الإمام على بن أبي طالب، محمد محمدى رى شهرى و همكاران، دارالحديث، قم.
١١٣. الميزان في تفسير القرآن، سيّد محمد حسين طباطبائي، ترجمة سيّد محمد باقر همداني.
١١٤. نافع يوم الحشر في شرح باب الحادي عشر، فاضل مقداد، بيروت، دارالأضواء، ١٤١٧ق.
١١٥. نبراس، حاجي سبزواري، تهران، حجري.
١١٦. نزل الأبرار بما صح من مناقب أهل البيت الأطهار، محمد بن رستم معتمدخان البدخشاني، طهران، ١٤٠٣.
١١٧. نظم الدرر السمطين، زرندي حنفي، نجف، مطبعة القضاء.
١١٨. نور الأبصار في مناقب آل بيت النبي المختار، السيّد مؤمن بن حسن الشبلنجي المدني، مصر، ١٣٤٦ق.
١١٩. نور الثقلين، عبدعلى حويزي، تحقيق سيّد على عاشور، بيروت.

۱۲۰. النورالمشتعل المقتبس من كتاب ما نزل من القرآن في علي عليه السلام، شيخ محمد باقر محمودی، تهران، وزارت ارشاد، ۱۴۰۶ق.
۱۲۱. نهج البلاغة، سيد رضی.
۱۲۲. وسیلة المآل في عد مناقب الأئمة، الشيخ احمد بن محمد بن باکثير المكي الشافعي، مخطوطة.
۱۲۳. وقعة صفين، نصر بن مزاحم منقري، قم، مرعشي.
۱۲۴. ولايت و امامت، شيخ هادي نجفي، قم.
۱۲۵. ينابيع المودة، شيخ سليمان القندوزي الحنفي، تحقيق سيد علي جمال اشرف الحسيني، تهران، اسوه، ۱۴۱۶ق.